

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پژوهشی نو در احکام:
رقص،
کف زدن،
سوت و بشکن

احکام شادمانه‌های: رقص، کف زدن، سوت و
بشقن، تبیین فقه رقص و احکام شادمانی بانوان،
و مسایل مرتبط با نگاه و رویت حجم بدن زنان

(مدظله العالی)
حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام

پژوهشی نو در احکام: رقص، کف زدن، سوت و بشکن

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمد رضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی نو در احکام: رقص، کف زدن،
سوت و بشکن ... / محمد رضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلامشهر، انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۷۵ ص.
شابک: ۹ ۷۳۴۷ - ۸۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: رقص(فقه)
موضوع: رقص - جنبه‌های مذهبی - اسلام
موضوع: اسلام و موسیقی
ردیبندی کنگره: ۱۳۹۳ / ۱۹۴/۶ پ ۸ ن / BP ۴
ردیبندی دیوبی: ۳۷۴ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۶۲۴۶۸۴

پژوهشی نو در احکام رقص، کف زدن، سوت و بشکن

حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام (مد ظله العالی)

ناشر: صبح فردا

نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳

شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴

فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶

تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۳۲۹۰ ۱۵۷۸

www.nekounam.com

www.nekounam.ir

ISBN : 978 - 600 - 7347 - 82 - 9



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
فصل یکم: رقص و حرکات موزون	
۱۹	موضوع شناسی رقص
۱۹	معناشناسی رقص
۲۰	گسترده‌گی رقص
۲۳	اقسام رقص
۲۵	رقص طبیعی آزادی
۳۱	رقص از نظرگاه روایات
۳۳	ردیف یکم: روایات مذمت رقص
۳۳	رقص زن بر گرد گوشه‌های سامری
۳۶	رقص شیطانی
۴۰	روایت سکونی
۴۱	ردیف دوم: روایات جواز رقص
۴۱	رقص در مجلس عروسی
۴۵	رقص شیدایی عشق

۴۸	رقص‌های لازم.
۴۸	عقده‌های درونی.
۴۹	رقص‌های حرام.
۵۰	یکم و دوم: رقص‌های مختلط، هیجان‌زا.....
۵۰	رقص و سماع درویشی
۵۳	سوم: اشاعه‌ی فحشا
۵۶	چهارم: رقص‌های ویژه و نمادِ اهل معصیت
۵۸	پنجم افراط در رقص و لهو
۵۹	اصل اولی در رقص
۶۴	رقص برای محارم
۶۵	داشتن چشم و دل سیر و نداشتن عقده و حسرتِ کمبود
۶۷	شریعت‌محوری در استفاده از حلال‌ها
۶۹	رقص از دیدگاه فقیهان
۷۱	باطل لغوی و لهو
۷۳	رتبه‌بندی باطل‌ها و گناهان
۷۵	تفاوت مرتبه‌ی افراد در غایت مقصود
۷۶	فاعل علمی و شوقي (عملی)
۷۸	معرفت محتوایی و کردار قالبی
۷۹	حرمت ترویج باطل و خشونت
۸۲	حرمت احیای نمادهای باطل
۸۲	لغو باطل و لهو
۸۴	سنخیت مراتب مکلفان با حکم شرعی
۸۶	افراط در لغوگرایی

۹۰	افراط در رقص لهوی
۹۳	لهو حرام شکار حیوان
۹۶	حکایات لهو
۱۰۱	ضرورت پرهیز از افراط و تقریط در رقص و شادمانی
۱۰۴	«لهو و شادمانی» از دیدگاه شیخ انصاری <small>الله</small>
۱۰۸	حرمت مطلق بازی
۱۰۹	بازی؛ دوای متکبر مغزور
۱۰۹	حرمت مقید لهو، نه مطلق
۱۱۱	توجه به حیث موجود در روایات
۱۱۳	توجه به اقرار لهو
۱۱۷	دخالت نداشتن شهوت در لهو
۱۱۹	تقد نظرگاه شیخ <small>الله</small> در حرمت لهو بطری و شادمانی
۱۲۴	لَعِب و بازی
۱۲۵	لَعْب از دیدگاه قرآن کریم
۱۲۶	بازی منافقانه و فرآگیر
۱۲۸	بازی شگاکانه
۱۲۹	بازی کودکانه
۱۳۱	بازی کودکی و لهو بزرگی
۱۳۲	بازی؛ خمیره‌ی ناسوت
۱۳۲	بازی با دین
۱۳۳	بازی با شعایر دینی
۱۳۳	تفاوت میان بازی و بازیگری
۱۳۴	نتیجه‌ی بحث

لعب از نظرگاه روایات ۱۳۵	
تخلیه‌ی انرژی کودکانه ۱۳۵	
بازی و خنده با کودک ۱۳۵	
صاحبان روح قدسی ۱۴۱	
کبوتر بازی ۱۴۳	
مهندسی طنز و شوخی ۱۴۴	
کامیابی و ملاعبه با همسر ۱۴۵	
آموزش مسایل جنسی ۱۴۸	
همبازی مرد ۱۵۰	
بازی با همسر؛ میدان رزم زن ۱۵۱	
جفای نداشتن بازی ۱۵۲	
عمر مفید، عمر ضایع ۱۵۴	
حرفه‌ای‌های همیشه سرگرم ۱۵۶	
اشتغال به حق ۱۵۷	
بندهی همنفس حق تعالی ۱۵۷	
نتیجه‌ی بحث ۱۵۹	
نمونه‌هایی از فتاوی حرمت رقص ۱۶۰	
تغییر عوارض و تأثیر بر موضوع رقص ۱۶۳	
رقص و فتوای جواز ۱۷۴	

فصل دوم: نگاه به رقص زنان

نگاه به زنان ۱۷۹	
نگاه از نظرگاه قرآن کریم ۱۷۹	

۱۸۱	نگاه آرام و خمار.....
۱۸۳	زنای چشم
۱۸۴	بررسی روایات نگاه
۱۸۵	اهمیت نگاه نخست و نگاه ارادی
۱۸۶	نگاه نخست و اراده‌ی فساد.....
۱۸۷	نگاه برای کسب آگاهی و قضاوت.....
۱۸۸	دوری از نگاه بیمار و طمع آسود
۱۸۸	رابطه‌ی نگاه و حرمت و کرامت انسانی
۱۸۹	تجاوز در نگاه.....
۱۹۲	مراعات عرف محل و تناسب‌ها
۱۹۳	احترام به عادت‌های منطقه‌ای در نگاه و پوشش
۱۹۴	نگاه به زینت‌های آشکار.....
۱۹۵	نگاه به پاهای تا مچ
۱۹۶	نگاه به پشت زنان
۱۹۷	تحلیل نگاه از پشت.....
۲۰۰	جداسازی جنسیتی
۲۰۰	آزاد منشی در پرتو آگاهی‌بخشی
۲۰۲	بررسی یکی از دیدگاه‌های فقهی
۲۰۵	مستحسن نبودن پوششی
۲۰۶	تربيت جنسی کودکان
۲۰۸	پی‌آمد توجه به ملاک‌های حکم نگاه
۲۰۹	نقش نگاه‌های دوران کودکی در دوری از گناهان
۲۱۲	دست دادن با نامحرم

نگاه به حجم بدن زن ۲۱۵
پوشش شیشه‌ای، نازک و بدنه‌نما ۲۱۶
تفاوت پوشش اسلامی و حجاب متعارف ۲۱۸
مستثنیات پوشش ۲۲۵
زینت زنان ۲۲۵
چهره؛ زبان بدن ۲۲۶
ناپسندی و فریب‌نمایی نقاب ۲۲۷
جهت فسادانگیزی قابلی پوشیه ۲۲۷
ناپسندی پوشش افراطی ۲۲۸
پوشش حجم بدن در فقه ۲۳۰
مواردی از روئیت حجم بدن در روایات ۲۳۲
لزوم پوشش ظاهر ۲۳۵
رابطه‌ی نگاه سالم و حورالعين ۲۳۸

فصل سوم: کف، سوت، بشکن و ابراز شادمانی

کف، سوت و بشکن ۲۴۳
فطری بودن احکام دینی ۲۴۳
کف و سوت زدن از نگاه قرآن کریم ۲۴۶
صوت و کف زدن براندازانه ۲۴۹
ضرورت مهندسی کامیابی، سرگرمی‌ها و ابراز شادمانی ۲۵۳
عصبیت جاهلانه و دوری بیشتر از حقیقت ۲۵۵
شهادت و غربت ۲۵۷
هنر؛ آوردگاه رزم ولایی ۲۵۹

۲۵۹	چهره‌نگاری و تصویرسازی از پیشوایان معصوم <small>علیهم السلام</small>
۲۶۰	صنعت اسباب‌بازی و مجسمه‌سازی
۲۶۲	پی‌آمد خفقان صوتی و حرکتی کودک
۲۶۴	ضرورت رعایت تناسب‌ها
۲۶۷	رعایت تناسب در توجه به هدف عالی آفرینش
۲۷۰	الگوگیری از زندگی امام خمینی <small>رهنما</small>
۲۷۱	شریعت سهل، ساده و عشق‌محور

* * *

پیش‌گفتار

رقص حرکتی موزون، با چرخ و چین‌های منظم و برآمده از «وَجْد» و «خوشی» بسیار است. نماز، نمونه‌ای از رقص معنوی مشروع است که با حرکات منظم و ریتمی که دارد، وجود حاصل از بندگی حق تعالی را ظهور می‌دهد. حرکت می‌تواند از اضطراب و ناخوشی نیز حاصل شود، ولی حرکت فرد مضطرب و مبتلا به تنبیدگی، نظم و ریتم ندارد.

کتاب حاضر بر آن است تا با ژرف‌پژوهی در منابع فقهی و روان‌شناسی مورد نیاز، حکم شرعی رقص، کف زدن، صوت و بشکن را تبیین نماید. این کتاب، موضوع رقص را به بحث گذاشته و ملأک و معیار حکم آن‌ها را بر می‌رسد و از حکمت‌ها و نیز گزاره‌های رقص درمانی و نشاط درمانی به تناسب، مطالبی را آورده تا بررسی همه جانبه‌ی داده‌های رقص، پایکوبی و دست‌افشانی، به‌ویژه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی آن، کمال یابد.

مراد ما از «فقه»، معنای رایج و مصطلح آن نیست که بدون توجه به موضوع و ملأک، به شناخت حکم منحصر شده است؛ بلکه مراد فقهی

است که با شناخت موضوع و ملأک به ارایه‌ی حکم می‌پردازد. از این رو، اهتمام به موضوع‌شناسی در فقه، اقتضای آن را دارد که علوم عقلی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مورد نیاز در این حوزه، به خدمت فقه درآید. در عصر حاضر، باید به حقوق و فقه به عنوان دانشی پیشتاز، اهتمام داده شود و نظام حقوقی مبتنی بر باورهای شیعی پایه‌گذاری گردد و نیز حکومت اسلامی در چهره‌ی حکومت فلسفه‌ی اجتماعی - اعتمادی نمود پیدا کند؛ نه حکومت انضباطی.

فقه باید در تمامی حوزه‌ها، از مهجوریت تحمیلی و برآمده از رویکرد جمودگرایانه بیرون آید و به بستر آزادمنشانه‌ی خود - که فهم تمامی گزاره‌های دینی علمی و ترسیم زندگی اقتصادی و اعتدالی است - بازگردد. فقه به معنای درک غرض گفته‌پرداز است و نیازمند زبان‌شناسی گزاره‌های فقهی، بلکه زبان تمامی گزاره‌های دین می‌باشد، تا فقیه در دین‌شناسی یک‌سویه‌نگر، گرفتار نیاید؛ زیرا فهم غرض گفته‌پرداز، با شناخت کامل نظام معرفتی وی به دست می‌آید، نه صرف خبر یافتن و آگاهی از برخی گفته‌های وی و تحلیل یک‌جانبه‌ی آن یا دریافت معنای واژگانی، بدون توجه به مراد اصلی و غرض گفته‌پرداز.

فقه، دانشی است پر از گزاره‌هایی که الزامات سخن و مفاهیم کنایی پنهان و تعریضات در آن، بیش از معانی منطق آن است و شارع، غرض‌های خود را در گزاره‌های فقهی گفته شده، پنهان ساخته است و نیازمند کشف و استنباط دقیق می‌باشد و ظاهرگرایی بر معنای واژگانی الفاظ، فقیه ادعایی را از مقصود بازمی‌دارد. فقیه حقیقی کسی است که به

آن مقاصد که غرض مولاست دست پیدا کند و این مهم، بدون دریافت موضوع، ملاک و نیز رسیدن به منظومه‌ی معرفتی شارع قدسی، ممکن نمی‌شود.

اگر حکومتی مبتنی بر فقه ظاهرگرا ارایه شود، به گنج ساختن و کور نمودن دین و ناکارآمد ساختن شریعت متنه‌ی می‌شود؛ در حالی که فقه، مهم‌ترین چهره‌ی دین است که حقوق بر آن مبتنی می‌باشد و چارچوب زندگی مردم را ترسیم می‌نماید.

استفاده‌ی کلیشه‌ای و ظاهرگرایانه از فقه، در زمانی که جامعه بر محتوای فقه و ارزش‌ها و داده‌های آن اداره می‌شود، به پدید آمدن جریان اجتماعی ضد فقهی می‌انجامد؛ همان‌طور که صفویان حرکت اجتماعی خود را بر پایه‌ی کلیشه‌های درویشی بنیان نهادند و در نهایت، چون پشتونه‌ی علمی نداشتند و نیز پشتونه‌ی مردمی خود را از دست دادند و بی‌کفایت شدند، انقراض یافتند و امروزه جریان درویشی چنان افول کرده که یا همراه بیگانه شده است یا انسانی ساده‌اندیش و سطحی‌گرایی دل به معنویت‌گرایی بدون عمق خوش کرده است.

فقه اگر بر پایه‌ی موضوع‌شناسی و ملاک‌یابی مطرح شود، تقلیدگرایی بدون دلیل -که با روحیه‌ی عافیت‌طلبی و سهل‌انگاری سازگار است- از آن برداشته می‌شود و تحقیق‌گرایی تلاش محور، با استفراغ وسع در هر مسئله‌ای، جایگزین آن می‌گردد و می‌تواند به توجیه بسیاری از گزاره‌های دینی و بیان استدلال یا دست‌کم تبیین حکمت‌های آن بپردازد. حقوق مبتنی بر چنین فقهی است که می‌تواند به مباحثه و مناظره با حقوق لیبرال

دموکراسی و فلسفه‌های سکولاری بنشینند؛ چرا که سازمان ملل و دولت‌ها با فقه و حقوق اداره می‌شود، نه با فلسفه یا عرفان؛ این موضوع، اهمیت فقه را در نظام زندگی بشر می‌رساند.

گاه حمله به فقه، حمله به نحوه رویکرد فقیهان باگزاره‌های دینی است که به مغالطه، در هیأت حمله به فقه تبلیغ می‌شود؛ وگرنه دنیا با علم - اگر علم باشد - هیچ مخالفتی ندارد؛ بهویشه فقه شیعه که ادعای تأمین سلامت دنیا و سعادت آخرت را دارد. جهان علمی امروز، از هر دانشی که بتواند مقام علمی خود را تبیین کند و به زبان علمی روز، دیالوگ داشته باشد، استقبال می‌کند و علم را در هیچ مقامی مطرود نمی‌گذارد؛ ولی علم نیازمند تبیین تکنیک‌های آن با زبان معیار و به صورت روشمند است تا پذیرفته شود. هرجا علمی مورد هجوم است، هجمه به روش‌های تحقیق و ارایه‌ی آن است، نه به اصل علم؛ البته اگر در علم، اصالت داشته باشد.

این کتاب به پشتونه‌ی آگاهی کامل از دانش رقص و با اجتهاد فقهی و تخصص جامعه‌شناسانه، روان‌شناختی و فلسفی‌ای که دارد، بسیاری از مشاجرات و مناقشاتی را که در این راستا مطرح است، با رویکردی منصفانه تبیین می‌سازد. افرون براین، کتاب دیگری با نام «فقه صفا و نشاط» داریم، که فلسفه‌ی هنر، سرگرمی‌ها و مسایل نشاط‌انگیز را در شکل‌های متنوعی که دارد، بر می‌رسد.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فصل يكم:

رقص و حركات موزون

موضوع‌شناسی رقص

معناشناسی رقص

در لغت، «رقص» به معنای جوشش، شتاب گرفتن (خوب) و در خشیدن آمده است^۱. «رقص فی الكلام» یعنی تند صحبت کرد و در سخن گفتن سرعت گرفت. «رقص وأرقص» به معنای به رقص درآوردن. «رّاقص الساعَة» پاندول ساعت است. رقص، نوعی از بازی دانسته شده و به معنای پای‌کوبی آمده است. رقص در مرحله‌ی نخست، فعل پا و سپس فعل دست و بعد، دیگر اندام است. رقص در نوع کتاب‌های لغت به معنای جنبیدن و داشتن حرکات موزون است.

جوشیدن، در خشیدن، سرعت گرفتن، کوفتن و زدن، به صورت فعل‌های اثباتی است و در هیچ یک از این معانی، خمودی و مردگی دیده نمی‌شود. همه‌ی معانی گفته شده از صفات جمال و افعال ارزشی است و در هیچ کدام امری نکوهیده، ناهنجار و ضد ارزشی و منفی مشاهده

۱. ر. ک : لسان العرب، ج ۷، صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

نمی‌شود؛ چرا که در همه‌ی این معانی، ظهور، اظهار و جوشش و خروش آن، برآمده از نوعی حرکت در آن است.

گستردگی رقص

رقص، امری ناشناخته یا عجیب برای بشر و دیگر پدیده‌ها نیست. رقص هر گونه حرکات موزون و چرخ و چین هماهنگ انسان یا دیگر پدیده‌های است. حرکت خودکار یا مداد بر روی کاغذ، حرکت دست انسان، حرکات بدنی انسان، گیاهان، حیوانات، ابرها، امواج دریا، همه و همه رقص این پدیده‌های است. در این میان، بیشترین استعداد برای رقص، در «زن» وجود دارد. زن استعداد رقص و طبیعت آن را در خود دارد؛ هر چند مادر مقدس کلیسا گردد.

از نظرگاه فلسفی، پدیده‌ای نیست که حرکت نداشته باشد و حرکتی نیست که صوت و طول موج صوتی نیافریند. حرکت، اگر طبیعی باشد، صوت آن موزون است؛ از این رو، پدیده‌ای نیست که نغمه‌ی موسیقایی نداشته باشد و حرکت آنگاه که موزون و نظاممند باشد، به «رقص» تبدیل می‌گردد. تمامی پدیده‌های ناسوتی حرکت دارند و هر پدیده‌ای در حرکت خود نظم دارد؛ براین اساس، پدیده‌ای نیست که افزون بر نغمه‌ی موسیقایی دل، بدون «رقص» باشد. چگونه می‌توان رقص اجسام را دید؟! سنگی نیست که با سنگی دیگر انجذاب نداشته باشد و به آن دل ندهد و برای وصول به آن، به جدّ و با تلاشی مضاعف، کوشش ننماید و حرکتی موزون و همراه با رقص نداشته باشد. خاستگاه رقص، عشق هستی و پدیده‌های است. هستی از عشق، در رقص است. هر کسی از عشق کسی می‌رقصد و عشق نیز در رقص است و هر چیز را به

رقص و امیدارد؛ از زمین تا آسمان، از فلک تا ملک، از حضرت حق تا خلق؛ همه و همه را عشق در دل است و دل بر عشق نهاده‌اند. زمین و آسمان از عشق می‌رقصند، آب از عشق می‌غلتد، هوا از عشق می‌جنبد، باد از عشق می‌وзд و بید هم دائم از عشق در رقص است. صدا از عشق می‌رسد، ندا از عشق می‌دهد و تپیدن و جنبیدن، غلتیدن و وزیدن، رسیدن و خزیدن، همه و همه از رقص عشق است و رقص نیز از عشق است که در رقص است. هر کس که «**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءِنِ**^۱» را دانست، رقص عشق را شناساست؛ هر کس که رقص عشق را می‌شناسد، خود را آگاهِ رقص خویش و خلق بیند. چنین کسی مرد راه است. آن کس که رقص هستی را ببیند، فعل حق را دیده است. هر کس که رقص فعل را ببیند، اراده‌ی حق را آشکارا می‌بیند. کسی که عشق دارد، نمی‌تواند مستی نداشته باشد. مست، حرکت دارد و آن که از حرارتِ حرکتِ مستی پُر است، نمی‌تواند جنبش و جوشش نداشته باشد و در آرام و قرار، مسکن گزیند و از رقصِ مدام بازایستد.

رقص و چرخ و چین موزون، ویژه‌ی انسان نیست و همه‌ی پدیده‌ها را در بر می‌گیرد. رقص، از هنرهای آفرینش است. سید رضی درباره‌ی روز عاشورا می‌گوید:

يا يوم عاشوراء كم لك لوعة تترقص الاشياء من ايقادها^۲

- ای عاشورا، تو تا چه اندازه آتش عشق و حرارت آن را با خود

داری، همه چیز از سوزش عشق توبه رقص و تکاپو می‌آیند.

۱-رحمان / ۲۹

۲-بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۰



جناب سید رضی‌الله در این شعر، از رقص اشیا - در نسخه‌ای دیگر، از احشا و جوارح بدنی - سخن گفته است.

رقص در ماه و خورشید و نظام کیوانی به صورت طبیعی، و در انسان به صورت حرکات موزون و اختیاری وجود دارد. رقص، امری ورای مستی حاصل از برانگیختگی شهوانی است که حرکتی از زوال عقل و چیرگی شهوت است و از فرد بیمار هم دیده می‌شود. رقص، دارای نظام و سیستمی طبیعی است؛ از این رو، باید در پژوهش‌های فقهی به این نکته توجه داشت که آیا نظام‌های طبیعی که در ساختار آفرینش وجود دارد، می‌تواند حرام گردد یا خیر؟ به این معنا که آیا امری که با طبیعت هماهنگ است، می‌تواند به صورت ذاتی نکوهیده، مستنکر و زشت دانسته شود یا نه؟

رقص در آدمی، جلوه‌های زیبا و ظرایف، لطافت‌ها و شگفتی‌های آفرینش اندام ظاهری او - به خصوص زن - را می‌نمایاند و آدمی را به مطالعه‌ی رازهای نهفته و اسرار شگفت‌انگیز آن، در بی‌نهایت پیچ و خم و چرخ و چین موزون فرا می‌خواند.

رقص با افت و خیزهای موزونی که دارد، مستی، عشق، حال، شور، شوق و رمز و راز دل را حکایت می‌کند و ناصافی و ناخالصی، یأس، ترس، خشکی و خمودگی دل را از سویدای جان دور می‌سازد و بستری شفاف برای خاطره‌های دل فراهم می‌نماید.

رقص اگر ملايم باشد، بیان‌گر «عشق» و چنان‌چه کشیده باشد، چرخ و چین «ناز» را می‌رساند. چکاوک‌های قهری، بیان‌گر «هیبت» است. ما از «عشق» و «ناز» در کتاب «دانش سلوک معنوی» سخن گفته‌ایم؛ نازی که با

راز و نیاز همراه است. تعبیر «چرخ و چین ناز» با مطالعه‌ی این کتاب است که معنای عمیق خود را می‌نمایاند.

رقص‌های تند و تیز تاپ، تا انواع رقص‌های عشتی و معنوی، سلوکی و سمعایی، و علمی و آکادمیک، هر یک جهتی از سیر و حرکت انسانی را بیان می‌دارند.

لطف آفرینش حق و چهره‌ی دل که رو به سوی او دارد، همواره دستمایه‌ی زشتی‌های جبهه‌ی باطل و ابزاری برای تحریک شهوت آلوده، فحشا و ایجاد بی‌خودی، غفلت و دوری از حق شده است؛ به‌گونه‌ای که امروزه با چیرگی سلطه‌ی غرب، رقص، معنایی جدا از غلبه‌ی شهوت بی‌بند و بار و مهارگسیخته ندارد. ما بسط نفوذ «جبهه‌ی باطل» در امور معنوی و تحریف حقایق هستی را در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» آورده‌ایم. جبهه‌ی باطل با اشاره‌ی ابلیس، برای تمامی ابزارهای حق، بدلي خلق کرده است تا حقایق ریوبی را به تحریف کشد و آدمیان را از حق و حقیقت بازدارد. ما سیر ترفندهای جبهه‌ی باطل را در کتاب «دانش زندگی» آورده‌ایم و با مطالعه‌ی این کتاب‌هاست که به‌نیکی دانسته می‌شود، ما از چه فضایی سخن می‌گوییم و ملکوت الهی، چگونه در دست چهره‌های باطل، که گاه حق‌نمایی دارند، به «قتلگاه انسانیت» و «مسلح انسان‌ها» تبدیل گشته است و چه درد عمیقی، از این شکارچیان انسان، بر جان انسان‌های آگاه و حق طلب است!

اقسام رقص

رقص، دارای اقسام بسیار متنوع و گوناگونی است که تحقیق

درباره‌ی آن، بسیار طولانی و کتابی مستقل می‌شود. امروزه دانش تربیت بدنی، با مطالعه‌ی تأثیر رقص بر تربیت جسم، برخی از ورزش‌ها را با رقص آمیخته است. برخی از ورزش‌های صبحگاهی، نمونه‌ای از انواع رقص است که برخی رسانه‌ها آن را آموزش می‌دهند. آموزش تنفس صحیح و چگونگی حرکات دست و پا نیز در آموزش رقص انجام می‌گیرد. در تیزرهای تبلیغی تلویزیون، از رقص بسیار استفاده می‌شود؛ چرا که رقص، خوشایند افراد جامعه است و از آن لذت می‌برند. رقص می‌تواند برخی از بیماری‌های روانی یا جسمی را درمان سازد. «رقص»، منحصر به حرکاتی که در پارتی‌های مختلف و آلوده به گناه انجام می‌شود یا آنچه در عروسی‌ها وجود دارد، نیست. رقص، اقسام بسیار متنوعی دارد و بخشی از آن، جنبه‌ی دارویی و درمانی دارد و هم‌چون «موسیقی درمانی» است که برای برخی تجویز می‌شود. در «رقص درمانی» گفته می‌شود که بسیاری از آرتروزها با رقص قابل درمان است. در فیزیوتراپی نیز انجام برخی از حرکت‌های موزون، سفارش می‌شود. دقت بر چیدمان اسکلت و استخوان‌بندی انسان، می‌رساند که آن را جز با حرکات موزون، نمی‌توان سالم نگاه داشت. طبیعت رقص، در همه‌ی این امور وجود دارد. رقص به‌طور کلی بر دو قسم پیوسته و گستته است. این تقسیم در نوافل نیز وجود دارد. توصیه شده است نماز نافله‌ی شب، به صورت گستته انجام گیرد. برخی از دیگر نافله‌ها نیز به صورت پیوسته می‌آید. اگر به دیده‌ی رقص و عاشقی به نافله نگاه شود، اشتباہی در گزاردن نماز رخ نمی‌دهد و تعداد رکعات گزارده شده یا دیگر اذکار

نماز، خلط نمی‌شود و در آن، به اشتباه نمی‌افتد. به هر روی، نباید از صفات مثبتی که در نهاد آدمی و در متون دینی است، غافل شد.

در قرآن کریم از رقص مذمته نشده است؛ بلکه می‌توان رقص‌هایی را در مراتبی از آفرینش به دست آورد که به نیکویی به آن اشاره شده است. رقص، دامنه‌ای گسترده دارد و از رقص دل و روح گرفته تا رقص حق و تجلیات او را - که آیه‌ی شریفه‌ی «کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءٍ»^۱ بر آن اشعار دارد - در بر می‌گیرد. شأن حق، که سیری موزون است، رقص اوست و ما این سخن را در درس خارج فلسفه و در بحث حرکت، به تفصیل آورده‌ایم. البته قرآن کریم تنها در یک آیه، سوت و کف را مذمت نموده است که ما آن را در بحث از سوت و کف زدن می‌آوریم. در روایات نیز تنها چند مورد از رقص مثبت و در چند مورد از رقص منفی یاد شده است. در هیچ یک از موارد منفی، سخن بر سر اطلاق رقص و طبیعت آن نیست که بحث از آن، خواهد آمد.

رقص طبیعی آزادی

تمامی پدیده‌ها با «قبض» و اسارت، ظهور می‌نمایند و با «بسط» و آزاد شدن، حرکت خود را می‌آغازند. میل به آزادی در کوچکترین واحد شناخته شده - اتم - دیده می‌شود. واحدهای اتم، هریک با سرعتی بسیار بالا در حرکت هستند و با جاذبه‌ای که از این حرکت تولید می‌شود، به دور یکدیگر چرخش دوّرانی دارند، که این چرخش، به آزادسازی اتم‌ها

باشد - به «رقص» تبدیل می‌گردد.

گفتیم تمامی پدیده‌های ناسوتی حرکت دارند و هر پدیده‌ای در حرکت خود دارای نظم است؛ براین اساس، پدیده‌ای نیست که «رقص» نداشته باشد؛ آن هم رقص برای آزادی و برای «خود شدن» و خود نمودن. آزادی، به معنای آشکار شدن چیزی است که پیش از آن، بسته و محدود بوده است؛ همانند در، که باید بر لولایی باشد، و این بدان معناست که آزادی باید در چارچوب خاصی باشد. رقص پدیده‌های طبیعی، حرکت بر مدار خاص است و با خود، آزادی و آزاد شدن می‌آورد. تمامی پدیده‌ها در «بسته بودن» اصالت دارند و برای آزادی، باز شدن و پرده‌گشایی از کمالات پنهان خود، تلاش می‌کنند و برای آن، حرکت دارند و حرکت آنان نیز بر مسیری خاص و طبیعی و به صورت سازمان یافته و نظاممند و موزون است.

حرکت برای کمال‌نمایی مستور، رقص است. دانشمندان کیوان‌شناس، زمین را حاصل یک انفجار می‌دانند. انفجار چیزی که متر اکم و بسته بوده و با انفجاری باز شده است. زیست‌شناسان نیز حیات هر موجود زنده‌ای را از یک ذره می‌دانند که همه چیز را در خود دارد و رفته رفته باز می‌شود و بر اساس نظم نیز باز می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌شود آن را تکرار کرد. آزاد شدن بر مدار حرکت موزون، هم فعل خود پدیده‌ها و هم مطابق با طبیعت و ملایم با جبلی آن‌هاست؛ از این رو، رقص آزادی را دوست دارند و پی‌گیر آن می‌شوند؛ هر چند سختی و زحمت فراوان و هزینه‌های بسیار داشته باشد.

چارچوب می‌دهد. حرکت برای آزادسازی خود - آن‌گاه که موزون و نظاممند

رقص آزادی آدمی، با دخالت اراده و اختیار او شکل می‌گیرد؛ اختیاری که زمام آن در دست تَفْسی خودخواه است و در خودخواهی خود، حد و مرز نمی‌شناشد و حتی به معصیت می‌گراید. چه بسا که آدمی برای باز شدن و رقص آزادی خود - که ملايم طبع او و دوست‌داشتنی است - مرزهای رقص آزادی را نادیده می‌گیرد؛ از این رو، با این پندار که در حال شکوفا شدن و رقص آزادسازی خود است، به اشتباه در مسیری قرار می‌گیرد که بد است و او را بیشتر وابسته می‌سازد و چیزی را که مصدق رقص آزادی نیست، آزادی می‌داند. چیزی که بندی به بندهای او می‌افزاید و وی را اسیر خواسته‌های ناحق و باطل نفسی می‌سازد که به جای شکوفایی استعدادها و باز شدن توان وی، تباہی استعدادهای او را در پی دارد. شریعت با قوانینی که دارد، مسیر طبیعی رقص آزادی و آزاد شدن انسان‌ها را نشان می‌دهد. دین برای همین است که «برنامه‌ی زندگی» دانسته می‌شود؛ اما برنامه‌ای که باید آن را از مجتهد صاحب شرایط و حقیقی، به صورت ویزیت شخصی خواست، نه به گونه‌ی عمومی.

رقص آزادی چون حرکتی طبیعی است، به تدریج و با تناسب خود پیش می‌آید؛ بدون آن‌که نزاعی را سبب شود؛ مگر آن‌که به صورت ثانوی، خودخواهی و اغراض منفی بشری، آن را به اسارت خود درآورد و رقص آزادی طبیعی را در بند کند. رقص آزادی انسان، به معنای حرکت موزون هر انسانی در طبیعت خود است. انسانی رقص آزادی دارد که طبیعت خویش را باز کند. رقص آزادی انسان، به این نیست که بتواند برای خود

انرژی و نیرو متراکم سازد؛ بلکه به آزاد ساختن انرژی‌ها و حرارتی است که دارد. آزادی انسان با حرکت موزون و رقص طبیعی، به این است که هر کسی خود باشد و کمال طبیعی‌ای را که در خود تعییه دارد، به نمایش بگذارد.

ما نقطه‌ی شروع بحث رقص طبیعی و رقص برای آزادی را «حیات انسان» قرار می‌دهیم. در اسمای پروردگار نیز «حی» پیش از تمامی اسماء قرار دارد و **أَمْ** و امام آن‌ها شناخته می‌شود. هر چیزی که وجود یا نمود دارد، دارای حیات است. حیات، ظهور وجود و پدیده‌های هستی است. حیات یک پدیده، همان جهت ربی و نحوه ظهر اöst؛ جهتی که به اعتبار حق تعالی «هویت ساری» و به اعتبار وصف پدیده، «معیت قیومی» نامیده می‌شود. براین اساس، چگونگی حیات - که هنوز برای علم تجربی ناشناخته مانده است - بدون توجه به جهت ربی پدیده‌ها و بدون حق تعالی معنا نمی‌یابد.

کسی که حیات دارد، دارای شعور و درک است. شعور، ظهور حیات است. کسی که زنده است و نیز آگاهی و شعور دارد، با مشاهده کمالات موجود خود، عاشق می‌شود و برای اظهار و پدیداری آن، حرکت می‌نماید. حرکت و سیر، نتیجه‌ی حیات و آگاهی است. کسی که حرکت دارد، باید مسیری طبیعی را به صورت نظاممند برود و سیر و حرکت موزون داشته باشد و رقص نیز چیزی غیر از حرکت موزن و نمایش داشته‌ها و کمالات نیست. زن که در رقص بسیار توانمند است، در پی آن است که چرخ و چین اندام و زیبایی‌های بدنی خود را به نمایش بگذارد.

رقص، تلاشی است برای آزادی خود و نمایش داشته‌هایی که در هر کسی است. هیچ پدیده‌ای نیست که عاشق داشته‌های کمالی خود نگردد؛ چرا که هر پدیده‌ای در حال حرکت است و حرکت آن نیز موزون است و ایستایی و سکون در عالم نیست. بر این اساس، کسی و چیزی نیست که رقص برای آزادسازی خود نداشته باشد و آن را نخواهد؛ اما هر کسی در رقص خود چیزی را به نمایش می‌نهاد که با طبیعت او سازگار است. بنابراین، رقص هر پدیده‌ای، بر مدار طبیعت و کمالاتی است که دارد. حال که تمامی پدیده‌ها با رقص خود در صدد آشکارساختن و به نمایش گذاشتن داده‌های خود هستند و با این شیوه در پی آزادسازی خود می‌باشند و آزادی خود را می‌خواهند، گاه نمایش یک چیز میان چند پدیده مشترک می‌گردد و رقابت بر سر آن در می‌گیرد و گاه حرکت‌ها غیرمواظی می‌شوند؛ در نتیجه، میان رقصینده‌های آزادی خواه درگیری و تصادم ایجاد می‌شود. تمامی برخوردها و صدمه‌ها برای آزادی است. آزادی آسیب دارد؛ چرا که هر چیزی حرکت دارد و آن که سریع‌تر و با احتیاط و حزم و در پرتو آگاهی‌های حقیقی - که از دین بی‌پیرایه به دست می‌آید - می‌دود، رقص نمایانتری دارد و زودتر و بهتر به آزادی خود می‌رسد و زیر شمشیر غمش، رقص‌کنان، سجده‌کنان خواهد رفت. حرکت‌های گناه‌آلود و غیرطبیعی و نیز رهایی‌طلبی‌ها، دیگر رقص عشق و رقص آزادی نیست و آنان که به «هوس» می‌افتدند و بر اساس هوس‌های نفسانی نامشروع و تجاوزکارانه‌ی خود، موجب به وجود آوردن شرور می‌شوند، رقص آزاد طبیعی را از دیگران سلب می‌کنند. کسی که

رقصنده‌ای طبیعی باشد و بر مدار طبیعی خود حرکت موزون داشته باشد، به آزادی می‌رسد، بسیط می‌گردد و قبض از او گرفته می‌شود؛ باز می‌شود و بستگی ندارد؛ روشن می‌شود و تاریکی ندارد؛ شیرین می‌شود و تلخی در او نیست؛ بشاش و گشاده‌رو می‌شود و گرفته و بدُعنُق نیست؛ ظرفیت بالا و دلی وسیع و گسترده می‌یابد و راحت و بی‌آلایش می‌شود و تکلفی ندارد، و از همه مهم‌تر، به صدق می‌رسد و خود طبیعی خویش را پیدا می‌کند و سپس به عشق وصول می‌یابد.

صدق، ریشه‌ی عشق است. عشق یعنی صافی بودن و صفا داشتن؛ یعنی خود بودن. چنین کسی برای انجام کاری که به صدق می‌آورد - یعنی با او تناسب دارد - دارای انگیزه و نشاط است؛ چرا که رقص طبیعی دارد و تا این رقص طبیعی را دارد، انگیزه و نشاط او محفوظ است. کسی از علم، ثروت و دیگر داشته‌های خود خسته می‌شود که آن را بارقص طبیعی و با صدق به دست نیاورده باشد؛ زیرا کسی نمی‌تواند چیزی را که برای خود او نیست و ملايمتی به نهاد او ندارد و نمی‌تواند برای آن رقص و حرکت موزون طبیعی داشته باشد، عمری تحمل نماید و بار آن را بر دوش کشد.

رقص از نظرگاه روایات

در بررسی فقهی رقص، نخست لازم است به دست آید که آیا ذات رقص - رقص از آن جهت که رقص است - حرام است یا خیر؟ و اصل اولی در رقص، با شک در حکم آن، چیست؟ البته اصل اولی باید از دیدگاه شریعت به دست آید.

رقص، اگرچه حسن اقتدار انسان و زیبایی او را نشان می‌دهد، اما باید دید آیا شریعت در پی نفی کلی آن برآمده است یا نه؟ البته هرگاه چیزی به صورت غالب گناه‌الود انجام شود و جبهه‌ی باطل بر آن دست بگذارد، به صورت ثانوی حرام می‌گردد؛ در حالی که اگر جامعه سالم و در پی پاکی و طهارت و عبودیت و بندگی حق باشد و سبب رونق جبهه‌ی باطل و دستگاه ظلم و جور نگردد، و حق دارای نماینده و سخنگوی چیره و غالب باشد، بسیاری از امور، بر حکم اولی خود باقی می‌ماند و بسیاری از نشاط‌انگیزها می‌تواند آدمی را برای ترسیم چرخ و چین عبادت حق برانگیخته گرداند و به او نشاط سالم دهد.

رقص در فقه، جز چند روایت معدود، دلیلی بر منع ندارد؛ اما

برخی فقیهان، رقص را داخل در لهو و شادمانی مفرط دانسته و آن را از این باب، حرام دانسته‌اند. شیخ انصاری در کتاب «المکاسب المحرمه» رقص را از باب لهو حرام می‌داند؛ همان‌طور که غنا و موسیقی را از همین باب، حرام شمرده است. تمامی بحث‌هایی که ما در جلد دوم کتاب «فقه غنا و موسیقی» برای غنا و موسیقی آورده‌یم، در این بحث رقص نیز جریان دارد؛ زیرا برخی فقیهان، رقص را هم بازی، هم لغو و هم لهو دانسته‌اند و برخی نیز آن را از امور باطل شمرده‌اند. باید توجه شود تفاوت است میان این‌که جبهه‌ی باطل بر چیزی دست بگذارد و آن را در انحصار خود درآورد و میان این‌که چیزی، خود ریشه‌ای باطل داشته باشد. برای نمونه، قمار از اموری است که از ریشه باطل است و جبهه‌ی باطل نیز آن را در خدمت خود گرفته است؛ اما غنا و موسیقی از اساس باطل نیست؛ ولی جبهه‌ی باطل، میدان‌داری گروه حق در این صحنه را از آنان گرفته است. رویکرد چیره و فقه ظاهرگرایی، فتوای کلی به حرمت رقص می‌دهد که به مثابه‌ی پاک کردن صورت مسأله و درگیری با طبیعت در مسائل‌ای است که از شریعت، بر آن منعی اولی نرسیده است.

روایاتی که از رقص گفته است بر دو ردیف عمدۀ می‌باشد: روایاتی که رقص را مذمت کرده و آن را نکوهیده است و روایاتی که رقص را نیکو شمرده است و البته شمار هر دو ردیف، بسیار اندک است.

جبهه‌ی باطل با منزوی نمودن صاحبان ولايت، معنای بسیاری از واژه‌ها را تحریف نموده و آن را در بستری غلتانیده است که حتی ذکر و یادکرد از آن، قباحت را به ذهن می‌آورد. وجود چنین فرهنگی است که راه

را بر اولیای الهی می‌بندد و نمی‌گذارد آنان از چرخ و چین‌های متفاوت سخن سر دهنند؛ چنان‌چه کتاب‌های روایی، کم‌ترین گزاره را در این مورد دارند.

ردیف یکم: روایات مذمت رقص

رقص زفن بر گرد گوساله سامری

١ - «وقال ابن عباس: أُوقد هارون ناراً، وأمرهم بأن يقذفوها فيها، فقذف السامری تلك القبضة فيها، وقال: كن عجلًا جسدًا لـ خوار، فكان، ويقال: إِنَّ الَّذِي قَالَ لِبْنِي إِسْرَائِيلَ: إِنَّ الْغَنِيمَةَ لَا تَحْلُّ لَكُمْ هُوَ السامری، فصَدَّقُوهُ فَدَفَعُوهُ إِلَيْهِ، فَصَاغَ مِنْهَا عَجْلًا فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فقذف فيه القبضة فحيي وخار خورة. وقال السدي: كان يخور ويمشي، فلما أخرج السامری العجل وكان من ذهب مرصع بالجوهر كأحسن ما يكون فقال: ﴿هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَسِيِّ﴾^١، أي: أخطأ الطريق وتركه هنا وخرج بلبه، فلذلك أبطأ عنكم. وفي بعض الروایات: إِنَّه لَمَّا قَذَفَ الْقَبْضَةَ فِيهَا أَشْعَرَ الْعَجْلَ وَعَدَا وَخَارَ وَصَارَ لَهُ لَحْمٌ وَدَمٌ. وَيَرَوِي أَنَّ إِبْلِيسَ وَلَجَ وَسْطَهُ فَخَارَ وَمَشَى، وَيَقَالُ: إِنَّ السامریَ جَعَلَ مَؤْخَرَ الْعَجْلِ إِلَى حَائِطٍ وَحَفَرَ فِي الْجَانِبِ الْآخِرِ فِي الْأَرْضِ وَأَجْلَسَ فِيهِ إِنْسَانًا فَوَضَعَ فِيمَهُ عَلَى دَبْرِهِ وَخَارَ وَتَكَلَّمَ بِمَا تَكَلَّمَ بِهِ فَشَبَهَ عَلَى جَهَالِهِمْ حَتَّى أَظَاهَاهُمْ، وَقَالَ: إِنَّ مُوسَى قَدْ أَخْطَأَ رَبَّهُ فَأَتَاكُمْ رَبَّكُمْ لَيْرِيكُمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَدْعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ بِنَفْسِهِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ مُوسَى لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ، وَإِنَّهُ قَدْ أَظْهَرَ

لکم العجل لیکلّمکم من وسطه کما کلّم موسی من الشجرة، فافتتنوا به إلّا اثنى عشر ألفا، وكان مع هارون ستّمائة ألف، فلّمَا رجع موسى وقرب منهم سمع اللّغط حول العجل وكأنوا يزفون ويরقصون حوله، ولم يخبر موسى أصحابه السبعين بما أخبره ربّه من حديث العجل!».

ابن عباس گوید: حضرت هارون عليه السلام آتشی برافروخت و به مردم فرمان داد که گوساله را در آن بیفکنند. سپس سامری «قبضه» را به درون گوساله انداخت و خطاب به آن گفت: گوساله‌ای باش که صدا دارد، پس چنین شد. گفته می‌شود: کسی که به شما گفت غنیمت حلال نمی‌باشد، سامری بود. مردم او را تصدیق کردند و غنیمت را به او دادند. سامری از آن غنیمت، در مدت سه روز، گوساله‌ای ساخت. مشتی از جای پای رسول را که گرفته بود، در آن ریخت. پس ناگاه گوساله زنده شد و آن هم صدایی از خود خارج نمود.

سلی نقل می‌کند: آن گوساله هم صدا می‌داد و هم راه می‌رفت. وقتی سامری آن گوساله را با جواهرات تزیین شده بیرون آورد، به مردم گفت: این خدای شما و موسی است. پس سامری فراموش کرد؛ یعنی راه را کج نمود و گوساله را در همان جا رها ساخت. در برخی روایات آمده است: سامری چون مشتی از آن اثر رسول را در گوساله ریخت، از آن صدا و نعره‌ای برخاست و برای او گوشت و خون پدید آمد. هم‌چنین روایت شده است که ابلیس به درون گوساله

رفت و گویله صدا داد و راه رفت. و نیز گفته شده است: سامری دم گویله را نزدیک دیواری قرار داد، سپس حفره‌ای در زمین کند و شخصی را در آن جا گذاشت تا در نشیمنگاه او بدمد. او نیز این کار را کرد و صدایی از گویله برآمد. در نتیجه، موضوع بر جاهلان و ناگاهان مشتبه شد، تا این که آنان را گمراه ساخت.

سپس سامری گفت: «موسی راه خدا را به خط اندخت؛ پس خدای شما آمد تا به شما نشان دهد قادر است براین که شما را با خود به سوی خویش بخواند. پس موسی برانگیخته نشد به نحاطر نیازی که به خدا داشت، بلکه خداوند گویله را برای شما ظاهر ساخت تا خدا، خود از میان آن با شما سخن گوید؛ همان‌طور که با موسی از میان درخت سخن گفت». مردم فریفته شدند، مگر دوازده هزار نفر؛ در حالی که با هارون ششصد هزار نفر بود. وقتی موسی برگشت و نزدیک آنان شد، آواز و صدای بلندی را شنید؛ در حالی که مردم گرد گویله می‌رقصیدند و موسی به آن هفتاد اصحاب خاص خویش، حدیث گویله را، که خدا به او خبر داده بود، نگفت.

در این روایت، از رقص بر گرد گویله سامری یاد می‌شود، ولی موضوع سخن رقصی نیست که در جبهه‌ی باطل و کنار گویله سامری است؛ بلکه رقص از آن جهت که رقص است و عیب و گناهی با آن همراه نیست، مورد بحث است. این روایت، از رقصی می‌گوید که در کنار شیطان و در مسیر خداسازی و بتپرستی و استکبار بنده‌ای چون سامری، و به طور کلی از رقصی می‌گوید که در خدمت جبهه‌ی باطل است و البته اگر

مسجدی نیز در خدمت اهداف شیطانی باشد - مانند مسجد ضرار - و نیز نماز و عبادتی که چون عبادت خوارج در برابر مقام ولایت باشد، آن نیز اشکال دارد؛ تا چه رسد به امری غیر عبادی مانند رقص. همچنین اگر رقص، با محترماتی مانند عربانی نامحرمان، شراب، فساد و فحشا آلوده گردد، حرام است و در این امر، میان زن و مرد تفاوتی نیست.
«زفن» که در این روایت آمده است، نوعی رقص تند می‌باشد.

رقص شیطانی

۲ - عن احمد بن هارون بن الصلت، عن احمد بن محمد بن سعید عن الحسن بن القاسم، عن شبیر بن ابراهیم، عن سلیم بن بلال المدنی، عن الرضا، عن أبيه، عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهما السلام : أن إبليس كان يأتي الأنبياء عليهما السلام من لدن آدم عليهما السلام إلى أن بعث الله المسيح عليهما السلام يتحدث عندهم ويسأله لهم ولم يكن بأحد منهم أشدّ أنساً منه بيعيى بن زكري عليهما السلام فقال له يحيى : يا أبا مرّة، إنّ لي إليك حاجةً فقال له : أنت أعظم قدرًا من أن أررك بمسألة، فسألني ما شئت فإني غير مخالفك في أمر تريده. فقال يحيى : يا أبا مرّة، أحبّ أن تعرض علىّ مصادرك وفخوك التي تصطاد بهابني آدم، فقال له إبليس : حبّاً وكرامّاً، وواعده لغد، فلما أصبح يحيى عليهما السلام قد في بيته ينتظر الموعد وأغلق عليه الباب اغلاقاً، فما شعر حتى ساوه من خوخة كانت في بيته، فإذاً وجهه صورة وجه القرد، وجسده على صورة الخنزير، وإذاً عيناه مشقوقتان طولاً، وإذاً أسنانه وفمه مشقوقاً طولاً عظماً واحداً بلا ذقن، ولا لحية وله أربعة أيدي : يدان في صدره، ويدان في منكبها، وإذاً عراقيبه قوادمه، وأصابعه خلفه،

وعليه قباء قد شد وسطه بمنطقة فيها خيوط معلقة بين أحمر وأصفر وأخضر وجميع الألوان، وإذا بيده جرس عظيم، وعلى رأسه بيضة، وإذا في البيضة حديدة معلقة شبيهة بالكلاب. فلما تأمله يحيى عليه السلام قال له: ما هذه المنطقة التي في وسطك؟ فقال: هذه المجنوسية، أنا الذي سنتها وزينتها لهم، فقال له: ما هذه الخيوط الألوان، قال له: هذه جميع أصناف النساء لا تزال المرأة تصنع الصنف حتى يقع مع لونها فأفنن الناس بها؟ فقال له: فما هذا الجرس الذي بيده؟ قال: هذا مجمع كل لذة من طبور وبربط ومعزوفة وطبل وناي وصرناي، وإن القوم ليجلسون على شرائهم، فلا يستلذونه فأحرك الجرس فيما بينهم، فإذا سمعوه استخففهم الطرف فمن بين من يرقص، ومن بين من يفرقع أصابعه، ومن بين من يشدق شبابه، فقال له: وأي الأشياء أقر لعينك؟ قال: النساء هن فخومي ومصاددي، فإني إذا اجتمعت على دعوات الصالحين ولعناتهم صرت إلى النساء، فطابت نفسي بهن، فقال له يحيى عليه السلام: فما هذه البيضة التي على رأسك؟ قال: بها أتوقي دعوة المؤمنين، قال: فما هذه الحديدة التي أرى فيها؟ قال: بهذه أقلب قلوب الصالحين، قال يحيى عليه السلام: فهل ظفرت بي ساعةً قط، قال: لا، ولكن فيك خصلة تعجبني، قال يحيى: فما هي؟ قال: أنت رجل أكول، فإذا أفترست أكلت وبشمت فيمنعك ذلك من بعض صلاتك وقيامك بالليل، قال يحيى عليه السلام: فإني أعطي الله عهداً أني لا أشبّع من الطعام حتى ألقاه، قال له إبليس: وأنا أعطي الله عهداً أني لا أنصح مسلماً حتى ألقاه، ثم خرج بما عاد إليه بعد ذلك».

امام صادق علیه السلام به نقل از پدران خویش علیهم السلام می‌فرماید: ابلیس از زمان آدم تا آن‌گاه که خداوند حضرت مسیح را برانگیخت، به حضور انبیا می‌رسید و برای آنان سخن می‌گفت و از آنان پرسش می‌نمود و به هیچ کدام از انبیا بیشتر از حضرت یحیی انس نداشت. روزی حضرت یحیی به او فرمود: «ای ابامره (شَرْخِيز)، من به تو نیاز دارم.» شیطان گفت: «تو بتر از آنی که من نیازی برای تو برآورده سازم، ولی هرچه می‌خواهی، بگو، که من با آن‌چه بخواهی، مخالفتی ندارم.» حضرت یحیی فرمود: «دست دارم دام‌ها و لغزش‌گاه‌هایی که فرزندان آدم را با آن شکار می‌کنی، به من نشان دهی.» ابلیس او را تحسین کرد و به او آفرین گفت و وعده داد که وی خواسته‌ی او را فردا عملی می‌کند.

صبح روز بعد، حضرت یحیی در خانه نشست و متظر وعده‌ی ابلیس ماند و در خانه را محکم بست. چندی نگذشت که ابلیس بر در کوچک خانه‌ی وی ظاهر شد؛ در حالی که صورت او به شکل میمون و بدن وی خوک بود و چشمان و دهان و دندان‌های او نیمه باز بود و نه چانه‌ای داشت و نه ریشی. چهار دست داشت: دو دست که از سینه‌ی او درآمده بود و دو دست از شانه‌های وی. اعضای پشت او در جلوی بدن و انگشتان او در پشت قرار داشت. قبایی بر تن داشت که وسط آن با کمربندی از نخ‌های قرمز و زرد و سبز و دیگر رنگ‌های به هم تنیده محکم شده بود. در دست او زنگی بزرگ و بر سر وی کلاه‌خودی آهنی قرار داشت که در آن، آهن آویزانی شبیه به سگ‌ها بود.

چون حضرت یحیی به دقت در ابلیس نگریست، به او گفت: «این کمریند که بر کمر بستی چیست؟» گفت: «این آیین آتش پرستی است که من آن را پایه نهادم و آن را برای اهل آن آراستم.»

حضرت یحیی علیہ السلام پرسید: «این نخ های رنگارنگ چیست؟» گفت: «ساخته های زنان است. زنان پیوسته چیزهایی درست می کنند رنگ رنگ، که مردم را با آن فریب می دهند.»

جناب یحیی پرسید: «زنگی که در دست داری، چیست؟» گفت: «این گردآورندهی هر لذتی مانند طنبور، بربط، ساز سلو، طبل، نای و سُرناست. مردم در مجلس شراب می نشینند، ولی از آن به لذت کامل نمی رسانند. در آن هنگام، من زنگ را در میان ایشان به صدا در می آورم، چون آن را شنیدند، طرب و شادمانی، آنان را سبک می سازد و برخی را به رقص، بعضی را به زدن انگشتان و بعضی را به دریادن لباس خود و امی دارد.» حضرت یحیی پرسید: «کدام چیز برای تو خوشایندتر است و مایهی چشم روشنی بیشتری برای توانست؟» پاسخ داد: «زنان دامها و سست کنندگان آنان هستند که در خدمت من اند. هرگاه دعاها و نفرین های صالحان، مرا فرا می گیرد، به سوی زنان می روم و خوشحال می شوم.»

حضرت یحیی پرسید: «کلاه خود چیست؟» پاسخ داد: «خود را با آن از دعای مؤمنان محافظت می کنم.»

جناب یحیی پرسید: «چیزی که آهمنی در آن قرار دارد چیست؟» گفت: «با آن دل های صالحان را دگرگون می سازم.»

حضرت یحیی پرسید: «آیا تاکنون بر من پیروز شده ای؟» گفت: «نه، ولی خصلتی در توانست که مرا به شگفتی و ادانته است.» جناب

یحیی پرسید: «آن ویژگی چیست؟» گفت: «تو مرد پرخوری هستی. هنگامی که افطار می‌کنی، پر می‌خوری و همین مانع پاره‌ای از نماز و شب خیزی تو می‌شود.» حضرت یحیی فرمود: «حال که این‌گونه است، با خداوند عهد می‌کنم تا روز دیدارش، از غذا سیر نخورم!» ابلیس گفت: «من نیز با خدا عهد می‌کنم که تا هنگام دیدار او، هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم!» آن‌گاه رفت و پس از آن، به سوی حضرت یحیی بازگشت.

این حدیث، رقص را در کنار شیطان و شراب می‌آورد و هرگاه رقص در خدمت شیطان و حاکمان و کارگزاران جور باشد، رقص از حالت طبیعی خود خارج شده و با توجه به عوارض و لواحق آن، حرام می‌شود و حرمت عارضی آن، برآمده از شیطان، شراب، غفلت و تباہی است.

روایت سکونی

در منابع دینی، روایت سکونی صریح‌ترین بیان را در منع رقص دارد. در این روایت است:

۳ - «علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبي عبدالله ع قال: قال رسول الله ﷺ : أَنْهَاكُمْ عَنِ الزُّفْنَ وَالْمُزْمَارِ وَعَنِ الْكَوْبَاتِ وَالْكَبَرَاتِ» .

- سکونی گویید: امام صادق ع ع فرمود که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: من شما را از رقص، و نواختن نی و زدن طبل‌های کوچک و بزرگ بازمی‌دارم.

این حدیث به روایت زیر بسیار شباهت دارد و شاید زفن، تصحیف

زمر باشد؛ زیرا از «زفن» تنها در همین روایت، نهی شده است؛ چنان‌که فاضل هندی در «کشف اللثام»، همین روایت را از سکونی با «الزمر» آورده است.^۱ در روایت مورد اشاره آمده است:

«الجعفريات»: بإسناده عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده؛ علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب^{عليه السلام} قال: قال رسول الله^{صلوات الله عليه وسلم}: أنهى أمتي عن الزمر والزمار، والكوبات، والكيبات».^۲
رسول اکرم^{صلوات الله عليه وسلم} فرمود: «من امت خویش را از نی‌ها، طبل و تیمپو نهی می‌نمایم».

با این وجود، باید گفت همان تحلیلی که درباره‌ی غنا و موسیقی گذشت و گفته شد که موضوع غنا و موسیقی تغییر یافته و غنا و موسیقی درباری با حاکمیت نظام اسلامی، به غنا و موسیقی ولایت تحويل رفته است، در رابطه با رقص نیز همین سخن جاری است؛ به ویژه آن که در این روایت، رقص در کنار همان غنا و موسیقی رایح در زمان جاهلیت آمده است.

ردیف دوم: روایات جواز رقص

رقص در مجلس عروسی

۴ - «ذكر أنّ أبا طالب خطب يومئذ، وذكر ما مرّ، فلما أتّم أبو طالب خطبته تكلّم ورقة بن نوفل، فقال: الحمد لله الذي جعلنا كما ذكرت، وفضّلنا على ما عدّت، فنحن سادة العرب وقادتها، وأنتم أهل ذلك

۱. كشف اللثام، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲. مستدرك الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵.



كَلَهُ لَا تَنْكِرُ الْعَشِيرَةَ فَضْلَكُمْ، وَلَا يَرُدُّ أَحَدٌ مِّنَ النَّاسِ فَخَرَكْم
وَشَرْفَكُمْ، وَقَدْ رَغَبَنَا بِالاتِّصَالِ بِحَبْلِكُمْ وَشَرْفِكُمْ، فَأَشَهَدُوا عَلَيْ
مَعَاشِرِ قَرِيشٍ بِأَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ خَدِيجَةَ بِنْتَ خَوَيْلَدَ مِنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ
اللهِ عَلَى أَرْبَعِعَمَاءِ دِينَارٍ، ثُمَّ سَكَتَ وَرْقَةُ، وَتَكَلَّمَ أَبُو طَالِبٍ وَقَالَ: قَدْ
أَحَبَّتِ أَنْ يَشْرِكَ عَمَّهَا، فَقَالَ عَمَّهَا: أَشَهَدُوا عَلَيْيِّ يَا مَعْشِرَ قَرِيشٍ،
إِنِّي قَدْ أَنْكَحْتُ مُحَمَّدَبْنَ عَبْدَ اللهِ خَدِيجَةَ بِنْتَ خَوَيْلَدَ، وَشَهَدَ عَلَيْيِّ
بِذَلِكَ صَنَادِيدَ قَرِيشٍ، فَأَمْرَتُ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا جَوَارِيهَا أَنْ يَرْقَصَنَ
وَيَضْرِبُنَ بالدَّفُوفَ»!

گفته شده ابوطالب روزی خطبه خواند، و آن‌چه را که گذشت یاد
کرد. چون ابوطالب خطبه‌ی خود را تمام کرد، ورقه بن نوفل سخن
آغاز کرد و گفت: سپاس خدای را که ما را آن‌گونه که گفتی قرار داده
است و ما را بر آن‌چه شمردی، برتری داده است. ما از سادات عرب
و از رهبران آنان هستیم و شما شایسته‌ی همه‌ی آن هستیم، هیچ
خویشاوندی فضیلت و منقبت شما را انکار نمی‌کند و کسی از مردم
به فخر و شرف شما نرسیده است و ما با برقراری رابطه‌ی
خویشاوندی، به ریسمان محکم شرف شما چنگ زده‌ایم. ای
قریشیان، گواه من باشید که من خدیجه دختر خویلد را به ازدواج
محمدبن عبده با چهارصد درهم مهر درآوردم.

سپس ابوطالب خطاب به عمومی خدیجه گفت: «من دوست دارم که
عمومی وی نیز در این آیین شرکت جوید.» عمومی خدیجه گفت:

«قریشیان! گواه من باشید، من خدیجه دختر خوییلد را به نکاح

محمد بن عبدالله درآوردم» و بزرگان قریش برآن گواهی دادند. آنگاه

خدیجه عليها السلام به کنیزان خود گفت: «برقصید و دایره بزنید.»

این نقل با آن که به ضعف و کاستی مبتلاست و این مراسم با آن که پیش از بعثت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم بوده است، اما از سویی، عصمت پیامبران از آغاز تولد است و کردار آنان همواره حجت می‌باشد و از سوی دیگر، اصل اولی در رقص، حلیت آن است و ماهیت و طبیعت رقص، حرمتی ندارد؛ هرچند چنین نقل‌هایی نیز مورد اعتنای علمی نباشد. البته مصاديق فاسد و گناه‌آور رقص، که آن را به تخریب می‌کشاند و موضوعی دیگر را رقم می‌زنند، یا افراط در آن و نادیده گرفتن مرزهای شرعی در انجام آن، رقص را مضر و حرام می‌سازند؛ همان‌طور که افراط در خوردن زعفران یا کله‌پاچه، سبب بیماری می‌شود. خلاصه این که نباید میان مقام اثبات و حکم با مقام ثبوت و مصاديق خلط نمود و حکم یکی را به دیگری سرایت داد.

با دوری از آلدگی‌ها و گناهان و با پرهیز از فساد و فحشا، در جامعه‌ای که سلامت دارد و حساسیت به جنسیت در آن نیست، نفس رقصیدن مرد برای مرد، رقص زن برای زن، رقصیدن زن برای مرد و رقص مرد برای زن در جامعه‌ی سالم، اشکالی ندارد؛ چرا که زنان می‌توانند با رعایت پوشش شرعی، برقصند و دیدن حجم بدنه زن نیز - چنان‌که بحث آن را خواهیم آورد - اشکالی ندارد. البته اگر جامعه بیمار باشد و مردی با دیدن رقص زنی دچار مشکل شود، باید مسیر سالم‌سازی خود را بپیماید، نه آن

که احکام الهی بیان نشود؛ هرچند در جامعه‌ای که بیمار باشد و حساسیت به جنسیت در آن شدت داشته باشد، رقص زن برای مردان بیگانه - هرچند رعایت حجاب و پوشش را نیز بنماید و آن را با گناهی آمیخته نسازد - اشکال دارد. ما امیدواریم نظام اسلامی بتواند دین و فرهنگ دینی را به معنای صحیح کلمه در اجتماع بگستراند. ان شاء الله.

رقص همانند چاقو، امری لابشرط است و حکم آن به نوع استفاده و بهره‌وری از آن ارتباط دارد. اگر حرکات موزون طبیعت در خدمت گناه باشد، خود گناه شمرده می‌شود و چنان‌چه در خدمت غفلت‌زدایی میان مردم و ایجاد مهرورزی میان زن و شوهر باشد، ایرادی بر آن نیست.

وقتی در خانه‌ی مقام عصمت و در جشن عروسی آنان چنین شادی و سروری حکم فرماست و تربیت ولایی به صورت صاف و شفاف و با آگاهی بر مراتب روح و روان و نیازهای آدمی صورت گرفته و سراسرو شراشر اعضای آن را عشق چیره نموده است، چرا برخی با ناآگاهی، کار را بر خود سخت و نفس را بر خود حبس نمایند. اگر در خانه‌ی عصمت، مشکلات بسیار سختی قابل تحمل می‌گردد، به سبب وجود عشق ریوبی و صفاتی ملکوتی آن خانه می‌باشد که چنین شادمانی‌ها و سرورهایی نماد آن است و نباید انتساب چنین واژه‌هایی به مقام عصمت را سبب تحقیر آنان یا امری مستنکر دانست؛ در حالی که آنان که مسیر ولایت را پیموده‌اند و با اهل خانه‌ی عصمت، هم نفس گردیده‌اند و به مراتب و مقامات معنوی و نفسی انسان آگاه هستند، حتی خود نیروی دریافت قوی در استنباط احکام می‌یابند؛ البته چنین نیروی استنباط و قوه‌ی استخراجی، تنها برای آنان حجت است و اثبات آن برای دیگران باید

با دلایل و حجج شرعی باشد که چند و چون آن در اصول فقه بررسی شده است.

رقص شیدایی عشق

۵- «كتاب ابن اليعيم وابن مهدي والزمخشري قال عليهما السلام : حزقة حزقة ترق عين بقہ اللهم إني أحبه فأحبه، وأحب من يحبه. الحزقة: القصیر الصغیر الخطأ، وعین بقہ: أصغر الأعین، وقال: أراد بالبقة فاطمة عليها السلام

فقال للحسین: يا فرّة عین بقہ ترق.

وکانت فاطمة عليها السلام ترقص ابنها حسناً عليه السلام وتقول:

أشبه أباك يا حسن

واخلع عن الحق الرسن

واعبد إلهًا ذا محسن

ولا توال ذا الاحسن

وقالت للحسین عليه السلام :

أنت شبيه بأبي

لست شبيهًا بـ عليٰ»^۱

- روایت شده که پیامبر اسلام عليهما السلام فرموده‌اند: گردهمایی بزرگی

است که کوچک‌ترین چشم‌ها را به ترحم می‌نشاند.

در معنای «حزقة» آمده است هر چیز کوچک و ناچیز و خرد است.

در این صورت، معنا چنین می‌شود: کوچک است، خرد است؛

چیزی که کوچک‌ترین چشم‌ها را راقیق می‌سازد.

۱ مناقب آل ابی طالب عليهما السلام، ج ۳، ص ۱۵۹ (با اندکی تفاوت)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص

(می‌شود آن را چنین معنا کرد: پاکوچولو، پاکوچولو، بیا بالا،
چشم‌کوچولو-گویی پیامبر اکرم ﷺ دست امام حسین علیه السلام را
می‌گرفته و پاهای آنان را روی پای خود می‌گذاشته و آنان را تشویق
می‌نموده از بدن مبارک حضرتش بالا روند)^۱

«عين بقه» کوچک‌ترین چشم را گویند و گویید: مراد از «بقة» در این
روایت، حضرت فاطمه‌ی زهراء علیها السلام است؛ چرا که ایشان خطاب به
امام حسین علیه السلام می‌فرمود: ای نور چشمی «بقة» - که منظور حضرت
زهراست - دل‌ها را به سوز و عطوفت می‌آوری.

هم‌چنین آن حضرت ظلیله امام حسن علیه السلام را به رقص می‌آورد؛ در
حالی که می‌فرمود:

توبه پدرت شبهه هستی ای حسن، بند از پای حق بگشا.

خداوندی را بندگی کن که دارای منت است و صاحب کینه و دشمنی
را پی نگیر.

آن حضرت خطاب به امام حسین علیه السلام می‌فرمود:
توبه پدرم رسول خدا علیه السلام شباهت داری، نه به امیر مؤمنان علیه السلام.

در این روایت تاریخی - که البته به ضعف سند مبتلاست - آمده که
حضرت زهراء علیه السلام امام حسن علیه السلام را به رقص می‌آورده و برای امام
حسین علیه السلام شعر می‌خوانده است.

باید توجه داشت که امامان شیعه همواره از ابتدای تولد، دارای
عصمت هستند و هیچ‌گاه، حتی در زمان کودکی، چیزی را که در شریعت،
از آن نهی شده است، انجام نمی‌دهند؛ از این رو، نمی‌توان گفت امام

۱. النهاية في غريب الحديث، ج ۱، ص ۳۷۸

حسن علیه السلام در دوران کودکی بوده و رقصاندن کودک اشکال ندارد؛ چرا که این کار، بنا بر این نقل، توسط حضرت زهره علیه السلام انجام می‌گرفته است. هم‌چنین این نقل تاریخی، شاد بودن محیط زندگی خانه‌ی عصمت را می‌رساند؛ چرا که تربیت کودک، باید عاشقانه و همراه با شیدایی باشد؛ همان‌طور که بندگی حق تعالی با عشق و شیدایی است که می‌تواند به مرتبه‌ی عبادت وجودی رسد. از عبادت وجودی در کتاب «محبوب عشق» سخن گفته‌ایم. تعبیر « العبادت وجودی» اصطلاح خاص است. خانه‌ی عالمان دینی نیز باید این‌گونه باشد و آنان فرزندان خود را باز و شاد تربیت کنند و از عوامل خمودی، سستی، رکود و جمود کودکان بکاهند و آن را برطرف سازند تا آنان کارها را به اجبار انجام ندهند. نتیجه‌ی تربیت نامناسب و سخت‌گیرانه، پدیدار شدن آسیب‌های روانی در بزرگ‌سالی و عقده‌گشایی حقارتی است که در کودکی دیده‌اند.

به طور عقلی نیز حضرت زهره علیه السلام - که عقیده‌ی ما در مورد ایشان این است که امامت و نبوت بر اندام مقام آن حضرت کوتاه است و ما پیامبران و امامان بسیار داریم، اما فاطمه علیه السلام تنها یکی است و هیچ قالب و عنوانی جز ناموس حق، آن حضرت را نشاید - در رویکرد تربیتی خویش، حفظ نشاط و شادمانی برای فرزندان خویش را اصل قرار می‌دهند و اصل شادمانی و کامیابی را در تربیت کودک پاس می‌دارند و محیط خانواده‌ی خویش را شاد و با عشق ربوی همراه می‌ساخته‌اند. پیامبر اکرم علیه السلام بر اساس این روایت، بر روی حضرت زهره علیه السلام اسم می‌گذارد و این اسم از اسمای خاص حضرت زهر است؛ اگرچه از این‌گونه نام‌ها غفلت شده و هیچ سوراخی آن را در نام‌های حضرت علیه السلام نیاورده است و حتی پیامبر اکرم علیه السلام این نام را ندارد.

رقصهای لازم

پیش از این گذشت که در شریعت، هیچ نهی صریحی از طبیعت رقص دیده نشده است و نهی به موارد و مصاديق گناه‌الود و همراه با شراب و شیطان آمده است و تحلیلی که در کتاب «تاریخ تحلیلی غنا و موسیقی در اسلام» برای حلیت اصل غنا و موسیقی آورده‌ایم، برای سرگذشت رقص - که جبهه‌ی باطل بر آن دست گذاشته است - نیز وجود دارد. این در حالی است که آموزش رقص برای کودکان و بهویژه دختران، امری لازم است تا بتوانند در فردای روزگار، شوهر خویش را نگاه دارند و همچون میخ بر دیوار نباشند. همچنین رقص زن برای شوهر خود، نه تنها امری مستحسن، بلکه لازم است و ما این لزوم را به عنوان فتوا می‌آوریم؛ لزومی که سلامت زندگی مشترک و خرسندي و رضایت دو زوج از یکدیگر را در پی دارد.

سختگیری‌های افراطی و دگم‌مابانه‌ی برخی از افراد، مردم را دین‌گریز می‌سازد. البته آنان از دینی می‌گریزنند که شارع آن خداوند نیست. باید مراقب بود که احکام الهی را آن‌گونه که هست، بیان نمود و سلایق و پسندها و ناپسندیده‌های شخصی را به عنوان گزاره‌های دینی و در قالب فتوا ارایه نداد.

عقده‌های درونی

اسلام پیش از آن که زنا را حرام کند، ازدواج دائم یا موقت را طرح نموده و قوانین لازم برای اجرایی شدن آن را تدوین نموده است تا مردم - که نیاز جنسی و طبیعی آنان، داشتن آمیزش را ایجاب می‌کند - با دوری و پرهیز از

زنا، که حرام گردیده است، دچار عقده‌های روحی و روانی نگرددند و بتوانند خود را از طریق حلال، تخلیه نموده، سبک سازند و بانشاط زندگی کنند و برای بندگی حق، سرزندگی داشته باشند.

اگر در جامعه، با تقابل فرهنگ غرب، رقص‌های حرام در حال افزایش است و طبیعت رقص -که در اصل خود حرمتی ندارد- رو به انحطاط نهاده است، باید نخست طبیعت اولی رقص، که رقص سالم است، به جامعه معرفی شود و سپس آنان را از موارد حرام آن باز داشت، تا تبلیغ دینی نیز سیر و روند طبیعی خود را طی کرده باشد. در این صورت است که می‌توان از جامعه انتظار داشت از رقص‌های حرام دوری جویند. بیشتر کسانی که به معصیت آلوده می‌شوند، انسان‌های شایسته‌ای هستند که چون کامیابی خود را در بن‌بست دیده‌اند و مرزهای حلال کامیابی و لذت‌بری شرعی را بسته می‌انگاشته‌اند، به این راه کشیده شده‌اند.

رقص‌های حرام

برخی از مصادیق رقص حرام در جامعه‌ی سالم عبارت است از:

یکم: رقص در مجالس مختلط و تهییج‌آور بر گناه؛

دوم: رقص با داشتن عقده‌های نفسانی و کثیف؛

سوم: رقص برای اشاعه‌ی فحشا؛

چهارم: رقصی که شباهت به اهل گناه بیاورد؛

پنجم: رقصی که سبب لهو باطل، و مصدق زیاده‌روی در آن باشد.

ششم: رقصی که در خدمت جبهه‌ی باطل و ترویج دولت ظالم و

جور قرار بگیرد، هر چند هیچ گناه دیگری با آن نباشد، مصدقاق باطل حرام است.

توضیح موارد حرام رقص، در ادامه به ترتیب گفته شده می‌آید.

یکم و دوم: رقص‌های مختلط، هیجان‌زا یا برآمده از عقده، برای انجام گناه رقصیدن در مجالس مختلط که زن و مرد نامحرم به گونه‌ای با هم ارتباط دارند که با برخورد به یکدیگر، تحریک شهوانی می‌شوند، حرام است.

هم‌چنین اگر مرد یا زنی برقصد، اما به هم برخوردی نداشته باشند، ولی یکی برای دیگری تهییج آور و هیجان‌انگیز بر انجام گناه باشد، رقص آنان حرام است. برای نمونه، اگر یکی از رقصان دوست داشته باشد با دیگری که با وی نامحرم است، ملامسه، مقارنه و نزدیکی داشته باشد، رقص وی حرام است.

رقص و سمعاء درویشی

مراد از سمعاء، اقتدار شنیدن صوت‌های معنوی و ربوبی است. مراد از رقص معنوی نیز حرکت طبیعی و نظاممند برای وصول به حق تعالی است که از آن به «سیر و سلوک» تعبیر می‌شود و شرح آن در رقص آزادی گذشت.

متأسفانه، دنیای استکبار، سمعاء و رقص را در قالب تنبک و اختلاط گناه‌آلود درویشی و صوفیانه به تحریف کشانده است و نمونه‌ای از رقص‌های حرام، همین رقص‌های درویشی مختلط است. گاه دیده می‌شود که عده‌ای مرد و زن با ذکر «هوثق» یا «علی» به هم می‌پیچند و

می‌رقصدند. شکی نیست که چنین کاری حرام است و شریعت، به شدت از اختلاط حرام زن و مرد نامحرم نهی نموده است. حرمت این کار برای صوفیان و دراویش، با یادکرد از نام حق تعالیٰ یا نام مبارک حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام برداشته نمی‌شود. اختلاط نامحرمان به صورت ناشایست و با نادیده گرفتن احکام الهی، حرام است و تقاوی ندارد که در مسجد باشد یا میکده، در خانقه های شبانه؛ چرا که مکان، زمان و افراد، هیچ‌گاه حرامی را حلال نمی‌کند.

مراد ما از «سماع»، مجالس رقص صوفیان نیست. این مجالس، تحریف شده‌ی معارف است. همان‌گونه که برخی مجالس عزاداری، هم تحریف شده از مجالس مورد توصیه‌ی اهل بیت علیهم السلام است و هم نان خوردن از جریان قیام خونین کربلا، که هدف آن را نیز تحریف می‌کند. مراد ما از سمع، سمع اولیای خدادست. آنان در بین خود ترنم‌های معنوی داشتند و صوت‌های آسمانی و ربوبی را سمع می‌نمودند؛ ولی درویش‌ها و صوفیان خانقاہی، آن را به رقص تبدیل نمودند. اولیای خدا در لذت انس با ملکوت الهی و با شنیدن نغمه‌ای معنوی، با هم غش می‌کردند و به جبروت الهی وصل می‌شدند، اما اینان «یا هو» می‌کشند و به هم می‌پیچند و گاه می‌شود که جنس مخالف را ندا می‌دهند.

چنین تحریفاتی در عیدالزهرا نیز دیده می‌شود. هیچ روزی نیست که حرام خدا حلال گردد. حرام خدا تا دامنه‌ی قیامت حرام است و سخن گفتن از «رفع قلم» در برخی اعیاد، خرافه‌ای بیش نیست. این عقیده، گمراهی است و موجب ازبین رفتن شأن انسانی می‌گردد و تخریب ولای پیش می‌آید. شاد بودن در ایام شادی اهل بیت علیهم السلام با توجه و معرفت و یا

عمل شایسته می‌باشد؛ نه به لوث کردن حقیقت و محو اصل آن. امامان علیهم السلام هیچ‌گاه دشمنان را تحریک نمی‌کردند و اهل صفا و صمیمیت بودند و درگیری میان شیعه و سنی را نمی‌خواستند. برگزاری چنین مجالسی و فیلم‌برداری آن از طرف عوامل ضد انقلاب و بردن آن بر روی آتن، حرکت عامدانه برای تخریب چهره‌ی شیعه و ایجاد اختلاف میان شیعه و اهل سنت است. چرا باید ثمره‌ی خون هزاران شهید انقلاب به دست مردمی محبت، اما ساده و نیز توسط عده‌ای غرض‌ورز و مزدور و جاهلانی مقدس نما، تباہ شود و نگاه دنیا و مسلمانان جهان را به شیعیان امیرمؤمنان تغییر دهد. چه گناهی بزرگ‌تر از این که باعث شود جهانیان به حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام - جان پیامبر اکرم علیهم السلام - به دیدی ناپسند بنگرند و (نعموذ بالله) رفتار آن‌ها را از حضرت ببینند؟ کسی که ادعای ولایت دارد، باید به سیره‌ی حضرات معصومین علیهم السلام و روش آن حضرات علیهم السلام بنگرد و از آن الگو بردارد و روضه‌ی کربلا، عیدالزهرا یا سماع و رقص را به تحریف نکشاند.

به هر روی، رقص انضمامی و اختلاطی و نیز رقص مهیج به حرام و رقص برآمده از عقده و حسرت که انجام گناهی را دنبال می‌کند، اشکال دارد. با وجود چنین مشکلاتی در راه سالم‌سازی رقص، باید برای رقص الگوسازی نمود و رقص‌های انسانی و سالم را کدبندی نمود و آن را به جامعه آموزش داد. هر چیزی اگر قانون، ملاک و معیار درستی نداشته باشد و تناسب در آن رعایت نشود و به افراط و تفریط کشیده شود، موجب گمراهی است. رقص سالم، رقصی است که جامعه را به طراوت و حریت بکشاند و دشمن را از پای درآورد و دیانت و ایمان را تازه کند.

باید فضایی را در مباحث هنری به وجود آورد که بتوان شادی و سرور مشروع ولایی را به جامعه عرضه کرد تا بسیاری از مشکلات روحی و روانی مسلمانان برطرف شود. اگر برخی از مسلمانان، راهی سراب غرب می‌شوند تا چند صباحی را در دانسینگ‌ها و کافه‌های آن طرف خوش باشند و خود را به گناه آلوده کنند، برای این است که آموزه‌های دینی در زمینه‌ی کامیابی را در دست ندارند و مانند بیماری هستند که جز پزشکی کافر و گبر، فرد دیگری را سراغ ندارند و به ناچار، برای درمان پیش او می‌روند؛ چراکه بیماری کمبود و عقده، او را رنج می‌دهد. ولی اگر پزشک مسلمانی باشد که هر چند ضعیف‌تر از پزشکان غربی عمل کند، با این حال، غیرت دینی به او اجازه نمی‌دهد که پیش کافری برای معالجه برود. باید راه‌های حلال کامیابی و التذاذ را در اختیار مردم قرار داد و سپس از محرمات سخن گفت و این وظیفهٔ حوزه‌هاست؛ چرا که آنان متولیان امور دینی مردم هستند و احکام آنان را بیان می‌دارند.

سوم: اشاعه‌ی فحشا

سومین مورد رقص حرام، رقصی است که به اشاعه‌ی فحشا بینجامد و یا مصدق آن باشد. از همین نمونه است رقص‌های دانسینگی که به غربیان اختصاص دارد و صاحبان آن می‌خواهند افکار ملت‌ها را با آن تخریب کنند. در شناخت حکم باید ملک‌ها و معیارها را مورد نظر داشت. در بحث رقص نیز که به خودی خود بدون اشکال است، چنان‌چه موجب اشاعه‌ی فحشا شود، بدون تردید حرام است.

شریفه‌ی زیر حرام است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

کسانی که دوست دارند که رشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت، عذابی پر درد خواهد بود، و خدادست که می‌داند، و شما نمی‌دانید.

رقص‌ها و موسیقی‌هایی که به نوعی اشاعه‌ی فحشا و گناه دارد، حکایت بطری‌های شرابی است که هم‌اینک عرضه می‌شود که با وجود

زیبایی بسیار و بلوری بودن آن، اگر هفت بار شسته شود و هفت بار هم خاکمالی یا دهها بار ضد عفونی گردد، باز استفاده از آن برای آشامیدن آب حرام است و تنها باید آن را شکست؛ چراکه عنوان «بطری شراب» بر آن صادق است و نگاهداری از آن، اشاعه‌ی فحشا به شمار می‌رود. این گونه است که می‌گوییم اسلام بر «صدق عنوانی» بسیار تأکید دارد و با هرچه که عناوین گناه و معصیت را با خود یدک می‌کشد، مبارزه می‌کند؛ و گرنه شیشه یا بطری شراب، تنها شیشه است و بت چوبی و سنگی نیز تنها همان چوب و سنگ است؛ ولی این موارد، از باب جنس آن مورد مخالفت اسلام واقع نگردیده‌اند، بلکه چون عنوان گناهی را با خوش حمل می‌کنند و از ابزار جدایی‌ناپذیر جبهه‌ی باطل می‌باشد، نمی‌توان از آن استفاده کرد. بطری‌ها و شیشه‌های شراب نیز همانند خود شراب فساد آفرین است و این بطری‌ها دست‌کمی از شراب ندارد و استفاده از آن اشاعه‌ی فحشا به حساب می‌آید. بودن شراب در ظرف سفالین نیز چنین حکمی را دارد؛ مگر این که کسی آن را نشناسد و یا نداند که ظرف شراب است.

برخی از ایرانیان نیز گاه مراعات پوشش اسلامی را نمی‌کنند، اما افرادی مؤدب و مدرن می‌باشند؛ در این صورت، نمی‌توان گفت مگر موی سر چقدر مهم است که اگر بخشی از آن آشکار باشد، مشکلی ایجاد کند؟ یا مگر دست دادن زن و مرد نامحرم یا بوسیدن آنان چه مشکلی ایجاد می‌کند؟! اسلام با چنین اعمالی به شدت مخالف است و آن را حرام می‌داند. این‌گونه اعمال، منطقه و میدانی به نام لابالی‌گری برای

انسان می‌گشاید؛ به طوری که قبح این معنا و بالاتر از آن، دشوار می‌گردد و مهم میدان فسادی است که این کار در مقابل دیانت می‌گشاید. این کردار میدانی را برای مفاسد باز می‌کند و بدین گونه به مبارزه و دهنکجی به دیانت و معنویت می‌پردازد.

چهارم: رقص‌های ویژه و نماد‌اهل معصیت

از رقص‌های حرام، رقصی است که به اهل معصیت شباهت دارد؛ مانند رقص‌هایی که ویژه‌ی کافران است و شعار آنان دانسته می‌شود. انجام چنین رقص‌هایی از باب «من تشبّه بقوم عُدّ منهم»^۱ حرام است. صرف «تشبّه به اهل معااصی» عنوانی است که مورد اهتمام شریعت است و آن را از باب اشاعه‌ی فحشا حرام می‌داند. اسلام بر کاربرد عناوین اهتمام فراوانی دارد و در این مسیر توصیه می‌کند: «بِأَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا أَنْظُرْنَا»^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (هنگام سخن‌گفتن با رسول خدا ﷺ) نگویید: «راعنا = ما را مراعات کن»، بلکه بگویید: ناظر احوال ما باش.

خداآوند می‌فرماید: «راعنا» اصطلاح خاص یهودیان است، خود را به آنان شبیه نسازید و از آن استفاده نکنید، بلکه واژه‌ی «انظرنا» را به کار گیرید.

در بحث موسیقی و رقص نیز چنین است و شباهت جستن به

۱. دعائیم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۳

۲. بقره / ۱۰۴

گروهی خاص از اهل معاصی و اوپاش و اراذل حرام می‌باشد.

اشاعه‌ی فحشا و غیر هدفمند بودن و لکه‌دار نمودن اخلاق عمومی جامعه، امری نیست که اسلام آن را نادیده بگیرد.

حرمت چنین موسیقی‌ها و رقص‌هایی تا زمانی ثابت است که انتساب آن به کفار باقی است و با از میان رفتن این انتساب و اختصاص به قوم خاصی که در پی اهداف شوم هستند، اشکال آن نیز برطرف می‌شود. به طور مثال، کت و شلوار در آغاز که به ایران آمده بود، به انگلیسی‌ها انتساب داشت و برخی از عالمان دینی، آن را به همین دلیل، حرام می‌دانستند و از پوشیدن آن نهی می‌کردند؛ ولی چون در این زمان، این انتساب از آن گرفته شده، حرمت پوشیدن آن نیز برداشته شده است. بر این اساس، زدن کروات و پاپیون در این زمان اشکالی ندارد؛ زیرا دیگر به جایی منتبه نیست. کلاه لبه‌دار نیز این چنین است و هیچ‌یک از امور گفته شده، دیگر شعار گروه خاصی به شمار نمی‌رود. ولی هرگاه هریک از این امور یا هر چیز دیگری، شعار قومی شود و منظور خاصی را برساند، چنان‌چه آن گروه با اسلام در تضاد باشد، هرگونه استفاده از نمادهای آنان نیز اشکال دارد.

امروزه کروات و پاپیون به ریشی می‌ماند که به جهت تزیین یا آراستن گذاشته می‌شود، نه با هدف پیروی از حکمی دینی. چنین شخصی در دو مورد نخست، اگرچه برای این کار ثواب و پاداشی ندارد - چرا که به خاطر مسلمانی و تعبد ایمانی چنین نکرده است - اما به گناه تراشیدن ریش نیز آلوه نشده است. در برابر، اگر کسی ریش بگذارد و با این کار، ریش را به عنوان این که نماد اهل دیانت است، به اهمال بکشاند و

مسلمانی را زیر سؤال ببرد، ریش گذاردن وی معصیت است و ثوابی برای این کار به وی داده نمی‌شود؛ اگرچه گناه تراشیدن ریش را در کارنامه‌ی خود ندارد.

در کتاب «فقه غنا و موسیقی» گفته‌ایم: اگر مداخ یا خواننده‌ای به سبک دستگاهی بخواند که زنی طاغوتی از آن استفاده کرده و ویژه‌ی اوست و مرثیه‌خوانی یا غناخوانی وی، آن دستگاه را تداعی کند، وی به اهل گناه شباهت یافته و مداخی یا مرثیه‌خوانی او، حرام است؛ چرا که این سبک و دستگاه پلاک دارد و پلاک آن به نام اهل عصیان است، در بحث رقص نیز می‌گوییم: اگر رقص بر سبکی خاص باشد که یکی از رقصان اهل معصیت را به یاد آورد، انجام آن حرام است.

پنجم افراط در رقص و لهو

از رقص‌های دیگری که می‌توان آن را در زمرة‌ی گناهان برشمرد، تلبیس به لهو و لغو باطل و حرام است. آن که دوست دارد به بهانه و بدون بهانه، همواره خود را بجنباند و حتی در نماز نیز دستان خود را تکان دهد، دارای مشکل روانی است و به باطل و لغو حرام، مبتلا گردیده است.

ما در کتاب «فقه غنا و موسیقی» موارد لغو، لعب و لهو حرام را به تفصیل برشمرده‌ایم و در آن جا گفته‌ایم که هر لغو و لهوی حرام نیست؛ همان‌طور که هر ضرری دارای حرمت نمی‌باشد؛ بلکه باید ضررها را رتبه‌بندی نمود تا به طور مثال، کسی نگوید «غذاخوردن نیز ضرر دارد و دندان‌ها را خراب می‌کند، پس باید گفت غذاخوردن حرام است»؛ بلکه باید دانست که احکام، تابع مصالح و عنایینی است که در شرع آمده است.

درست است که هر لغو و لهی حرام نیست - همان‌طور که هر ضرری حرام نمی‌باشد - اما اگر کسی در انجام لهو و لغو، به افراط و کثیرت دچار شود و به جای نماز واجب، رقص را نور چشم خویش بینگارد، وی به حرام مبتلا گردیده و حلال و پاک را به حرام و آلودگی تبدیل نموده و به خوض در لغو و لهی گرفتار آمده است. همان‌گونه که اگر رقص در مجلس شراب و معصیت و با عریانی انجام گیرد، حرام است و نماز خواندن در آن نیز دارای اشکال است، رقص در این مورد نیز که به افراط کشیده شده است، به گناه آلوده شده و حرام است.

اصل اولی در رقص

گفتیم که حلیت رقص، نیاز به ارایه‌ی دلیل ندارد، و نبود دلیل حرمت، حلیت آن را ثابت می‌کند. اما بر فرض آن که در حلیت آن شک شود، باز با اجرای اصل برائت، جواز آن به اثبات می‌رسد. مرحوم آخوند که در کتاب «کفاية الاصول» اختصار را بسیار ارج می‌نهاد، در این رابطه گوید:

اگر در وجوب یا حرمت چیزی شک شود و دلیلی بر آن در دست نباشد، به حکم شرع و عقل، ترک یا انجام آن فعل، جایز است و عقوبیتی در پی ندارد. نبود دلیل نیز یا به خاطر نبود نص یا اجمال نص و احتمال کراحت یا استحباب و یا به خاطر تعارض در صورت عدم ترجیح میان دونص است.

در باب رقص نیز دلیلی بر حرمت وجود ندارد و اصل برائت، آن را زیر چتر حمایتی خود می‌گیرد؛ از این رو، نمی‌توان آن را حرام دانست. حرمت اطلاقی لهو و لغو نیز در مردود است. مرحوم صاحب کفايه گوید:

«اصل در موردی که اعتبار شرعی آن به خصوص دانسته نمی‌شود و تعبد واقعی به آن احراز نمی‌گردد، حجت نبودن جزئی آن است؛ به این معنا که آثاری که بر حجت قطعی بار می‌شود، در آن ثابت نیست؛ زیرا حجت قطعی برای جایی است که به طور فعلی حجت باشد، نه مانند موردی که دلیلی به خصوص بر شرعیت آن نیست.»^۱

ما در بحث اصول گفته‌ایم: در موردی که قطع شکل می‌پذیرد، قاطع نیازمند ارایه‌ی دلیل بر قطع خود نیست و شارع در آن‌جا نفوذی ندارد و نمی‌تواند حکم به وجوب یا حرمت آن دهد. اما در باب ظن، چنین نیست و شارع می‌تواند برخی از آمارات ظنی را به صورت تعبدی برای بندگان حجت سازد. این امر، از اصول مهم فرهنگ شیعه است که کهنگی نمی‌پذیرد.

در بحث رقص نیز دلیل قطعی بر حرمت آن وجود ندارد. البته حکم موارد خاصی از آن را می‌شناسیم؛ ولی همه‌ی انواع رقص چنین نیست و در حکم آن شک وجود دارد و با شک، نمی‌توان حکم به حرمت چیزی داد و باید فرایند استنباط در چارچوب کتاب و سنت و اصول و قواعد دیانت را مراعات کرد.

اصل اولی در رقص، حلیت و جواز است و دلیلی بر منع آن در دست نیست.

باید گفت در فرهنگ شیعی، امور مباح به مراتب بیش از محرمات است و شریعت به جز در موارد معدودی، اصل اولی را بر اباده گذاشته

۱- کفاية الأصول - الأئمّوند الخراساني ص ۲۷۹.

است؛ چرا که آیین شیعه، دین فطرت، طبیعت و در نتیجه سهل و سمحه است و همواره بر آن است که آزادی و آزادگی پیروان خویش را پاس بدارد.

هر چیزی که دلیل معتبری از شریعت بر حرمت آن نرسیده باشد، حلال است و انجام دادن آن اشکالی ندارد. این در حالی است که شریعت اسلام، دین خاتم است و همه‌ی محرمات آن برای ما بیان شده است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ النَّعْمَانِ، عَنْ عُمَرِ بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَئِهَا النَّاسُ، إِنِّي لَمْ أُدْعُ شَيْئًا يَقْرَبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَبْعَدُكُمْ مِنَ التَّارِيْخِ وَقَدْ نَبَأْتُكُمْ بِهِ، إِلَّا وَإِنَّ رُوحَ الْقَدْسِ قَدْ نَفَثَ فِي رُوْعَيِّي، وَأَخْبَرْنِي أَنَّ لَا تَمُوتُ نُفُوسُ حَتَّىٰ تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَجْمِلُوا فِي الْطَّلَبِ، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ أَسْبَطَاءُ شَيْءٍ مِّنِ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلِبُوهُ بِمُعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَا يَنْالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ أَسْمَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»^۱.

- من چیزی که شما را به بهشت نزدیک سازد یا از جهنم دور دارد فروگذار ننموده و همه را برای شما بیان نموده‌ام. همانا روح القدس در روان من دمید و به من آگاهی داد که هیچ کس نمی‌میرد مگر آن که از رزق و روزی خود به صورت کامل بهره می‌برد؛ پس تقوای الهی پیشه دارید و در طلب روزی، به اجمال بستنده کنید و کنند رسیدن برخی از روزی، شما را بر آن ندارد که آن را با گناه خواستار شوید؛ چرا که آن‌چه نزد خداست، جز با اطاعت پذیری او به دست نمی‌آید.

البته این سخن بلند می‌رساند که دین بر همه‌ی امور آدمی احاطه‌ی کامل دارد و آن را نیز بیان داشته است، اما هنر فقیه دینی آن است که این امور را از منابع آن کشف و استخراج نماید.

نباید توهمند داشت که رقص، امر تازه‌تأسیسی است که از فرهنگ غرب به شرق سراپایت کرده و برای اجانب و مشرکان و کفار است؛ بلکه در منظر اسلام، امر قبیح و مستنکری دانسته نمی‌شده است و اسلام در ابتدای مسیر حرکتی خویش، متأسفانه گرفتار غاصبان حق ولایت و جبهه‌ی باطل گردید و چیرگی فرهنگ خلیفه‌ی دوم، آن را یُبس و خشک نمود.

هر کس می‌خواهد رقص را حرام کند، باید از شریعت، دلیلی بر حرمت بیاورد؛ و گرنه رقص از آن جهت که تنها رقص است، دلیلی بر حرمت ندارد و لهو نیز نمی‌تواند دلیل حرمت رقص قرار گیرد.

باز خاطرنشان می‌شویم موضوع بحث حاضر، «ماهیت رقص به خودی خود و رقص از آن جهت که رقص است و بدون ملاحظه‌ی مفاسد و افراد» است که گاه حکم به این اعتبار تغییر می‌یابد و بحث، از مقام ثبوت به مقام اثبات می‌آید و میان این دو مقام، تفاوتی آشکار است.

در جامعه‌ی سالم نمی‌توان برای حرمت رقص دلیلی یافت و چنان‌چه جامعه بیمار است و کسی با دیدن کفش زنی مشکل پیدا می‌کند، حکم ثانوی برای او فعلیت می‌یابد، ولی این‌گونه نیست که باید به جامعه برای همیشه به چشم بیمار نگریست و احکام الهی را به خاطر وجود بیمارانی چند، تعطیل نمود؛ بلکه باید با فرهنگ‌سازی، بستر سالم اجرای

احکام را پدید آورد و جامعه را از این بیماری نجات بخشید. راه نجات بخشی چنین بیمارانی نیز منع نمودن و حرام ساختن حلالها نیست؛ بلکه تطهیر جامعه، با توسعه‌ی جامعه امکان‌پذیر است.

رقص با کمال انسانی تنافی و ناسازگاری ندارد و چنان‌چه جامعه از سلامت برخوردار باشد، می‌تواند در اجرای مجالس شادمانی به طور سیستماتیک و نظاموار و با ارایه‌ی راهکارهای قانونی، مجوز رقص و برگزاری مجالس شادمانی دهد. البته این کار به هیچ‌وجه بدون تدوین قوانین لازم و پاس داشتن مرزهای شرعی و رعایت استانداردهای نظارت بر چنین مجالسی، عملیاتی نیست و راهکار مناسب خود و همت کارگزاران فرهنگی و متولیان چنین دستگاه‌هایی را می‌طلبد. رقص نیز دارای غرض عقلایی است و پی‌آمد آن سرور، نشاط، رفع مشکلات روحی و روانی و درمان برخی از بیماری‌هاست.

اسلام با شادمانی مخالفتی ندارد؛ مگر این‌که گناهی بر آن عارض شود. اصل لهو و لغو نیز ایرادی ندارد تا گفته شود رقص امری لھوی و حرام است. البته باید میان جامعه‌ی سالم و ناسالم تفاوت گذاشت و مقام ثبوت و اثبات را از هم جدا دید. در جامعه‌ی سالم، رقص زن برای نامحرم با حفظ پوشش شرعی و با پرهیز از عریانی، اشکال ندارد و دیدن حجم بدن حرام نیست؛ ولی در جامعه‌ی بیمار -که هم‌اینک نوع جوامع بیمار هستند- این‌گونه رقص، از آن‌جا که فساد‌اور است و از آن جهت که حریم حق در آن شکسته می‌شود، حرام می‌باشد و فتوای ما برای جامعه‌ی حاضر، همین گفته است.

اگر روزی فرا رسد که نوع افراد جامعه از سلامت برخوردار شوند و کارهای جنس مخالف، لغزشی در آنان ایجاد نکند، رقص نامحرم در آن جامعه ایرادی ندارد و به خاطر وجود افرادی چند، که بیمار هستند، نمی‌توان حکم به حرمت رقص داد؛ چرا که این افراد، همچون کسانی هستند که به وسواس مبتلا گردیده‌اند و آنان در تأثیرپذیری از جنس مخالف، همچون فرد وسواسی هستند که نه تنها نجاست را نجس می‌داند، بلکه آب را نیز نجس می‌شمرد و دریا را نیز از این نجاست بی‌بهره نمی‌داند. روشن است که این فرد، بیمار است و باید درمان شود؛ و گرنه هم آب پاک است و هم ساحت دریا از نجاست به دور می‌باشد.

رقص برای محارم

از رقص‌های حلال، رقص محارم برای یک‌دیگر است؛ مانند رقص زن برای شوهر یا برادر، پدر، دایی و عمو. اگر خواهri رقصید و برادر وی با رقص او به هیجان آمد و این معنا در ذهن او نیست که با خواهر خویش گناه کند، بلکه تنها تهییج شده و در نهایت تشویق می‌شود که با همسر خویش باشد، تهییج وی بدون اشکال است و رقص آنان ایرادی ندارد.

اگر دختری برقصد و برادر یا پدر وی او را ببینند، چنان‌چه آنان هوس گناه‌آلود داشته باشند و بر آن تهییج شوند، نگاه آنان به رقص وی حرام است و او نیز باید خود را از رقصیدن در نگاه آنان دور بدارد؛ اما در صورتی که آنان تهییج بر حرام نشوند و تنها انگیزه‌های خفته در آنان در راه إعمال شرعی و انس با همسر خود تهییج گردد و نشاط و فرح برای آن پیدا کنند، رقص وی و نگاه به آن رقص جایز است.

رقص برای محارم، دارای صورت‌ها و فرض‌هایی است و مانند این می‌ماند که فردی در خیابان، ناخواسته زنی زیبا را ببیند و این زن، او را به تهییج و هیجان آورد؛ چراکه انسان سالم دارای عاطفه، احساس و وجودان است و نمی‌تواند از کنار زیبایی‌ها بگذرد و تأثیر نپذیرد. پس از این تهییج، یا نفس اماره بر او چیره می‌شود و به گناه آلوده می‌گردد، یا با آنکه به هیجان آمده و نیروی شهوت او برانگیخته شده، همسر خویش را درمی‌یابد و یا اگر مورد حلالی ندارد که خود را با او همراه سازد، تقوا و صبر را پیشه می‌نماید و سختی ریاضت را بر خود هموار می‌نماید.

در بحث رقص برای محارم نیز همین فرض‌ها قابل تصور است: اگر خواهری برای برادر یا محروم دیگری برقصد و محروم وی بر انجام حرام تهییج نشود، ایرادی ندارد؛ و گرنه با وجود علم دختر به برانگیختن محروم خویش بر حرام، رقصیدن وی و نگاه او، هر دو حرام است. البته ما از مرزهای نگاه و احکام آن، در ادامه سخن می‌گوییم. در این فرض، دیدن مواضع زینت محارم نیز ایرادی ندارد.

داشتن چشم و دل سیر و نداشتن عقده و حسرتِ کمبود

«قال رسول الله ﷺ : يا أيها الناس، إنما النّظرة من الشّيطان، فمن وجد من ذلك شيئاً فليأت أهله»^۱.

- ای مردم، نگاه به نامحرم از شیطان است. چون فردی از شما چیزی از آن را یافت، به همسر خویش درآید و با وی آمیزش نماید.

این حدیث بر ضرورت سالم‌سازی دل و وارد نشدن هیچ گونه

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۹.

عقده و حسرتی بر آن، پای می‌فرشد و پرهیز از عقده‌ها، حسرت‌ها و کمبودها و فقدان‌ها را از اصول تربیتی می‌شمرد.

متأسفانه در موارد بسیاری دیده می‌شود که کارگزاران نظام، به کمبودها و حسرت‌های ملت توجهی ندارند؛ به‌طوری که رقص دیوار و قوطی کنسرو یا رُب در آگهی‌های تبلیغی نیز گاه فردی را به خلاف می‌کشد! این مشکل به خاطر انسان بودن یا تابع شریعت اسلام و احکام دینی بودن نیست؛ بلکه چنین فردی در تربیت خویش، دچار کمبودها بوده و نیازهای بسیاری داشته است. انسان گرسنه از خوردن نان کپک زده و انسان تشنه از خوردن فاضلاب و گنداب نیز دریغ نمی‌ورزد. باید گرسنگی را برطرف نمود و چشم دل را به روش مشروع و با حفظ آزادی‌هایی که شارع پیش‌بینی کرده است، سیر تربیت کرد تا میل‌ها و هوس‌ها قابل کنترل گردد و شخص، هوس‌هی چیزی را ننماید.

اگر به شخصی که با فقر و فلاکت درگیر بوده است، سبد سیبی داده شود، وی تمامی آن را با پوست و هسته می‌خورد و معده‌ی خویش را بسیار پُر و سنگین‌بار می‌سازد، ولی باز سیر نمی‌شود؛ زیرا چشم و دل او گرسنه است. خیلی از گرسنگی‌هایی که امروز مشاهده می‌شود، بر اثر گرسنگی نیست؛ بلکه سیر نبودن چشم و دل است که آن را پدید آورده است.

ما در فصل نخست کتاب «غناخوانی زنان»، مهندسی عفاف و پوشش را تحلیل نموده و در آنجا لزوم پرهیز از عقده‌های روانی در کامیابی را خاطرنشان شده‌ایم و وجود برخی از حکایات را که به دروغ به

بزرگان دین و مملکت ما نسبت داده می‌شود، انکار نموده‌ایم.

اگر حسرت و فقدان از جامعه برداشته نشود، چنان‌چه به هر فردی پنجاه حورالعين نیز داده شود، وی باز به گناه آلوده می‌شود. چنین فردی مانند کسی است که گاه میلیارد است، اما از داشتن پول سیر نشده است و هنوز می‌خواهد بر پول‌های خویش بیفزاشد. وجود شمار فراوانی از این گونه مشکلات و آسیب‌های روانی و حسرت‌ها و عقده‌ها در جامعه، وظیفه‌ی حوزه‌ها را بیش از پیش سنگین می‌کند؛ چرا که آنان باید نقش اهرمی خویش را در جامعه ایفا نمایند و نخست، مردم را سیر سازند و سپس بگویند چه چیزی حلال و چه چیزی حرام است.

شریعت محوری در استفاده از حلال‌ها

قرآن کریم در یکی از آیات خود، چنین بیداریاش می‌دهد:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هَيَ لِلَّهِ دِينٌ أَمْنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ ذُفَصُلُّ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱.

- بگو چه کسی زینت خداوند را که برای بندگان خویش آن را بیرون آورده و نیز روزی‌های پاک را حرام ساخته است؟ بگو چنین زینت‌هایی برای کسانی است که در زندگی دنیایی، ایمان آورده‌اند و در روز قیامت، خالص می‌باشند.

ما آیات و نشانه‌های خود را برای کسانی که خردورزی نمایند، بدین‌گونه تفصیل می‌دهیم.

چه کسی طبیات را، آن هم برای مؤمنان و آن هم در زندگی دنیوی حرام کرده است؟ طبیاتی که در این دنیاست، رزق خدا می‌باشد و در آخرت، صفاتی مضاعف می‌یابد و به گونه‌ی «شراباً طهوراً» جلوه می‌کند. ما این مطالب را توضیح می‌دهیم برای آنان که از نیروی عقل مدد می‌گیرند و می‌فهمند. باید توجه داشت که لسان این آیه، هشدار و تهدید است. شادمانی و نشاط و استفاده از بر انگیزندگاهایی هم‌چون رقص سالم در زندگی - به‌ویژه برای همسران - از رزق‌های طیب است که نباید خود را از آن محروم ساخت و خمودی و یأس را که از خبایث است به جای آن، بر خود چیره ساخت. البته رقص چنان‌چه در جبهه‌ی باطل باشد، موضوعی است که از خبایث است، ولی اگر دولت حق بر آن دست بگذارد، موضوعی طیب می‌یابد. نظام ولایی با حاکمیت و دولت خود، می‌تواند بسیاری از امور را به اصل اولی خود که طیب و طاهر بودن است بازگرداند و خبایث عارضی را از آن بزداید. ما از نحوه‌ی تأثیرگذاری حاکمیت نظام اسلامی بر برخی از امور، که به دخالت در موضوع و تبدیل و تغییر آن می‌انجامد، در کتابی مستقل، سخن گفته‌ایم.

رقص از دیدگاه فقیهان

تحقیق در کتاب‌های فقهی و به‌ویژه کتاب‌هایی که از قرن چهارم تا قرن سیزدهم هجری نگاشته شده است، نشان می‌دهد که در این کتاب‌ها به صورت استدلالی به «رقص» پرداخته نشده است. برخی فقیهان، در گزاره‌ای کوتاه، کسب درآمد با آن را حرام دانسته‌اند. بعضی حرام بودن آن را چنان قطعی گرفته‌اند که فتوا داده‌اند: «غناخوانی امری مجاز است؛ اما اگر بارقص همراه شود، حرام می‌گردد». بعضی از فقیهان - همچون شیخ انصاری - دلیل حرمت رقص رالهو و شادمانی مفرط گرفته‌اند که سخن این فقیه ماهر و نادر را در ادامه مورد بررسی و نقد قرار خواهیم داد. همچنین برخی نیز آن را از باب حرمت بازی (لَعْب)، حرام دانسته‌اند و ما به همین دلیل، حکم بازی را مورد تحقیق قرار می‌دهیم.

در این زمان که سایه‌ی تبلیغات غرب برای بسط نفوذ فرهنگی خویش برکشورهای اسلامی سنگینی می‌کند، و نیز نظام اسلامی درکشور ایران شکل گرفته و در نتیجه، می‌شود فضای باز سیاسی اجتماعی و شادمانی و امنیت عمومی برکشور و محیط‌زیست شیعیان حاکم گردد،

سخن گفتن از چنین مباحثی برای فقیهان، امری ضروری است؛ به ویژه که این نظام می‌خواهد برای بیش از پنجاه کشور اسلامی و نیز کشورهای دیگر الگوسازی نماید؛ نظامی که می‌خواهد از سیطره‌ی اجانب و بیگانگان به مقدار توان خویش آزاد باشد و از استکبار جهانی با مدیریت سالم، سلطه‌پذیری نداشته باشد و فقیهان و عالمان آن، آزاد اندیشی و حریت خود را پاس می‌دارند؛ نظامی که به مدد حمایت مردم، توانسته استقلال خود را حفظ کند و مردم نیز به سبب داشتن زمینه‌های علمی و روحیه‌ی دینی و فناواری حضرت امام خمینی^{ره} و صفاتی معنوی ایشان، وی را رهبر و مقتدا و پیشوای خود برگزیدند. امروز اگر جامعه و مردم به هر دلیلی و از جمله فقر فتواو کاربردی و تخصصی نبودن فتاوا، از آن جدا شوند، به ورطه‌ی هلاکت در می‌غلتند و هویت خویش را از دست خواهند داد.

اگر در گذشته، افرادی هم‌چون شیخ مفید، شیخ طوسی، صاحب جواهر و مرحوم شیخ انصاری به اموری چون رقص و کف زدن نپرداختند، برای این بوده است که آنان در افق بسیار بالایی بوده‌اند و جامعه‌ی آنان نیز در این حال و هوا سیر نمی‌کرد و کسانی که به این امور می‌پرداختند، به حکم و فتوای عالمان توجهی نداشتند؛ ولی امروزه در نظام اسلامی چنین وضعیتی حاکم نیست و فتوای عالمان است که جامعه را حرکت می‌دهد و در نظام و جامعه، از شرعی و غیر شرعی بودن بسیاری از امور سخن گفته می‌شود؛ از این رو، نمی‌توان گفت چرا از رقص و تصفیقی سخن گفته می‌شود که عالمی دینی آن را موضوع بحث قرار

نداده است؛ چرا که جامعه‌ی ما با آنان بسیار متفاوت است. امروزه همه‌ی رسانه‌های دنیا بر آن هستند تا نوع رفتار و رویکرد حوزه‌های علمی به مباحث اجتماعی را ارزیابی کنند.

نداشتن بحث گسترده‌ی فقهی از رقص، شاید به زیست فقیهان شیعه در محیط تقویه و فضای نامن و زندگی در محیطی کاملاً روحانی و سیر در امور معنوی و دوری آنان و تابعان و مقلدان ایشان از امور شهوانی و لهوی و سرگرمی‌ها و لذت‌بری‌هایی همچون رقص بوده است. تنها گفته‌ای که در این زمینه حائز اهمیت است، سخن شیخ انصاری علیه السلام در «المکاسب المحرمة» و گفته‌ی مرحوم سید محمد سعید حکیم در «مصابح المنهاج» است که البته آن نیز از چند سطر تجاوز نمی‌کند. اما فقیهان پس از ایشان، تنها در پاسخ استفتاءاتی که از آنان می‌شده است، حکم آن را بیان داشته‌اند. باید توجه داشت، در استفتاءات، هیچ گاه از دلیل حکمی سخن گفته نمی‌شود. ما در ابتداء، دیدگاه شیخ انصاری علیه السلام در مورد لهو را بر می‌رسیم.

باطل لغوی و لهو

برخی از فقیهان، رقص و تصفیق را از باب این‌که امری «باطل»، «لغو» یا «لهو» است، حرام دانسته‌اند. ما در این جا به بررسی حکم این امور می‌پردازیم.

«باطل» چیزی است که غایت نهایی و مقصود آن، تحقق نپذیرفته است و غرض عقلایی و معنوی برای آن نیست؛ ولی قصد در آن دخالت دارد و غایت آن، غیر مقصود و غرضی خلقی و از سخن هوس‌های نفسانی

می باشد. باطل به معنای امر بدون غایت و هدف نیست؛ بلکه باطل یعنی کوتاه و بی فرجام. وقتی انسان می خواهد کاری را انجام دهد و به آن هدف نهایی نمی رسد - بلکه به غایت دیگری می رسد - کار باطلی را انجام داده است. باطل که به چنین هدفی دست نمی یازد، سعادتی را در پی ندارد؛ اگرچه هدف ثانی نیز داشته باشد. در برابر، کردار حق، فعلی است که به غایت ثانی و هدف نهایی خود می رسد.

توجه شود که باطل به صورت لیسیده و صرف وجود ندارد و بدون دقت بر شناخت آن، نمی توان حکم شرعی آن را دریافت.

هر چیزی که با مرام و مسلک اهل بیت علیهم السلام سازگار باشد، حق و صحیح است و غیر آن باطل می باشد؛ از این رو، شاید سخنان، اعتقادات و اعمال بسیاری در دنیا توسط کافران انجام شود که اگر به معصوم علیهم السلام عرضه شود، درست باشد؛ گرچه از گبر یا کافرو بت پرستی باشد؛ همان طور که چه بسا سخنان، اعتقادات و اعمالی که با آموزه های حضرات معصومین علیهم السلام همخوانی نداشته باشد و باطل باشد؛ هر چند از زیان مؤمنی بیان شود. ملاک و معیار درستی و نادرستی هر سخنی، مقام عصمت است و هر چه با آن سازگاری داشته باشد، حق و صدق است.

چنین نیست که هر باطلی حرام باشد و چنین نیست که حکم وضعی با حکم تکلیفی هماهنگی کامل داشته باشد؛ بلکه هر باطلی که نهی شریعت را داشته باشد، معصیت و گناه می گردد. صرف باطل بودن چیزی، سبب حرمت آن نمی شود. لازم نیست هر کاری غایت الهی داشته باشد و اصل اباحه در هر چیزی، هر چند باطل باشد، جاری است؛ مگر آن که حرمت آن ثابت شود.

هر باطلی حرام نیست؛ بلکه باطلی حرام است که انسان را از یاد

خدا باز دارد و غفلتزا و مصدقاق «يَصِدُّونَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» باشد که در این صورت، تفاوتی میان رقص و قرائت قرآن کریم و نمازگزاردن یا ساخت مسجد نیست، که نمونه‌ی آشکار آن، ساخت مسجد ضرار در صدر اسلام برای بازداشت مردم از ذکر خدا بوده است. به طور کلی، هر امری که جبهه‌ی باطل بر آن دست بگذارد تا با آن، به مبارزه‌ی با حق برود - چنان‌چه بتواند آن را به انحصار خود درآورد - حرام می‌گردد.

دین با فطرت و طبیعت آدمی هماهنگ است و تنها بر آن است که غفلت و عوامل غفلت‌ساز را از مردم بزداید تا آنان به گناه و معصیت دچار نگردند و رقص می‌تواند غفلتزا باشد؛ همان‌گونه که استفاده‌ی صحیح از آن، می‌تواند غفلت‌زدا باشد.

رتبه‌بندی باطل‌ها و گناهان

باطل‌ها باید تعریف شود و برای آن به صورت جزیی و ریز، قانون وضع گردد تا مسؤولان ممیزی برای کار خود به صورت طبقه‌بندی شده معیار و ملاک داشته باشند.

گناهان را باید با همه‌ی خصوصیاتی که دارد، شناخت و سپس با توجه به میزان قبحی که دارد، آن را رتبه‌بندی نمود و سپس به درمان آن اقدام کرد. با کمال تأسف، آسیب‌شناسی گناهان، جایگاه شایسته‌ی خود را ندارد. گاه گناه کوچکی چنان در سطح جامعه بزرگ می‌شود که نوعی فرافکنی برای کوچک کردن گناهان بزرگ به شمار می‌رود. به طور مثال، اگرچه ریش‌تراشی معصیت است و فرد را از عدالت خارج می‌کند و نمی‌توان پشت سر کسی که ریش خود را می‌ترشد، نماز خواند؛ اما این گناه با گناهانی همچون تهمت و غیبت که شدیدتر از زناست، یکسان نیست و بزرگ‌تر یا برابر دانستن آن، اشتباه است. تزویر نیز این‌گونه است.

همچنین طبقه‌بندی گناهان نشان می‌دهد رشوه در حکم کفر به خداوند می‌باشد. این در حالی است که برخی از متدينان به رشوه‌خواری -که گاه در دستگاه اداری دیده می‌شود- اعتراضی ندارند و تار و تبوری را که در عروسی‌ها استفاده می‌شود، کفر عظیم می‌دانند. آنان از طبقه‌بندی صحیح گناهان، دور مانده‌اند.

همچنین است تزویر، که نه تنها در محاکمه‌ها، بلکه در داخل اجتماع نیز دیده می‌شود. برخی یکدیگر را به هر قیمتی که شده، به بی‌عفتی و بی‌ایمانی متهم می‌سازند و به آن، شهادت دروغ می‌دهند؛ گرچه به نجس شدن آنان کشیده شود؛ ولی چندان به آن اهمیت داده نمی‌شود و مورد استنکار قرار نمی‌گیرد؛ اما با غنا و موسیقی چنان با خشونت تمام و به تنی برخورد می‌شود که گویی وحشتناک‌ترین امر است. در حالی که وحشتناک‌ترین گناه هر چیزی است که با آن در خانه‌ی حق را بندند تا صاحب جور و ظلم را به ریاست رسانند و با استفاده از آن، جامعه را به سوی اهداف پلید و شیطانی خود بکشانند و جامعه را از مواهب دولت حق و کریم محروم نمایند. البته رقص و تصفیقی که در خدمت باطل باشد و به ترویج آن بپردازد، حرام می‌باشد؛ زیرا در خدمت دولت باطل و طاغوت بودن، گناه، آن هم از نوع گناه کبیره، بلکه سرآمد تمامی گناهان کبیره است.

رنдан جنایت‌کار و کسانی که همواره بر آن هستند که کشورها و جوامع اسلامی را بازی دهند، همیشه مترسک‌هایی را بزرگ می‌کردند تا آب را گل‌آلود کنند و بر سر امور کوچک بزنند تا بلکه بزرگان جامعه‌ی اسلامی را کوچک نمایند.

حوزه‌ها و عالمان دینی که رهبران جامعه هستند، باید طبیب

جامعه باشند. آنان باید با رتبه‌بندی گناهان و با توجه به میزان آسیب آن بر فرد و جامعه، با آن مقابله کنند. در غیر این صورت، قبح برخی از گناهان تحت شعاع برخی از گناهان غیر مهم قرار می‌گیرد و جامعه را درگیر آسیب‌های بسیاری می‌نماید. «گناه‌شناسی» یا «جرم‌شناسی» و چگونگی مبارزه با بزهکاران باید جایگاه حساس خود را در میان علوم دینی بیابد. باید نخست گناهان مهمی که تهدیدی برای نسل بشر و کمالات انسانی و صفاتی فطری آدمی به شمار می‌رود، شناسایی کرد و در پی آن، برای ریشه‌کنی آن از سطح جامعه اسلامی چاره‌اندیشی نمود؛ چرا که هر زهری پادزهری دارد. تا گناهان بزرگ از سطح جامعه برطرف نگردیده است، اقدام برای رفع گناهان کوچک در سطح کلان چندان سودمند نیست؛ زیرا کوچک شدن گناهان بزرگ را در پی دارد.

تفاوت مرتبه افراد در غایت مقصود

با توجه به این‌که هیچ فعلی بدون غایت نیست، باید دریافت که کدامیک از غایت‌ها و افعال حرام، و کدامیک حلال است. فقیه نباید انتظار داشته باشد همه‌ی افعال بندگان دارای غایتی عقلانی، اعلایی، معنوی، ربوی و الهی باشد. درست است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لِهِ الدِّين﴾^۱ یا ﴿وَمَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ﴾^۲؛ اما باید گفت: این‌که خداوند، امر به عبادت - آن هم عبادت مخلصانه - می‌نماید امری است، و این‌که چه کسی بر آن گردن می‌نهد و از آن اطاعت‌پذیری کامل دارد، امر دیگری است. خداوند می‌خواهد که غایت حقیقی همه‌ی کارها و همه‌ی امور عبادت شود، نه این‌که همه‌ی

۱- بیانة / ۵

۲- ذاريات / ۵۶

کارها عبادی باشد. اولیای خدا هستند که فعل غیر عبادی ندارند و هر کاری که می‌کنند جز اطاعت، عبادت و بندگی، بلکه جز محبت و عشق نیست، و بلکه وجودی جز از حق نیست، و از مردم عادی و معمولی نباید چنین انتظاری داشت و فقهه برای بندگان عادی حکم می‌دهد، نه برای اولیای خدا که خود صاحب حکم می‌باشند و در احکام خود، مجتهد و فقیه به شمار می‌روند.

فاعل علمی و شوقي (عملی)

فاعل کردار می‌تواند مباشری، متوسط و بعيد باشد. هر کاری نیز یک مبدء علمی دارد. علم شوق می‌آورد؛ ولی این شوق در انسان بیمار، کور است. شوق باعث می‌شود که فرد به دنبال انجام آن کار برود. برای نمونه، کسی که تشنه است و آب می‌طلبد، علم به تشنگی، برانگیزندگی بعيد، شوق، برانگیزندگی متوسط و آب خوردن، انگیزه‌ی مباشری است.

فاعل مباشری، اقتداری است که در رگ و پی فرد قرار دارد و برای انجام کار، استجماع می‌یابد و به فعل چسبیده و فصل اخیر تحقق فعل است. شوق، فاعل متوسط است که گاه چندان قوت و توانمندی ندارد و به طور مثال، اگر نانی تازه از تنور بیرون آمده باشد، شوق در خوردن آن بسیار است؛ اما اگر همان نان بیات شود، با آن‌که علم به خوردن آن است، اشتیاق بدان فراوان نیست. این اشتیاق در بهشت فراوان است.

بحث از اقسام فاعل، در فلسفه دامنه‌ای بسیار گسترده دارد و در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

با توجه به این مسئله‌ی فلسفی، چنان‌چه مبدء علمی، انجام باطنی

را خواست و کسی استجماع نمود تا معصیتی را انجام دهد، «ما الیه الفعل» که همان استجماع بر انجام کار است، انجام می‌شود؛ هرچند با مانع رو به رو گردد.

فاعل علمی، داخل در حکمت نظری است و از آموزه‌های آن رهنمون می‌گیرد. فاعل شوقي، از حکمت عملی شکل می‌پذيرد، و فاعل علمی و شوقي است که ويزه‌ي انسان است و فاعل مباشری، ميان انسان و حيوان مشترك است و فعل به لحظه اين دو فاعل است که به لغو، لعب و عبث وصف می‌شود. تفاوت فاعل بودن انسان - که ارادی است - با فاعل طبیعی، در علم و شوق نهفته است؛ و گرنه به لحظه فاعل مباشری، ميان انسان و طبیعت، تفاوتی نیست و هر دو، از این لحظه مأمور و معدور هستند.

مبده بعيد فعل حق، فاعل علمی است که نفس الامر دارد و مطابق با آن است. چنان فعلى از بندگان، بسيار اندک ظهور می‌يابد و قرآن کريم در مقام آشکاري اين حقیقت است که می‌فرماید: «بَلْ أَكْثُرُهُمْ لَا يَعْقُلُونَ»^۱ یا «وَأَكْثُرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»^۲. هم چنان قرآن کريم می‌فرماید: «وَمَا أُوْتِتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۳ بيان اين حقیقت است که پيش‌داشته‌های ما از علم بسيار اندکی برخوردار است و فراوانی از افعال انسانی - حتى خیرات و عبادات او - به خاطر فاعل شوقي، خيالی یا وهمی است و شمار فاعل‌های

۱- عنکبوت / ۶۳.

۲- مؤمنون / ۷۰.

۳- اسراء / ۸۵.

علمی، محدود است و تنها اولیای الهی و مردانی ریانی هستند که کارهای خود را به اذن حضرت حق پدیدار می‌نمایند و مصدق: «**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ**^۱» هستند که در نتیجه آنان نیز نجوا سر می‌دهند: «**إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۲». آنان شوق خویش را جز به علم حق نمی‌جنبانند.

معرفت محتوایی و کردار قالبی

برخی از کارها حقی است و مبدء بعید آن، علم است؛ علمی که با حقیقت و نفس‌الامر آن هماهنگ است. این نکته، معیار ارزشیابی کردار آدمی است و عیار هر کس به مبدء علمی و فکری اوست و عمل، ارزش ذاتی ندارد؛ چراکه عمل، قالبی بیش نیست. تفاوت هزار رکعت نماز با دو رکعت نماز، در کمیت نیست؛ بلکه باید دید از طرف کدام صاحب نفسی و با چه نیت و انگیزه‌ای اقامه می‌شود؟ با توجه به این معیار ارزشیابی انسان‌هاست که آدمیان بر سه گروه می‌باشند: عالی، متوسط و دانی. انسان‌های عالی، کسانی هستند که کارهای حقی انجام می‌دهند و البته شمار بسیار اندکی از مردم چنین هستند. آنان کسانی هستند که می‌توانند زندگی، مرگ، حب و بعض خویش را وقف خدا نمایند.

اما گروه دوم و سوم، اندیشه‌ی علمی آنان را به حرکت و شوق نمی‌آورد؛ بلکه این خیال، وهم و گمان است که بر اندیشه‌ی آنان چیره است. گمان، صورتی از یک معنای خیالی است و وهم آن معناست و

۱- بینه / ۵.

۲- انعام / ۱۶۲.

خيال، همان صورت است که شکل دارد و جزئی است؛ مانند دوست داشتن فرزند که غير از دوست داشتن کلی است و اين صورتِ خيالي است که شوق آفرین است و بحث «مأمور، معدور است» را پيش می آورد. هر يك از مبادی ياد شده در مقایسه با هم، ترکيب‌های مختلفی می‌پذيرد.

حرمت ترويج باطل و خشونت

رقص نباید حرکات جبهه‌ی باطل را ترويج کند. همچنان رقص نباید اشاعه‌ی خشونت و نیز سكس و عريانی نماید. استفاده از رقص‌هایی که استفاده‌ی غالب آن در اشاعه‌ی فحشا و ترويج خشونت است، حرام است. امروزه، دنیای غرب همه‌ی موجودی باطل خویش را بیرون آورده و تمامی دنیا را با سكس و خشونت و رقص و موسیقی - که ارمغان فرهنگ منحط و اومانیسمی و بریده از حق و باطل آن است - پر کرده است؛ ولی ما نباید میدان حق را خالی بگذاریم؛ و گرنه آنان در اندیشه‌ی تسخیر فرهنگ دنیا هستند. ما باید توانمندی‌های مشروع خویش را که دین به ما عطا نموده است، به میدان آوریم. اگر آنان بازار را از مشروبات الکی پر نموده‌اند، ما باید نوشیدنی‌های طهور درست کنیم و آن را به دنیا عرضه نماییم. اگر آنان لباس‌های جلف را به سراسر دنیا کشانیده‌اند و عريانی را ترويج می‌دهند، ما باید پوشش اسلامی متنوع و در هزاران مدل را در اختیار آنان قرار دهیم.

زن و مرد باید هر کدام به مقتضای استعداد و نقش آفرینی خود که خداوند در نهاد آنان قرار داده است، دارای امتیاز شوند و البته این امتیازها

را برای دفاع از جبهه‌ی حق هزینه کنند. هر کس - اعم از زن و مرد - که در این وادی امتیاز بیشتری آورد و بالحاظ اصل اولی - که نخست خانگی بودن زن و سپس اجتماعی بودن وی، و نیز نخست اجتماعی بودن مرد و سپس خانگی بودن اوست - برتر است و جنسیت ملاک نیست.

ما باید لحظه به لحظه آماده‌ی رویارویی با تمامی بدافزارهای جبهه‌ی باطل باشیم و بتوانیم از توانمندی‌های خود استفاده کنیم و باور نماییم که بسیار پر قدرت و با صلابت هستیم و توان انجام فراوانی از کارها را داریم که بسیاری از کشورهای پیشرفته نمی‌توانند آن را در تخیل خویش نیز ببینند.

اگر اسلام بخواهد در مقابل دنیای کفر بایستد - که باید بایستد و گریزی از آن نیست - باید همه‌ی اهرم‌های قدرت را فراهم آورد. امروزه، کشورهای غربی، فرهنگ خود را - که نماد بی‌غیرتی، سکس و دهان‌کجی به معنیات است - به کشورهای شرقی نفوذ می‌دهند؛ به گونه‌ای که حتی در تهران، برگزاری پارتی‌های حرام - که اختلاط زن و مرد و پسر و دختر نامحرم و نیز استفاده از شراب و مواد سکرآور یا تخدیری و قرص‌های اکس در آن رایج است - در زیرزمین‌ها، باع‌ها، خانه‌های بزرگ و ویلاها گزارش می‌شود. رفتار آنان به گونه‌ای است که گویا این مملکت در طول تاریخ مذهبی خویش، شهید و جانبازی را به خود ندیده است. بدیهی است هر گونه رقص و آواز و خوانندگی و موسیقی این گروه، باطل و حرام است. چنین بی‌غیرتی‌هایی از فرهنگ شرقی‌ها بر نمی‌آید و دنیای غرب است که آنان را دامنگیر این جهنم نموده است.

امروزه غربیان با بسط فرهنگ ضد معنویت خویش، سعی می‌کنند بی‌عصمی را حتی به زن‌های محسنه و شوهردار نفوذ دهند. دشمنان دین با خواننده‌ها و رقصهای خویش، از پشت دروازه‌های ایران، شهر شهر دل‌های جوانان مظلوم و بی‌حامي این مرزو بوم را در نهایت آرامی به یغما می‌برند. دولت‌های استکباری ده‌ها سال است که با سلاح خشونت و سکس، به جنگ دولت‌های عقب نگاهداشته و عقب‌مانده می‌روند. این حقیقتی است که به راحتی می‌توان به آن اذعان نمود.

آیا ما جوانانی داریم که بتوانند از امیال خود بگذرند و به شهوای سرگرم نباشند؟ آمریکا نخست گروه ضربت خود - یعنی سکس و رقص و موسیقی - را به کشورهای خاورمیانه آورد و سپس نیروهای نظامی را به آن وارد نمود؛ چنان‌که این سیاست را در میان جوانان سوری، از زمان بشار اسد پیش گرفته بود.

امروزه جنگ با توب و تانک، تمسخرآمیز گشته است و عاملان آن به وحشیان تشبیه می‌شوند. جنگ‌های نوین و مدرن امروز، زمینه‌های فرهنگی پیچیده دارد که استفاده از رقص و موسیقی، از گزینه‌های مهم آن است و اگر ما این حربه را نادیده بگیریم، نه تنها از دنیای امروز عقب می‌مانیم، برای دین و ایمان نیز کارایی خود را از دست می‌دهیم و با گذشت چند دهه جوانانی خواهیم داشت که از چهره‌ی آنان و در اندرون قلبشان جز فرهنگ وارداتی غیردینی چیزی دیده نمی‌شود. آنان عروسک‌هایی خواهند شد که در خیمه شب بازی سیاست، بند آنان را بالا و پایین می‌کشند.

رشد کشورهای اسلامی در گرو پرورش نیروهای متعهد دینی است که با توب فوتbal، پینگ پنگ، بستکبال، شطرنج و صوت و صدا و موسیقی و رقص، به میدان مبارزه با کفر بیانند و پیام آور صفا و صمیمت شیعی و محبت ولایی به همه‌ی ساکنان کره‌ی زمین باشند؛ به این قصد که در جبهه‌ی ظلم‌ستیز اهل حق، بر استکبار و استعمار و ظلم و نمادهای باطل آن - اعم از باطل محض و باطل‌های حق‌نمای هجوم جهادی آورند و از عالمان دینی پیشرو، در این راستا رهنمون فتوایی گیرند.

حرمت احیای نمادهای باطل

دین و شریعت بر آن است تا سنت‌های اهل کفر را - که ریشه در کفر آنان دارد - زایل گرداند؛ از این رو، احیای شعارهای گروههای باطل و کفر را ممنوع می‌داند. رقص اگر نمادهای باطل و طاغوت را زنده کند، حرام می‌گردد؛ زیرا یادآوری سبک آنان، مصدق ذکر باطل می‌باشد.

لغو باطل و لهو

گفتیم یکی از اقسام باطل، کار «لغو» است. لغو یعنی کار بی‌هدف و دور از فایده که خوشایندی در آن لحظه نمی‌شود. تفاوت آن با لعب نیز در همین نکته است. لغو، ضرری نیز در پی ندارد و تفاوت آن با لهو، در همین گزینه است. «لهو» به معنای بازماندن از کاری مهم به سبب پرداختن به امری دیگر و جزیی است. در لغو و لعب اشتغال نیست و این دو، انسان را از وظیفه‌ی انسانی او باز نمی‌دارند؛ ولی در لهو اشتغال است و لهو سبب می‌شود انسان عاقل، به نوعی از وظیفه‌ی خود باز بماند. براین پایه، اگر

آنچه لعب و لغو خوانده می‌شود، دامنه‌ای بباید که منع از وظیفه کند،
داخل در لهو می‌گردد.

هر لغوی باطل است؛ اما باطل تنزیل یافته. لغو، نزول یافته‌ی باطل است که توجه و قصد را ندارد و همین امر، وجه تمایز آن با باطل است و سبب می‌شود هر باطلی لغو نباشد. باطل، هم امور غیر مقصودی را، که گناه نیست، و هم کارهایی را که معصیت و غرض شیطانی دارد، در بر می‌گیرد؛ اما لغو همیشه خالی از معصیت و غرض شیطانی است.

گاه مبدء انجام فعل، خیال به تنها بی نیست و چیزی با آن ترکیب شده است. مانند این‌که خیال، گاه با طبیعت یا با عادت یا با بیماری همراه است و در همه‌ی این حالات، خیال، مبدء بعید است و مبدء متوسط آن نیز - که شوق است - امری اشتدادی است و از شدت و ضعف برخوردار می‌باشد. منشأ لغو، شوق است که در آن «ما ینتهی الیه الفعل» شکل می‌پذیرد؛ ولی مبدأ بعید آن، به جای اندیشه و علم، خیال است. غایت لغو نیز امری خیالی است. یکی شوق پیدا می‌کند و زخم خویش را با این‌که درد دارد، خراش می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که تا مدت‌ها زخم روی بدن وی التیام نمی‌پذیرد؛ چرا که همواره آن را خراش می‌دهد و از این‌کار لذت می‌برد. بعضی نیز پا را فراتر از این گذاشته و از کندن زخم‌های دیگران لذت می‌برند. این گونه کارها خیالی است و مبدء قریب آن، تخیل است که با برخورد شوق به آن، به عمل می‌گراید.

هیچ فعلی در بروز و ظهور خود، بدون غایت نیست؛ از این رو لعب، لهو و لغو نیز بدون غایت نیست؛ چون فاعل در بروز و ظهور آن، قصدی را در نظر داشته است.

سنخیت مراتب مکلفان با حکم شرعی

گذشت که مؤمنان بر سه گروه کلی انسان‌های کامل و وارسته، مؤمنان متوسط و مردم عادی تقسیم می‌شوند و کردار آنان نیز به تبع این امر، بر سه قسم است و هر کاری شایسته‌ی گروهی است. نوع انسان‌ها به انواع لغو دچار هستند و این امر برای آنان مفید است؛ چرا که هرگونه کاستی در لغو، آنان را دچار «مالوس»، «ریا»، «نفاق» و «تکبر» می‌سازد. هر کیسه‌ای ظرفیتی دارد و قرار دادن بار بیش از اندازه، آن را پاره می‌نماید. انسان عادی در صورتی که بیش از اندازه عبادی باشد و خود را از هر لغوی برهاند و در هر کاری، غرضی عقلانی و علمی داشته باشد، از سلامت دور می‌ماند و به سالوس و ریا و نفاق و تکبر گرفتار می‌شود و چه بسا که شمار مدعیان خدایی و خدایگان - همچون نمرودها و شدادها - به بی‌نهایت می‌رسد؛ همان‌طور که برخی از مدعیان، خود را بسیار قوی، بزرگ، پاک و منزه می‌بینند؛ اما حقیقتی در باطن آنان نیست و باطن آنان را واقعیت پلیدی و خباثت، در خود گرفته است.

لغو از اسباب دوری بندگان از کفر، شرک و تکبر است. لغو، بسان لنگر کشتنی بندگان و هستی است که آن را نگاه می‌دارد.

افراد عادی از آن چیزی مؤاخذه می‌شوند که قلب آنها آن را به دست آورده است، که همان امور جدی است، نه شوختی‌ها و لغوها. خداوند متعال با مردم عادی، با گذشت بسیار مواجه می‌شود و بسیاری از کردار آنان را نادیده می‌گیرد. رهبران جامعه نیز نباید بر مردم عادی سخت بگیرند و نباید ترس را بر آنان چیره سازند؛ زیرا بسیاری از کارهای آنان از

سر قصد نیست و جدیت و همتی در آن وجود ندارد و به گونه‌ی غیر مقصود، از آنان صادر می‌شود. البته اموری مانند شرک، کفر، قتل و ایجاد فساد عمومی، جدی است و مصالحه و گذشتی را برنمی‌تابد؛ اما امور لغوی، مصالحه‌پذیر است و خداوند با گذشتی بسیار، از آن چشم می‌پوشد. این اصلی بسیار مهم در تعامل اجتماعی است که باید در مواجه شدن با افراد، دید آیا کرداری که داشته‌اند، از روی عمد و به جد و مقصود بوده است، یا آنان قصدی نداشته‌اند. البته اگر توهّم دخالت ناشایست نکند و اندیشه به خطأ نرود، تا بتواند غیر مقصود بودن بیشتر کردار مردمان را دریابد و آن را با بدینی و سوءظن، مقصود و جدی نپندرد.

کسب قلبی و عقاید و باورهای درونی و باطنی افراد عادی، قابل بازخواست است؛ ولی لغو برای آنان چنین نیست و نادیده انگاشته می‌شود. خداوند، نه چیزی را اهمال می‌کند – و در موارد مهم مانند توحید، تبع تیز خود را نشان می‌دهد – و نه در امور همگانی و در مرحله‌ی عمل افراد عادی و ضعیف، که مقام اراده و قصد را ندارند، سختگیر است و شریعت خود را سهله و سمحه نشان می‌دهد. عمل بندگان چون با کاستی همراه است، غفران حق را می‌طلبید؛ ولی بی‌عملی یا بعدعملی بندگان ضعیف، که فاقد قصد و اراده می‌باشند، خداوند را به خشم نمی‌آورد. بسیاری از امور که برای مردم عادی جایز است، برای مؤمنان متوسط و عالی روا نیست؛ بلکه ناپسند یا حرام است. انسان‌ها با تفاوت درجه و مقام، احکام متفاوتی دارند. برای نمونه، آیه‌ی «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ

اللَّغُو مُعْرِضُونَ در مورد مؤمنان متوسط است؛ اما این وصف، پاکی آنان و آلوه نگردیدن آنان با گذر بر لغو را نمی‌رساند؛ ولی وصفی که برای مؤمنان عالی یا «عبد الرحمان» آمده است، می‌گوید آنان هنگام مرور بر لغو نیز به آن آلوه نمی‌شوند: «وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغُو مَرُوا كَرَاماً»^۱. «اعراض» از لغو، با پشت کردن بر آن شکل می‌پذیرد؛ اما «مرور» بر آن، به پشت کردن بر لغو نیست؛ بلکه از کنار آن گذر کردن و آلوه نشدن به آن و نادیده انگاشتن آن است. عبد الرحمان از لغو تحریک نمی‌شوند و از آن تأثیر نمی‌پذیرند؛ بلکه آنان بر اهل لغو تأثیر می‌گذارند و آنان را به تذکر و یادآوری یاد خدا می‌رسانند و این مقام بسیار بالایی است که هر کسی را نه سزا دهد و نه در توان آن است.

افراط در لغوگرایی

افرادی که تکاثرگرایی دارند و همواره می‌خواهند مال و اموال و املاک خویش را افزایش دهند و درآمدزایی بیش از پیش داشته باشند، دچار بیماری لغوگرایی افراطی هستند. توصیه به لزوم اقتصاد و میانه روی و نکوهش دنیاگرایی، برای مهار این بیماری است که در طبیعت آدمی ریخته شده است. البته همه‌ی لغوها بیماری نیست و همان‌طور که گفتیم، افراط در لغوگرایی، آسیب و بیماری است. کسی که چنان می‌خورد که معده‌ی وی از سنگینی به بادکنکی بزرگ تبدیل می‌شود و توان دفع آن‌چه را که خورده است، ندارد، در لذت خیالی غرق گردیده است. انسان عاقل می‌داند بدن وی در طول روز به حدود دو هزار کالری انرژی نیاز دارد و

۱. همان، ص ۱۴.

خوراک خود را برای تأمین این مقدار انرژی تنظیم می‌کند تا بدون دلیل، از کارخانه‌ی درونی خویش کار نکشیده باشد و بدن خویش را گرفتار چربی، عوره، قند و پیری زودرس و هزاران بیماری دیگر ننماید؛ اما کسی که مبدع فعل او تخیل و شوق است، وقتی که می‌خورد، اندیشه‌ی تأمین کالری، او را بر خوردن برانگیخته نمی‌سازد؛ بلکه او می‌خورد تا لذت ببرد؛ مانند کسی که از خراش دادن زخم خویش لذت می‌برد.

نوع انسان‌ها در قوه‌ی خیال به سر می‌برند و این حکمت آفرینش است که افراد عادی کارهای بیهوده‌ی بسیار انجام می‌دهند. قرآن کریم در حکایت این معنا می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي حُسْرٍ»^۱؛ چرا که طبیعت آدمی این‌گونه است و نوع افراد از این گروه هستند و کمتر کسی است که جزو گروه مؤمنان متوسط یا عالی قرار گیرد و آنان کسانی هستند که قرآن کریم در مورد آنان می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۲؛ مگر آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهنند. البته، این بیان نسبت به خوب و نیک بودن افراد، استثناست. قرآن کریم به این معنا اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۳. خداوند در این دو آیه در مقام بیان این حقیقت است که انسان‌های معمولی نسبت به دو گروه دیگر در خسran و زیان هستند و از بهره‌هایی که آنان دارند، بی‌نصیب می‌گردند.

لغو برای افراد عادی نکوهیده نیست. لغو در طبیعت و نهاد انسان‌های عادی نهفته است و آشکار ساختن آن برای این گروه، نه تنها

۱- عصر / ۲

۲- عصر / ۳

۳- یوسف / ۵۳

اشکالی ندارد، بلکه در نگاه به کثرت جمعیت انسانی، لازم است؛ همان‌گونه که در لهو نیز چنین است و ساختار و شاکله‌ی دنیا با ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَكِبْرٌ﴾ چیده شده است.

البته بر مؤمنان متوسط و عالی، پرداختن به برخی از لغوها حرام است، اما چنین تکلیفی را نمی‌توان بر عموم مردم، بار نمود و باید اهرم‌های فشار بر آنان را -که از دین نیست- کاست؛ چراکه تأثیر عکس دارد. نباید انتظار داشت تمامی افراد جامعه هم‌چون مؤمنان متوسط یا عالی و همانند قدیسان زندگی کنند و آنان که بخواهند فراتر از عموم مردم زندگی کنند و خود را بالا کشند، بسیار نادر و کمیاب هستند؛ زیرا نوع انسان‌ها در اراده و توان، نیروی چندانی ندارند. لغو برای هر مرتبه‌ای، حکمی خاص دارد. خداوند از افراد عادی نسبت به لغوهای متعارف مؤاخذه ندارد و حکم خداوند در مورد لغو مردم عادی، جواز آن است. خداوند نمی‌خواهد به دست و پای مردم عادی زنجیر بزند؛ بلکه بر اساس طبیعت آنان حکم می‌دهد. خداوند که خالق هستی است، بهترین کسی است که تمامی نیازمندی‌های پدیده‌ها را می‌داند؛ نیازهایی که در نهاد آدمی قرار داده شده است. در بحث حاضر نیز انسان‌ها بر سه دسته سرشته شده‌اند و از هر کدام، همان‌قدر که در توان و نهاد خویش دارند، در رابطه با لغو انتظار می‌رود. از عبادالرحمان مرور کریمانه از لغو، و از متوسطان، اعراض از آن انتظار می‌رود؛ همان‌طور که مردمان عادی را جز انجام امور لغو انتظار دیگری نیست. این روش و بیان قرآن کریم، خود بهترین الگوی تربیتی است که همه‌ی باید آن را در خانه و اجتماع مورد نظر قرار دهند و از آن بهره‌مند شوند. بر این پایه، اگر رقص، در موردی

مصدق لغو قرار گیرد، برای به دست آوردن حکم شرعی آن، باید لحاظ افراد و تناسب‌ها را نمود؛ امری که در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ زیرا روایات نیز ترجمان قرآن کریم می‌باشد.

وجود لغو در زندگی، امری طبیعی است و با توجه به مرتبه‌ی کمال افراد، افراش یا کاهش می‌یابد. اولیای الهی و شریعت، بر آن نیستند تا چنین صفتی را به کلی از میان بردارند؛ بلکه می‌خواهند آن را با ملایمت و به نرمی و با رعایت تناسب‌ها کاهش دهند، نه با امر به ترک کلی آن؛ زیرا چنین چیزی با توجه به ساختار خلقتی انسان‌ها و روان‌شناسی آن‌ها، عملی و کاربردی نیست و قرار نیست تمامی انسان‌ها به نقطه‌ی کمال انسانی - مانند مقام دوام ذکر و یاد خداوند - برسند. فرد عادی‌ای که اهل لغو باشد، به سبب لغو خود، شایسته‌ی ورود به جهنم نمی‌شود؛ بلکه جهنم برای غافلان از خدا و گناهکاران و نیز ستم‌کنندگان به بندگان خدا و آنان که در جبهه‌ی باطل و دستگاه جور و ظلم، به عمد قرار می‌گیرند و حق را به انحراف می‌برند و باطل را حق‌نما می‌سازند، می‌باشد؛ و گرنه خدا نه تنها لغو، بلکه برای بالاتر از آن نیز وعده‌ی بخشايش داده است؛ اما در این میان، باید بسیار مواظب و مراقب ارکان و محورهای مهم دین‌مداری بود و نگذاشت پایه‌های اعتقادی سست شود و ریزش کند. اما در دیگر امور، خداوند از بسیاری از افعال بندگان عادی چشم می‌پوشد. بسیاری از تنفس‌ها، خوردن‌ها، شغل‌ها، رفتن‌ها و آمدن‌ها لغو است و چه‌بساکه این کارها موجب کشته شدن افرادی نیز می‌شود که البته در این صورت، از لغو بودن خارج می‌گردد. کسانی که قصد بیرون آمدن از منزل را دارند، ولی چنان خود را به کارهای لغو مشغول می‌سازند که به خاطر جبران زمانی که

از دست داده‌اند، سرعت خودروی خود را دو برابر معمول می‌گردانند و در نهایت، به تصادف و مرگ و میر انسان‌های بی‌گناه می‌انجامند، نمونه‌ای از آن هستند.

افراط در رقص لهوی

لهو، اشتغال و سرگرمی عام است. لهو در معنای خود، بازداری از وظیفه را دارد. بر این پایه، اگر از سرگرمی عام، عنصر بازداری از وظیفه گرفته شود، به‌گونه‌ای که انسان را از خداوند متعال و احکام الزامی شریعت باز ندارد، اشکالی بر آن وارد نیست. در اسلام، تنها در موردی از لهو نکوشش شده است که لازم و عارض بدی با آن همراه شده باشد. نمونه‌ای از سرگرمی‌های عام، غنا و موسیقی و نیز فوتیال و دیگر مسابقات و نیز رقص و تصفیق است. این‌گونه سرگرمی‌ها، لهو و اشتغال است و این امر تا زمانی که موجب بازماندن از امری واجب - مانند نماز فریضه و تحصیل علم - نشود، اشکال ندارد. فوتیالی که انسان را از اعتیاد و استفاده از مواد مخدر یا قمار باز می‌دارد و به حکمی شرعی ضرر نمی‌زند، نیکوست؛ همان‌گونه که اگر اشتغال به دعا، انسان را از نماز واجب باز دارد، اشتغال وی لهو مذموم است.

لهو از آن جهت که لهو است، اشکالی ندارد و مهم، متعلق آن است که آن را نیکو یا مذموم می‌سازد. اگر متعلق لهو، اشتغال از ذکر حضرت حق و دین و دیانت باشد، قبیح و چنان‌چه موجب نپرداختن به امور آلوده باشد، حسن است. هم‌چنین کردار دینی نیز اگر به تناسب و در جای خود

و به اندازه نباشد، می‌تواند لھو به حساب آید؛ مانند کسی که همواره به دعا و زیارت مشغول است و از نماز واجب خویش باز می‌ماند. کسی که شب‌ها تا دیر وقت عزاداری می‌کند و نماز صبح خود را پیوسته از دست می‌دهد، چنین است.

هم‌چنین اشتغال به اموال و فرزندان و سرگرم شدن به آنان، به خودی خود برای افراد عادی اشکالی ندارد و کسی که بدون دلیل موجه و منطقی، زن و فرزندی ندارد و خانواده‌ای را اداره نمی‌کند، بی‌عار و بی‌عرضه است؛ اما در این امر، نباید افراط یا تغیریت داشت و با مال و اولاد به گونه‌ای برخورد نمود که از یاد حق و ذکر او - هم‌چون نماز واجب - باز ماند.

بخشی از دنیا، بازی و زینت است، ولی به خودی خود عیبی برای آن نیست؛ اما اگر همین زینت، به حرام‌ها سوق پیدا کند، اشکال دارد. نه تنها لعب، لھو و زینت، به خودی خود اشکال ندارد، بلکه تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد نیز همین حکم را دارد؛ ولی در جایی که این امور، غفلت از یاد حق بیاورد، مورد مذمت است و چنان‌چه نمود استکباری پیدا کند، حرام است. تفاخر و تکاثری که برای غیر خدا باشد، بدون تردید نکوهیده است. بر این اساس، نه تنها اموال و اولاد، بلکه مطالعه یا تماسای تلویزیون یا غنا و موسیقی و رقص و کف زدن و سوت و بشکن نیز می‌تواند چنین نقشی را داشته باشد. مطالعه‌ای که انسان را از یاد حق باز دارد و نماز صبح آدمی را قضا نماید، لھو است. در مورد رقص و دیگر شادمانه‌ها نیز باید گفت کسی که آن را شغل و پیشه‌ی نخست خود قرار دهد و همواره به رقص مشغول شود، بیمار است.

رقص، کف زدن، سوت و بشکن زدن، اگر چهره‌ی غفلت به خود

گیرد و غفلت آور شود و سبب بازداری انسان از خیر گردد، اشکال دارد؛ اما اگر لهوی باشد که جوان را از معصیت باز دارد و او را از قمار و تجاوز دور سازد، پسندیده است؛ از این رو، وقتی که دهها هزار نفر در ورزشگاه آزادی جمع می‌شوند و فوتبال را به تماشا می‌نشینند، بر اساس آمار ارایه شده، بهترین فصل امنیت است و براین اساس، هزینه‌ی میلیون‌ها دلار به مربی خارجی را قابل توجیه می‌دانند. این در حالی است که در صورتی که فوتبال کشور برنامه‌ی مدونی نداشته باشد و جوانان را به نشستن و بی‌حرکتی بکشاند و قدرت تحرک و فعالیت را از آنان بگیرد و آرزوی محقق، مدقیق، مخترع و مکتشف شدن را از آنان بردارد و افت تحصیلی جوانان و پایین آمدن راندمان علمی دانشگاهها و در نهایت فسیل شدن فکر جوانان را در پی داشته باشد، پرداختن به چنین لهوی اشکال دارد. در همه‌ی امور، حکم همین است و عمدۀ آن است که اشتغال چگونه و به چه کیفیتی باشد و اگر بتوان آن را در حد مناسب نگاه داشت که شخص به همه‌ی کارهای لازم بررسد، از نظرگاه دینی ایرادی بر آن نیست؛ بلکه لهو در برخی موارد نیکوست.

لهو از آن جهت که لهو است، نکوهش نشده است؛ ولی اگر لهو و اشتغال، موجب تنها گذاردن پیامبر اکرم ﷺ و هر صاحب ولایتی شود و جبهه‌ی حق را خالی گذارد، مذموم است. بنابراین می‌توان گفت: هر لهوی که گناهی را در بر نداشته باشد، انجام آن بدون ایراد است؛ اما حتی گذاردن نماز و انجام هر عبادتی که موجب تنها گذاردن پیامبر اکرم ﷺ و هر صاحب ولایت دینی شود، دارای مذمت و نکوهش است، تا چه رسد به لهو.

لهو از آن جهت که لهو است، دلیلی بر حرمت ندارد و تنها در صورتی که فراوان شود و مانع از ذکر الهی باشد، حرام بوده و از اقسام

باطل است. برای نمونه، بر نیزه کردن قرآن کریم و خود را در چتر حمایتی آن قرار دادن، مصدق بازداشت از ذکر الهی می‌گردد؛ از این رو، محترم شمردن آن، همانند آنچه در جنگ صفين واقع شد، حرام است و به تیر بستن لشکریان معاویه با قرآن‌هایی که در دست داشتند، واجب بوده است. مقدسات و شعایر مذهبی نباید پناهگاه جبهه‌ی باطل باشد و جبهه‌ی باطل برای آن اشک بریزد تا جبهه‌ی حق و اهل ولایت را در پرتو مقدسات و با تهییج احساسات توده‌ها، به ضعف و انزوا بگرایاند یا حادثه‌ای هم‌چون کربلا بیافریند؛ در حالی که پیامبر اکرم ﷺ دستور تخریب مسجد را دادند؛ یعنی مسجد ضرار، که پایگاه جبهه‌ی باطل شده بود.

لهو حرام شکار حیوان

لهو، تفریح و به کوه و کمر رفتن اشکال ندارد. اسلام هیچ گاه با تفریح و شادمانی مخالف نیست. رفتن به دشت و دمن و کوه و صحراء و در دست گرفتن تفنگ، اشکال ندارد؛ اما شریعت هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد جان حیوان بی‌گناهی برای تفریح شکار شود. کشتار حیوانات، قساوت قلب می‌آورد؛ مگر آن که حیوان خطر و آسیبی داشته باشد که «اقتلوا الموذی قبل آن يوذی»^۱ شامل آن می‌شود. قصابی و سلانخی نیز از همین رو مکروه دانسته شده است. صیادی که برای تفریح کمان می‌کشد و اسلحه به دست می‌گیرد و حیوانات را بر زمین می‌زند، بسان‌گرگی است که به گله حمله می‌کند. هم‌چنین جواز صید تغیریحی، انقراض نسل حیوان را در پی

۱. ر. ک : وسائل الشیعه، (اسلامیه) ج ۹، ص ۲۳۷

دارد؛ در حالی که وجود آن برای طبیعت لازم است و نبود آنان، نظام انسانی را به اختلال گرفتار می‌آورد. اسلام باگشت و گذار و تفریح و شاد زیستن مخالفتی ندارد، هرچند لهو باشد، ولی نباید کشتن حیوان، تفریحی شود و این آسیب روانی - که نوعی سادیسم حیوان‌آزاری است - فعلیت یابد. مطالعه بر حکایات برخی از شکار چیان که آن را با طول و تفصیل فراوان نقل می‌کنند، این حقیقت را آشکار می‌کند. آنان بیمارانی هستند که از کشتن حیوانات لذت بسیار می‌برند؛ اما دین برای مهار آنان، چنین صید و این گونه بازی کردن با حیات موجودات را ممنوع کرده است.

در شکار باید از افراط و تفریط دوری نمود. برخی به شکار بی‌رویه‌ی حیوانات رو می‌آورند و از سوی دیگر، حتی برخی از کشتن حیوانات موذی در خانه نیز پرهیز دارند و مورچه، مگس و سوسک در خانه‌ی آنان پرورش می‌یابد. این در حالی است که خانه‌ی مسلمان باید از تمامی حیوانات، حتی مرغ و خروس و دیگر حیوانات اهلی و نیز از گریه‌های ولگرد خالی باشد؛ چرا که زندگی شهرنشیی چنین اقتصادی دارد و وجود آنان با پاکیزگی و بهداشت شهر و خانه منافات دارد؛ به عکس شرایط روستا که گریزی از آن نیست و گاه پرورش حیواناتی در خانه لازم است؛ البته امروزه باگسترش امکانات در روستاهای بیشتر آن‌ها فضای زندگی شهری را به خود گرفته است.

به هر روی شکار لهوی، دور از مسیر حق و کرامت انسانی دانسته شده است. افزون بر این، در عرف آن زمان، صید لهوی برای خود شکوهی داشته است و این روایات با این تعابیر می‌خواهد غرور این عمل

را بشکند و آن را تقبیح سازد. دین، صید لهوی را به سبب قساوت قلب و انقراض نسل یا کاهش بی‌رویه‌ی شمار حیوانات، حرام کرده است. بنابراین آن‌چه حرام است، صید لهوی است؛ و گرنه، نه صید حرام است و نه لهو.

فقیهان از لهو در بحث سفر برای صید لهوی سخن گفته‌اند؛ در حالی که حرمت صید لهوی دلیل خاص دارد و صید، خصوصیت مورد دارد و نمی‌شود آن را در لهوهای دیگر جریان داد؛ زیرا این‌جا با نفس‌کشی روبه‌رو است و نمی‌توان بحث رقص و شادمانه‌ها را با آن درهم آمیخت. شخصی که برای شکار لهوی به سفر می‌رود، باید نماز خود را تمام بگزارد؛ چرا که شریعت برای این‌که بار مسافر سبک شود، حکم به قصر و شکسته بودن نماز مسافر و کوتاه خواندن او داده و روزه را از او برداشته است؛ اما شکارچی لهوی، مبتلا به سادیسم است و می‌خواهد آتش درون خود را با کشتن حیوانات فرو بنشاند و از آن لذت ببرد. چنین شخصی با چنین خصوصیتی، ارزش آن را ندارد که مشمول لطف ویژه‌ی شارع گردد و بر این اساس، نباید نماز را در سفر شکسته بخواند. در این مورد، بحث بر سر لهو و لعب، از آن جهت که لهو و لعب است، نمی‌باشد؛ بلکه کشتن موجود زنده موضوع قرار گرفته است. در برابر، اگر کسی حیوانی را برای فراهم آوردن روزی خویش و خانواده‌ی خود شکار کند، چنین حکمی را ندارد؛ چرا که چنین فردی بیمار نیست تا نسخه‌ی ویژه داشته باشد و نتواند از شرایط عمومی بهره ببرد. بیشتر افراد این حکم نیز شاهان و درباریان و مستکبرانی خوش‌گذران بودند که با قساوت تمام با اهل‌بیت عصمت، طهارت و عشق علی‌الله مقابله می‌کردند.

موضوع سخن در این روایات، گرددش و تفریح و شادمانی نیست؛ بلکه بیماری روانی و مشکلات اجتماعی است که چنین حکمی را می‌طلبد. کسی که تیر و کمان یا تفنگ و فشنگی بر می‌دارد و بدون دلیل منطقی حیوانات را می‌کشد، انسان پلیدی است که باید از او پرهیز داشت. کشن نفس حتی نفس حیوان، کاری بس قبیح است و ما از این معنا غفلت داریم: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^۱. اسلام اجازه می‌دهد با حیوانات بازی شود و از آن‌ها سواری گرفته شود؛ اما کشن آن در غیر مصرف خوراکی را اجازه نمی‌دهد و در کامیابی، آزار فراوان و اعمال سادیسمی و وحشی‌گری را ممنوع می‌شمرد و همین امر سبب می‌شود از وی در کنار دزد و جنایت‌کار یاد شود.

می‌توان حیوان را آلت لهو قرار داد و با او بازی کرد یا پالان الاغی را بر عکس گذارد و شادی نمود یا دو خروس را به جنگ هم برد؛ زیرا آلت لهو بودن، دلیل بر حرمت ندارد؛ بلکه کشن موجود زنده بدون غرض خوراکی یا استفاده از حیوان یا برای دفع آزار وی، حرام است.

حکایات لهو

برخی می‌خواستند با داستان‌ها و حکایات و قصه‌هایی که از پارسیان یا چینیان و دیگران یاد گرفته بودند و با قصه‌پردازی آن برای اعراب، در برابر قرآن کریم برای دفاع از مرام کفار و مشرکان پایگاهی ایجاد کنند و با جذب مردم به طرف خود و سرگرم نمودن آنان از رونق

قرآن کریم بکاهند و مردم را از راه حق و حقیقت غافل نمایند. خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

و از مردم کسانی هستند که احادیث لھو را می‌خرند تا دیگران را از راه خدا باز دارند.^۱

آنچه در این آیه مورد مذمت قرار گرفته است، موضع‌گیری در برابر قرآن کریم و احکام الهی با استفاده از «لھوالحدیث» است. این کار حتی اگر با احکام الهی و موازین شرعی نیز انجام پذیرد، باز مورد ایراد است و چون مسجد ضرار می‌ماند که برای تخریب و تضعیف اسلام از آن استفاده می‌شد و پیامبر اکرم ﷺ از این رو به تخریب آن امر نمود.

حدیث لھو - که قصه‌های قصه‌پردازانی بوده که به ایران سفر می‌کردند - به این خاطر حرام شده و بر آن وعده‌ی عذاب داده شده است، که موجبات اندراس دین و کنار زدن پیام وحی را در پی داشته است و مشرکان مکه می‌خواستند با ترویج چنین قصه‌هایی، مردم را از پیام‌های وحیانی قرآن کریم دور دارند.

لھو و لعی که دین را بازیچه قرار دهد یا خوضی و دائمی باشد و سرمایه‌گذاری در یک جهت و غفلت از دیگر ابعاد به شمار رود، اشکال دارد. این‌که می‌گوییم سرمایه‌گذاری نباید تنها در یک جهت لھوی باشد، مثال‌های گوناگونی دارد. برای نمونه کسی که همواره به بدن‌سازی و نرمش دائمی رو می‌آورد تا درورزش به برتری و قهرمانی برسد، از لحاظ عقلی مشکل پیدا می‌کند؛ چراکه تنها در یک جهت لھوی سرمایه‌ی عمر خود را قرار داده است. همین‌طور است کسی که به صورت پیوسته به

تقویت حافظه می‌پردازد و تمام سرمایه‌ی خود را روی آن می‌گذارد و یا تمام وقت خود را به حفظ قرآن کریم اختصاص می‌دهد، در واقع وجود خود را از بین می‌برد. حتی در میان بزرگان نیز کسانی بودند که به خاطر استفاده‌ی فراوان از مغز خویش، دچار مشکل گردیدند و نتوانستند خویش را در دوران پایانی عمر، به صورت متعادل نگاه دارند؛ مگر برخی از نوادر روزگار که جزو اولیای الهی هستند و تنها آنان توان این کار را دارند. باید توجه داشت که آدمیزاد مراتب فراوان و حالات بسیار دارد و نمی‌تواند خود را همیشه به یک حالت نگاه دارد. اگر حکم شود که آدمی همواره در یک مرتبه و حالت باشد و تکانی به خود ندهد، بیشتر به پوست خشک شده‌ی جانوری می‌ماند که برای دکور مناسب است. انسان سالم چنین زیست یکنواختی ندارد و نسبت به امور مختلف تقریحی و نشاط‌آور، برخوردي خمودانه ندارد.

انسان عادی، گاه دوست دارد که رقصی و شادمانه‌ای داشته باشد، همه‌ی این امور به نهاد و باطن دنیا بازمی‌گردد که خداوند آفریننده‌ی سرشت و نهاد آن است؛ اما چیزی که باید مورد اعتبار قرار گیرد، دوری از مبتلا گردیدن به بازی با دین و غره نشدن به زندگی دنیوی و غفلت نداشتن از خداوند است.

لهو اگر چنان فرآگیر شود که در قلب و دل نفوذ کند، اشکال دارد. قلبی که به لهو سرگرم شود، باورهای دینی خود را از دست می‌دهد و فرد را تابه جبهه‌ی باطل می‌گرداند. چنین لهوی چون برآمده از خوض و دائمی بودن اشتغال است، آنان را پیرو جبهه‌ی باطل قرار می‌دهد، و از این رو اشکال دارد. به هر روی، هرچه کم باشد، ولی کفایت کند - مانند مال کمی که آرامش آورد - بهتر از مال افزونی است که اضطراب و غفلت آورد. به

عبارت دیگر، هر چیز متناسبی که به انسان آرامش دهد، بهتر از زیاد و بسیاری است که پریشانی آورد. با این توصیف، هر کس می‌تواند جایگاه خویش را دریابد.

«لهو» از جهت لهو بودن حرام نیست و چنان‌چه غفلت از حق آورد یا به تک‌بعدی شدن انسان بینجامد و یا در خدمت جبهه‌ی باطل و اشتغال به گناهان و محramات قرار گیرد و فرد را از صاحبان ولایت دور نماید، اشکال دارد. چنین لهوی فسوق‌آور است؛ اما چنین نیست که هر لهو پرداز لغوکاری، فاسق باشد؛ چرا که هر لغو و هر لهوی نکوهیده نیست. لهو و لغو انسان فاسق، همچون اشتغال به امور عادی نیست، بلکه اشتغال به اموری است که او را از یاد حق باز داشته است، همچون اشتغال به معاصی. آن‌چه در لهو و لعب مورد اهمیت است، نبود غفلت و نسیان می‌باشد و این‌که به معصیت نینجامد یا تباہی و اعتیاد را در بر نداشته باشد.

استفاده‌ی فراوان از امور لهوی زیان‌بار است؛ مانند استفاده‌ی فراوان از زعفران، گردو و خرمکه مضر می‌باشد، اما استفاده‌ی متناسب از آن، مُجاز است. این سخن با نگرش به جهان هستی و نیز دقت در آیات قرآن کریم -که شناسنامه‌ی عالم هستی است - دریافت می‌شود.

خداؤند کریم نماز شب را برای عبادالرحمانی چون معصوم واجب می‌سازد، نه برای متusalem و عموم مردم. برخی از کارها برای برخی از افراد، قبیح و برای برخی بدون اشکال است. مردم عادی را باید رها نمود تا مانند خود زندگی کنند و توقع نداشت آنان همچون قدیسان باشند؛ چرا که طبیعت و واقعیت دنیا این گونه است. نباید درهایی را که خداوند برای

مردم باز نگاه داشته است، به روی آنان بست. این فرهنگی است که دین به ما آموزش می‌دهد و اگر نظام می‌خواهد جامعه و امت داشته باشد، باید همین الگورا در پیش رو نهد و از بستن و ایجاد محیطی خفقانی دوری نماید و مردم را باز بگذارد.

باید توجه داشت که تخریب مفاہیم و واقعیاتی که دین با آن‌ها مخالفتی ندارد، خود نادیده‌گرفتن مرزهای شرعی است و تخریب دیانت را در پی دارد. در اوایل انقلاب برخی از افراد، موج خطروناکی را ایجاد کرده بودند و معتقدان به عید نوروز را همچون کافران و گیران می‌پنداشتند. این در حالی است که در عید نوروز طبیعت به رقص می‌آید و گل‌ها و گیاهان سرخوش می‌گردند. چه اشکال دارد انسان‌ها نیز در این ایام در چارچوب احکام شرع، سرخوش باشند، البته مرزهای شریعت با پرهیز از گناه و غفلت باید همواره پاس داشته شود.

وجود این‌گونه امور در جامعه، امری طبیعی است و نباید به مردم فشار وارد آورد. البته اجرای این امر، ایدئولوگ و نظریه‌پرداز قوی و جراحی حاذق را نیاز دارد تا آن را با توجه به چکاپ‌ها و تست‌هایی که انجام می‌دهد، عملیاتی سازد. این مسؤولیت بزرگ در توان دولت و مجلس به تنها یی نیست و قوه‌ی متفکره و لیدری توانا که قدرت طراحی کارکردهای بایسته‌ی اجتماع را دارد، از عهده‌ی این مهم بر می‌آید و اوست که می‌تواند فرهنگ دینی را با طرح‌هایی که می‌دهد، در جامعه نهادینه سازد، تا هرکس با توجه به استعداد و توانمندی‌ها و نیز علایق خویش راهی را برگزیند و نوعی لغو، لهو و بازی را که با او تناسب دارد، برای خویش فراهم آورد؛ اما در این راستا باید مراقب بود که غفلت و گناه،

جامعه را آلوده نسازد؛ ولی متأسفانه جامعه‌ی امروز ما چنین ساختار سالمی ندارد و طراحی که بتواند کار و لهو و لغو متناسب با هر کس و هر سلیقه را ارایه دهد، وجود ندارد. این طراح نیز جز از حوزه‌های علمی نمی‌تواند باشد و حوزه‌های علمی باید خود را برای چنین هدفی در آینده‌ای نه چندان دور آماده سازد؛ و گرنه از عواقب ساده‌انگاری در این امر ایمن نخواهد بود و روز به روز از شمار دین‌مداران و ژرفایافتن کیفیت مؤمنان، کاسته خواهد شد.

لعب، لغو، لهو و باطل، از امور ضروری زندگی بشر عادی است و بشر با این امور، زندگی می‌کند و نوع کارهایی که انجام می‌پذیرد، از این قبیل است. کارهایی که اجری اخروی برای آن فرض نمی‌شود و ساختار آفرینش نیز بر آن است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوٌ»^۱، ولی این واقعیت به آن معنا نیست که گفته شود همه‌ی انسان‌ها به امور لهوی و مانند آن نیاز دارند؛ چراکه اولیای الهی از این امور دور هستند و آنان خود را به کمتر از حق نمی‌فروشنند. البته این مقام برای اوحدی از بندگان است؛ ولی قانون کلی این است که هر کس دارای معرفت بیشتری باشد، خود را کمتر به این امور مشغول می‌دارد و در نتیجه، با نبود معرفت یا کمبود آن، پرداختن به این امور نیز بیشتر می‌شود.

ضرورت پرهیز از افراط و تفریط در رقص و شادمانی

پی‌آمد بحث ضرورت رعایت تناسب‌ها در زندگی، بحث افراط در رقص و استفاده از امور نشاطزا پیش می‌آید که شکستن مدار تناسب‌هاست. لذت‌بری از رقص از آن جهت که رقص است و با گناهی

آلوده نیست، جزو طبیعت و آفرینش آدمی است و امتنان خدایی و حُسْنِ خدادادی و صفا و زنگِ دل پدیده‌ها می‌باشد و مانند زیبایی، دوستداشتنی و نیکوست و تا با گناه و معصیت همراه نشود، حَسَن و زیباست و حتی اگر با گناه نیز همراه شود، باز این گناه است که مذموم است، نه اصل زیبایی و شنان دادن آن در چرخ و چین‌های موزون و منظم.

رقص و مشاهده‌ی آن، برای نفس عموم افراد عادی لذت‌آور است. لذت‌بری از آن نیز امری طبیعی است؛ همانند لذت نکاح یا خوراک که چنین است. اما این امر طبیعی - لذت‌بری از رقص - می‌تواند آلوده شود. همان‌طور که لذت غذا اگر به عوارضی مانند غصیبی بودن یا مسموم شدن مبتلا گردد، حرمت بر غذا عارض می‌شود، نه این‌که غذای لذیذ - از آن جهت که موجب لذت نفس است - حرام باشد. نفس التذاذ و لذت بردن، در شریعت اسلام حرام نیست. صرف التذاذ و خوشایندی، ملاک حرمت چیزی قرار نمی‌گیرد. اما اسلام مرزهایی را برای لذت‌بردن قابل است و برخی از مصادیق و افراد آن را به جهات مخصوصی ممنوع نموده است. خوبی و زیبایی و نمایش آن را نمی‌توان بد و زشت دانست و آن را حرام شمرد؛ لذت بردن از حالات خوش معنوی، نمونه‌ای از لذت‌های نیکو و مستحسن است. دیدن فرشته یا حوری و دل سپردن به آن و نیز لذت بردن از آن در همین دنیا حرام نیست. حالت خوشایندی که با عمل زناشویی ایجاد می‌گردد و سبکی، طرب و شادابی حاصل از آن، نه تنها حرام نیست، بلکه ارزش معنوی و پاداش اخروی دارد.

شریعت، امور لذت‌بخش را محدود کرده است؛ زیرا برخی از حظوظ و لذایذ نفسانی، عقلانیت و ایمان و اراده‌ی آدمی را رو به ضعف می‌کشاند؛ از این جهت، استفاده‌ی فراوان از آن زیان دارد؛ چون برای آدمی لازم است عقلانیت وی روز به روز پویا و شکوفا باشد، نه آنکه نفسانیت وی بر او چیرگی داشته باشد. با نیرومندی و غلبه‌ی نفسانیت، عقلانیت آدمی ضعیف می‌شود، و در نتیجه‌ی ضعف عقلانیت، ایمان کاهش می‌یابد و فرد، دیگر نمی‌تواند در برابر تمایلات نفسانی و گناهان، خویشن‌دار باشد. اگر نفس از اسباب ایجاد لغزنده‌ی و نشاط‌بخش‌ها به فراوانی بهره ببرد، نمی‌توان آن را نگاهداشت و خود را به گناهان آلوده می‌سازد. زعفران نیز خوب و لذیذ است؛ اما این امر، مجوز آن نمی‌شود که فرد هرچه می‌تواند زعفران بخورد؛ چرا که مصرف بیش از اندازه‌ی آن، فرد را به آسیب‌های روانی دچار می‌سازد و گاه او را به خنده‌های غیر اختیاری و می‌دارد؛ بنابراین باید مرزهای استفاده از هر چیزی را شناخت و در رقص و نشاط‌بخش‌ها و بسیاری از مسایل دیگر -که با زوایای تو در توی نفس و جان آدمی ارتباط دارد - بدون رهنمون گرفتن از صاحب شریعت، که از رگ گردن به پنهانی‌های انسان نزدیک‌تر است، ممکن نیست.

افراط در رقص و شادمانی، مصدق تلبس به لهو و لغو باطل و امری حرام است که پیش‌تر، بحث از آن را آورده‌یم.

استفاده از رقص و نشاط‌بخش‌ها از نیازهای ثانوی آدمی است، نه نیازی اولی. براین اساس، استفاده‌ی بیش از میزان مورد نیاز از آن و بهره‌ی شبانه‌روزی از آن، جسم و روان آدمی را به تحلیل می‌برد و اگر کسی عمر خود را در آن صرف نماید، از کاستی‌های روانی، ایمن نخواهد بود.

البته نه تنها استفاده از نشاطبخش‌ها چنین است، بلکه اگر کسی بیش از اندازه به قرائت قرآن کریم نیز بپردازد، از لحاظ عصبی دچار مشکل می‌گردد و قرائت بسیار، به سیستم مغز آسیب می‌رساند.
زیاده‌خواهی در هر امری زیان‌بار است و باید اعتدال را در همه‌ی امور، حتی در امور معنوی، رعایت شود. برای نمونه، اگر کسی (مراد افراد عادی و معمولی است) در کنار خانه‌ی کعبه ساعت‌ها قرآن کریم قرائت نماید، به ضعف اعصاب و قساوت دل دچار می‌شود و در نتیجه، در درازمدت به احکام دینی اهمال می‌نماید و حتی از اعمال واجب خود باز می‌ماند.

البته همان‌گونه که زیاده‌خواهی در نشاطبخش‌ها آسیب می‌رساند، تفریط در استفاده از این‌گونه امور نیز زیان دارد و موجب قساوت قلب، خشکی دل و وسواس می‌گردد.

«لھو و شادمانی» از دیدگاه شیخ انصاری اللہ

جناب شیخ انصاری اللہ از رقص در جایی سخن می‌گوید که در مقام ارایه‌ی معنای لھو است. وی احتمال می‌دهد لھو به معنای بطر و شادمانی بسیار باشد. در این احتمال، وی فتوا به حرمت لھو می‌دهد؛ زیرا شادمانی مفرط را حرام می‌داند. سپس جناب شیخ اللہ در مقام بیان برخی مصاديق شادمانی فراوان، از «رقص» مثال می‌آورد. او می‌فرماید:

«هذا، ولكن الإشكال في معنى اللھو، فإنّه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح والقاموس، فالظاهر أنّ القول بحرمة شاذٌ مخالف للمشهور والسيرة، فإنّ اللعب هي الحركة لاغرض عقلائي،

ولا خلاف ظاهراً في عدم حرمته على الإطلاق. نعم، لو خصّ اللهو بما يكون عن بطر - وفسر بشدة الفرح - كان الأقوى تحريمها، ويدخل في ذلك الرقص والتصفيق، والضرب بالطشت بدل الدف، وكلّ ما يفيد فائدة آلات اللهو. ولو جعل مطلق الحركات التي لا يتعلّق بها غرض عقلائي مع انبعانها عن القوى الشهوية، ففي حرمته تردد». ^۱

این مطالب را فرا بگیر: اما در معنای لهو، اختلاف است و چنان‌چه لهو به معنای مطلق بازی باشد - همان‌گونه که دو کتاب «صحاح‌اللغة» و «قاموس‌اللغة» چنین گفته‌اند - حکم به حرمت آن شاذ، و مخالف با نظرگاه مشهور فقیهان و سیره است؛ چراکه لعب و بازی، حرکتی است که غایتی عقلایی ندارد و بر حرام نبودن آن به صورت مطلق، اختلافی نیست. اما در صورتی که لهو به معنای «بطر» و شادی بسیار زیاد باشد، قول قوی‌تر حرمت آن است. در این صورت، بطر در برگیرنده‌ی رقص، تصفيق و سوت زدن و نیز زدن به تشتبه به جای دف و هرچه که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد، هست. البته اگر لهو به معنای مطلق حرکاتی باشد که غرض عقلایی بر آن تعلق نگیرد و از قوای شهوانی برانگیخته شده باشد، در حرمت آن تردید است.

ما برای آن که به صورت دقیق، نظرگاه مرحوم شیخ انصاری را - که مهم‌ترین دلیل را بر حرمت رقص ارایه داده است - واکاوی نماییم، تمامی بحثی را که ایشان در رابطه با لهو دارند، در اینجا می‌آوریم و آن را به نقد می‌گذاریم. وی در باب لهو، چنین می‌گوید:

۱. شیخ انصاری، المکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۴۷.

«المسألة العشرون: اللهو حرام، على ما يظهر من المبسوط والسرائر والمعتبر والقواعد والذكرى والجعفرية وغيرها، حيث علّلوا لزوم الإتمام في سفر الصيد بكونه محرّماً من حيث اللهو.

قال في المبسوط: السفر على أربعة أقسام وذكر الواجب والندب، والمباح، ثم قال: الرابع، سفر المعصية، وعدّ من أمثلتها من طلب الصيد لللهو والبطر. ونحوه بعينه عبارة السرائر.

وقال في المعتبر: قال علماؤنا: اللاهي بسفره كالمنتزه بصيده بطرأ، لا يترخّص، لنا أنَّ اللهو حرام، فالسفر له معصية. انتهى».^۱

با توجه به آن‌چه از کتاب‌های «مبسوط»، «سرائر»، «معتبر»، «قواعد»، «ذکری»، «جعفریه» و دیگر کتاب‌های فقهی به دست می‌آید، لھو حرام است؛ چراکه آنان در باب شکار لھوی، به تمام بودن نمازو حرمت سفر به سبب حرمت لھو حکم داده‌اند.

شیخ طوسی علیه السلام در مبسوط گوید: «سفر بر چهار قسم است» و پس از ذکر واجب، مستحب و مباح آن، گوید: «سفر چهارم، سفر معصیت است؛ مانند کسی که به قصد لھو به صید پردازد». البته این نظریه با همین عبارات در سرائر ابن ادریس نیز آمده است.

محقق حلی علیه السلام در «معتبر» می‌نویسد: «عالمان شیعی گویند: کسی که به سفر لھوی رود، مانند آن که برای خوش گذرانی به صید تغیریحی می‌پردازد، نمی‌تواند نمازو را شکسته بخواند؛ زیرا لھو حرام و سفر او نیز -چون لھوی است - معصیت است.

۱. شیخ انصاری، المکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۴۱.



«وقال في القواعد: الخامس من شروط القصر: إباحة السفر، فلا يرخص العاصي بسفره كتاب العجائز والمتصيد لهواً. انتهى.

وقال في المختلف في كتاب المتاجر: حرم الحلبي الرمي عن قوس الجلاهق، قال : وهذا الإطلاق ليس بجيد، بل ينبغي تقديره باللهو والبطر.

وقد صرّح الحلبي في مسألة اللعب بالحمام بغير رهان بحرمه، وقال: إن اللعب بجميع الأشياء قبيح. وردّ بعض: بمنع حرمة مطلق اللعب.

وانتصر في الرياض للحلبي بأنّ ما دلّ على قبح اللعب، وورد بذلك من الآيات والروايات أظهر من أن يخفى، فإذا ثبت القبح ثبت النهي، ثم قال: ولو لا شذوذه بحيث كاد أن يكون مخالفًا للإجماع لكان المصير إلى قوله ليس بذلك بعيد. انتهى». ^۱

علامهی حلی در کتاب «قواعد» آورده است: پنجمین شرط قصر نماز، مباح بودن آن است؛ در این صورت، فردی که در سفر قصد معصیت دارد و سفر او سفر معصیت است - همانند تابع ظالم و ستمگر بودن و نیز شکارچی لهوی - باید نماز را تمام بگزارد.

در باب متاجر کتاب «مختلف» آمده است: «علامهی حلی پرتاپ نمودن سنگ با فلاخن را حرام کرده است؛ ولی چنین اطلاقی خوب نیست؛ بلکه شایسته است آن را به لهو و شادمانی زیادی تقید نمود. مرحوم علامهی حلی در مسأله کبوتر بازی بدون برد و باخت، به

۱. شیخ انصاری، المکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۴۲.

حرمت آن تصريح نموده است. وی همچنان گفته است: بازی با همه‌ی اشیا قبیح است؛ ولی برخی این سخن را رد نموده‌اند و گفته‌اند: مطلق لعب و بازی، حرام نیست.

مرحوم صاحب ریاض به مدد علامه‌ی حلی علی‌الله آن‌چه را که بر قبح بازی دلالت دارد، آورده است و آیات و روایات در نکوهش آن بسیار است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و گفته است: چون قبح چیزی ثابت شود، نهی از آن نیز ثابت می‌شود.

حرمت مطلق بازی

مرحوم شیخ به نقل از صاحب ریاض علی‌الله می‌گوید: «هر بازی که نصی بر جواز آن نرسیده باشد، حرام است.» از این فقیه بزرگوار باید پرسید: چرا ورزش‌ها و بازی‌های غیر منصوص حرام باشد؟ مگر ادله‌ی عام، اباحه‌ی هر چیزی را ثابت نکرده است و مگر اصل اولی در لعب، حرمت است و دلیل خاصی بر آن رسیده است؟ این سخنان چیزی جز ادعای بدون دلیل نیست؛ از این رو، مرحوم شیخ تنها به نقل این کلمات بسنده می‌کند و خود همچنان از وارد شدن به این معركه پرهیز می‌نماید؛ چرا که بزرگان زیادی را پشت ماجراهی قبیح و مذموم می‌بینند.

شایان ذکر است ما تحلیل مفصلی را از این آیات و روایت ارایه داده‌ایم و با گروه‌بندی انسان‌ها، حکم هریک را نسبت به لهو و لغو و لعب، متفاوت دانستیم که نیازی به دوباره‌گویی از آن نیست. اما این بزرگان و فقیهان، از این تقسیم و تقاؤت احکام با تقاؤت مرتبه غفلت نموده‌اند. پیش از این گذشت که نباید از سلیقه‌های شخصی عالمان دینی، که

عمری در انزوا بوده‌اند، به عنوان آموزه‌های دینی یاد شود. لزوم تقيه برای عالمان و انزوای ناخواسته، روحیه‌ی شادی را از آنان گرفته بوده است. اگر بازی با همه‌ی گونه‌هایی که دارد، قبیح باشد، حتی کردار امامان معصوم علیه السلام نیز زیر سؤال می‌رود؛ چرا که روایات بسیاری داریم که آنان لعب و بازی داشته‌اند و نمونه‌هایی از آن در پیش آمد. بسیاری از ادعاهای یاد شده در این فرازها، دلیلی ندارد و فتوایی است بدون پشتونه‌ی دلیل و سند معتبر.

بازی؛ دوای متکبر مغورو

البته مذمت و نکوهش بازی، به معنای حرمت آن نیست و این دو، هیچ رابطه‌ی لزومی با هم ندارد. برخی از حرکات جسمانی که در شرع حرمتی ندارد و در نزد مردم مذموم است، بسیاری از مشکلات روانی را برطرف می‌سازد. برای نمونه، انسان متکبر، ریاکار یا سالوس باز برای رفع مشکل خویش، بهتر است خم شود و دست‌ها و زانوهای خود را بر زمین نهاد و مسافتی را چهار دست و پا طی کند تا هم‌چون حیوانی شود و غرور وی بریزد. این عمل به خصوص برای کسانی که حتی حاضر نیستند نوک کفشهایشان بر زمین بیاید - تا چه رسد به پاهاشان - بیش‌تر لازم است؛ چرا که آنان بسیار خطرناک هستند؛ زیرا نه تنها حیوان، بلکه هیچ ملایکه‌ی الهی را در جیب خود جای نمی‌دهند.

حرمت مقید لهو، نه مطلق

شیخ انصاری علیه السلام در عبارات زیر مدعی است روایات و آیات

می‌نویسد:

فراوانی بر حرمت مطلق لهو وجود دارد. ما پیش از این گفتیم که این آیات و روایات محدود و مقید است و لهو و لغو را تنها برای اندکی از انسان‌ها نکوهش می‌کند. شیخ انصاری در رابطه با جواز کبوتربازی چنین

«ولا يبعد أن يكون القول بجواز خصوص هذا اللعب، وشنود القول بحرمة مع دعوى كثرة الروايات، بل الآيات على حرمة مطلق اللهو؛ لأجل النص على الجواز فيه في قوله عليه عَلَيْهِ الْكَوْنَى: «لا بأس بشهادة من يلعب بالحمام». واستدل في الرياض أيضاً - تبعاً للمهذب - على حرمة المسابقة وغير المنصوص على جوازه بغير عوض، بما دل على تحريم اللهو واللعب، قال: لكونها منه بلا تأمل. انتهى».^۱

بعید نیست اعتقاد به جایز بودن کبوتربازی و ندرت داشتن قول به حرمت آن، با وجود بسیاری از آیات و روایات بر حرمت مطلق لهو، به خاطر بودن نصی ویرژه بر جواز این بازی باشد، آن‌جا که حضرت عَلَيْهِ الْكَوْنَى می‌فرماید: شهادت کبوترباز پذیرفته است و ایرادی بر آن نیست. در «رياض» نیز به پیروی از «مهذب» بر حرمت هر مسابقه‌ای به‌جز مسابقاتی که بر جواز آن روایت آمده استدلال شده است؛ چرا که مطلق لهو و لعب تحريم شده و مسابقه‌ها نیز نوعی لعب و لهو است و این گفته آشکار است و نیازی به تأمل ندارد!

مرحوم شیخ انصاری در ادامه از روایاتی یاد می‌کند که بر حرمت لهو به آن استناد شده و ما همه‌ی آن را در جلد دوم کتاب «فقه غنا و

۱. المکاسب المحرمـة، ج ۲، ص ۴۲ - ۴۳.

موسیقی» مورد بررسی قرار داده‌ایم. خواننده‌ی محترم می‌تواند برای اگاهی بر تفسیر و تحلیل این روایات و نقد وارد بر استدلال به آن‌ها در حرمت لهو، به هر یک از آن روایات، در کتاب گفته‌شده مراجعه نماید.

شیخ گوید:

«والأخبار الظاهرة في حرمة اللهو كثيرة جداً. منها: ما تقدم من قوله عليه السلام في رواية تحف العقول: «وما يكون منه وفيه الفساد محضاً، ولا يكون منه ولا فيه شيء من وجوه الصلاح، فحرام تعليمه وتعلمه والعمل به، وأخذ الأجرة عليه».

ومنها: ما تقدم من رواية الأعمش، حيث عد في الكبائر الاستغلال بالملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء وضرب الأوّلار، فإن الملاهي جمع «الملاهي» مصدرأً، أو «الملاهي» وصفاً، لا «الملهاة» آلة، لأنّه لا يناسب التمثيل بالغناء. ونحوها - في عد الاستغلال بالملاهي من الكبائر - رواية العيون الواردة في الكبائر، وهي حسنة الصحيحة بل صحيحة». ^۱

توجه به حيث موجود در روایات

از روایاتی که شیخ بر حرمت لهو به آن استدلال نمود، روایت تحف العقول است که می‌فرماید: «چیزی که فساد محض داشته باشد و هیچ‌گونه فایده‌ای در آن نباشد، فرآگیری و آموزش و عمل به آن و گرفتن مزد بر آن، حرام است.»

پیش از این گفتیم که دقت فلسفی می‌گوید فساد محض در هستی

۱. المکاسب المحرمۃ، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴.

وجود ندارد و حتی زهر و سم مار نیز افزون بر کشنده بودن برای آدمی، فایده‌های بسیاری دارد؛ ولی با فرض وجود فساد محض با دید عرفی و عقلایی، موارد بسیار اندکی را می‌توان موضوع آن دانست و از جمله، امور لهوی چنین است و ما پیش از این گفتیم که لهو برای دوری مردم از تکبر و ادعاهای بی‌جا - همچون ادعای خدایی برخی مستکبران - لازم است.

هم‌چنین شیخ در این زمینه به روایت اعمش استدلال می‌کند. وی گفت: «منها: ما تقدّم من روایة الأعمش حيث عَدْ في الكبار: الاشتغال بالملاهي». باید توجه داشت که زیان روایت، با آن‌چه شیخ می‌گوید متفاوت است. روایت از اشتغال به معنای پر شدن وقت توسط لهو سخن می‌گوید و ما نیز گفتیم افراط و زیاده‌روی در هر کاری، هرچند گزاردن نماز باشد، ناپسند است. آن‌چه موجب شود که انسان از یاد خدا بازماند و انسان را از حق غافل گرداند، اشکال دارد و عقل نیز این امر را فهم می‌کند. این روایت به انجام امور و ورزش‌های مختلف - از جمله تیراندازی، بوکس و کاراته - ارتباطی ندارد. امور گفته شده، همه جایز است و خطری نیز ندارد و در باشگاه‌ها کسی به خاطر این ورزش‌ها نمی‌میرد، و حتی در بدلكاری که بدترین نوع ورزش است، در هر سال، چند نفری بیشتر دچار مشکل نمی‌گردند، اما چنین خطری در بزرگراه‌های کشور ما بسیار وجود دارد و کسی رانندگی را در آن تحریم نمی‌کند.

یاد دارم در دوران کودکی که به باشگاه می‌رفتم برخی از بوالهوس‌ها گوش خود را لای در می‌گذاشتند تا آن را بشکند و گوش آنان ورم بیاورد و آنان بدین‌گونه خود را کشته‌گیر معرفی کنند. آن‌چه اشکال

دارد، چنین کارهایی است؛ و گرنه حتی اگر گوش کشته‌گیری در مسابقه شکسته شود، ایرادی ندارد؛ چرا که صرف ضرر حرمت نمی‌آورد. برای نمونه، اگر انسان بیش از اندازه غذا بخورد، کالری بسیاری وارد بدن خواش می‌نماید و بیماری‌های گوناگونی را برای خود سبب می‌شود و این امر، اضرار به نفس است. اما کسی به حرمت پرخوری و افراط در خوردن فتوا نمی‌دهد. اگر کسی بگوید کشیدن سیگار حرام است، باید تنفس در هوای آلوده‌ی تهران را نیز حرام بشمرد. هم‌چنین خوردن آب قم نیز باید ایراد داشته باشد؛ چرا که اگر دستگاه‌های تصفیه هر بیست روز مشاهده شود، لجن و کثافات بسیاری از این آب می‌گیرد و ما هم آن را می‌خوریم. معده به شرایط متفاوت عادت می‌کند؛ گرچه هرچه خوارک صافی‌تری در آن ریخته شود بهتر است؛ ولی این‌گونه نیست که گمان شود این امور اضرار به نفس، و حرام است؛ چرا که وقتی سخن از حرمت چیزی می‌شود، باید دلیل محکم و بدون خدشه‌ای بتواند آن را ثابت کند و اسلام چنین در تشریع احکام، بر مسلمانان سخت نگرفته است.

توجه به اقران لهو

شيخ انصاري عليه السلام دليل زير را نيز برای اثبات حرمت لهو می‌آورد:
و منها: ما تقدم في روایات القمار في قوله عليه السلام: «كُلّ ما ألهي عن ذكر

الله فهو الميسر».

و منها: قوله عليه السلام في جواب من خرج في السفر يطلب الصيد بالبزة والصقور: «إِنَّمَا خَرَجَ فِي لَهُوَ، لَا يَقْصُرُ».

و منها: ما تقدم في روایة الغناء في حديث الرضا عليه السلام في جواب من

سأله عن السماع، فقال: «إِنَّ لِأَهْلِ الْحِجَارِ فِيهِ رَأْيًا، وَهُوَ فِي حِيَزِ اللَّهِ». وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الْأَكْثَرُ - فِي رَدِّ مِنْ زَعْمِ أَنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَخْصٌ فِي أَنْ يَقَالُ: جَئْنَاكُمْ جَئْنَاكُمُ الْخَ - «كَذَّبُوا، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَخَذَ لَهُواً لَأَتَحَدُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾ إِلَى آخر الآياتين.

وَمِنْهَا: مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ اللَّهَوْ مِنَ الْبَاطِلِ بِضَمِيمَةِ مَا يُظَهِّرُ مِنْهُ حَرْمَةُ الْبَاطِلِ، كَمَا تَقْدَمَ فِي رِوَايَاتِ الْغَنَاءِ.

فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: «كُلَّهُو الْمُؤْمِنُ مِنَ الْبَاطِلِ مَا خَلَّ ثَلَاثَةٍ: الْمَسَابِقَةُ، وَمَلَاعِبُ الرَّجُلِ أَهْلَهُ». الْخَ

وَفِي رِوَايَةِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَخِيهِ، قَالَ: «سَأْلَتِهِ عَنِ الْلَّعْبِ بِالْأَرْبَعَةِ عَشَرَ وَشَبِيهِهَا، قَالَ: لَا نَسْتَحِبُ شَيْئًا مِنَ الْلَّعْبِ غَيْرِ الرَّهَانِ وَالرَّمِيِّ». إِلَى غَيْرِ ذَلِكِ مَمَّا يَقْفَضُ عَلَيْهِ الْمُتَتَّبِعُ.

وَيُؤَيِّدُهُ أَنَّ حَرْمَةَ الْلَّعْبِ بِالْآلاتِ الْلَّهُو الظَّاهِرُ أَنَّهُ مِنْ حَيْثِ اللَّهُو، لَا مِنْ حَيْثِ خَصُوصِ الْآلةِ. فِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا مَاتَ آدَمَ شَمَّتْ بِهِ إِبْلِيسُ وَقَابِيلُ، فَاجْتَمَعُوا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَقَابِيلُ الْمَعَاذِفَ وَالْمَلَاهِيَ شَمَائِلَةً بِآدَمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلِيهِ السَّلَامِ، فَكُلَّهُ مَا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ الَّذِي يَتَلَذَّذُ بِهِ النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ مِنْ ذَلِكِ»، فَإِنَّ فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ الْمَنَاطِقَ هُوَ مَطْلُقُ التَّلَذُّذِ وَالتَّلَذُّذِ.

وَيُؤَيِّدُهُ مَا تَقْدَمَ مِنْ أَنَّ الْمَشْهُورَ حَرْمَةَ الْمَسَابِقَةِ عَلَى مَا عَدَا الْمَنْصُوصِ بِغَيْرِ عَوْضٍ، فَإِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ لَا وَجْهَ لِهِ عَدَا كُونَهُ لَهُواً وَإِنَّ لَمْ يَصْرِحُوا بِذَلِكَ عَدَا الْقَلِيلِ مِنْهُمْ، كَمَا تَقْدَمَ. نَعَمْ، صَرَّحَ الْعَالَمُ فِي التَّذَكُّرَ بِحَرْمَةِ الْمَسَابِقَةِ عَلَى جَمِيعِ الْمَلَاعِبِ كَمَا تَقْدَمَ نَقْلُ كَلامِهِ

فِي مَسَأَلَةِ الْقَمَارِ».١

١. المكاسب المحمرة، ج ٢، ص ٤٥ - ٤٦.

ما در مورد استدلال به روایت «جئنامک جئنامک»، گفتیم که گفتن این جمله از باب این که از شعایر کفر است، مورد اشکال می‌باشد، نه از باب لهو. هم‌چنین در روایت شماتت آدم علیہ السلام، آن‌چه مورد نهی است، شماتت حضرت آدم علیہ السلام است نه کارهای لهوی. در این ماجرا ابلیس و قابیل به تمسخر، شماتت و اهانت حضرت آدم علیہ السلام پرداختند و از معاف و ملاحتی در این باب استفاده نمودند، بدون آن که معاف و ملاحتی و استفاده از آلات لهو، خصوصیتی داشته باشد و چنان‌چه شماتت با اسباب دیگری نیز شکل می‌گرفت، باز حرمت در جای خود باقی بود.

شیخ در ادامه به معناشناسی لهو و اختلافی که در این زمینه وجود دارد، پرداخته و می‌گوید:

«هذا، ولكن الإشكال في معنى اللهو، فإنه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح والقاموس، فالظاهر أن القول بحرمة شاذ مخالف للمشهور والسيرة، فإن اللعب هي الحركة لا لغرض عقلائي، ولا خلاف ظاهراً في عدم حرمتة على الإطلاق. نعم، لو خص اللهو بما يكون عن بطر - وفسر بشدة الفرح - كان الأقوى تحريمته، ويدخل في ذلك الرقص والتصفيق، والضرب بالطشت بدل الدف، وكل ما يفيد فائدة آلات اللهو. ولو جعل مطلق الحركات التي لا يتعلّق بها غرض عقلائي مع انبعاثها عن القوى الشهوية، ففي حرمتة تردد». ^۱

- در معنای لهو اختلاف است و چنان‌چه لهو به معنای مطلق بازی باشد - همان‌گونه که دو کتاب «صحاح اللغة» و «قاموس اللغة» چنین

۱. المکاسب المحرمـة، ج ۲، ص ۴۷.

گفته‌اند - حکم به حرمت آن شاذ و مخالف با نظرگاه مشهور فقیهان و سیره است؛ چرا که لعب و بازی، حرکتی است که غایتی عقلایی ندارد و بر حرام نبودن آن به صورت مطلق اختلافی نیست. اما در صورتی که لهو به معنای «بطر» و شادی بسیار زیاد باشد، قول قوی تر حرمت آن است. در این صورت، بطر در برگیرنده‌ی رقص، تصفیق و سوت زدن و نیز زدن به تشت به جای دف و هرچه که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد، هست. البته اگر لهو به معنای مطلق حرکاتی باشد که غرض عقلایی برآن تعلق نگیرد و از قوای شهوانی برانگیخته شده باشد، در حرمت آن تردید است.

«واعلم أَنَّ هنَا عنوانين آخرين: «اللَّعْبُ» و «اللَّغُو». أَمّا اللَّعْبُ، فقد عرفت أَنَّ ظاهر بعض ترادفهمَا، ولكن مقتضى تعاطفهمَا في غير موضع من الْكِتَابِ الْعَزِيزِ تغايرُهُمَا. ولعلَّهُمَا من قبيلِ الفقير والمسكين إِذَا اجتمعَا افتقرا، وَإِذَا افترقا اجتمعا. ولعلَّ اللَّعْبَ يشمل مثل حركات الأطفال الغير المنبعثة عن القوى الشهوية، واللهو ما تلتَّدُّ به النفس، وينبعُ عن القوى الشهوية. وقد ذكر غير واحد أَنَّ قوله تعالى: ﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعْبٌ وَهُوَ وَزِينَةٌ﴾ الآية، بيان ملاذ الدنيا على ترتيب تدرّجه في العمر، وقد جعلوا لكلّ واحد منها ثمان سنين. وكيف كان، فلم أجد من أفتى بحرمة اللعب عدا الحلي على ما عرفت من كلامه، ولعله ي يريد اللهو، وإلا فالأقوى الكراهة.»^۱

دو عنوان دیگر در اینجا وجود دارد و آن، دو اصطلاح «لَعْبُ» و

۱. المکاسب المحرمۃ، ج ۲، ص ۴۷ - ۴۸.

«لغو» است. برخی می‌پندارند لعب و لهو متراծ هستند؛ اما عطف آن در چند آیه از قرآن کریم، دلیل بر تغایر آن دو است.

شاید لعب و لهو مانند فقیر و مسکین باشد که چون با هم آیند، دو معنای جدآگانه دارند و آن گاه که به صورت جدا ذکر می‌شوند، با هم متراծ بوده و هر یک معنای دیگری را می‌رسانند.

شاید لعب به همانند حرکات کودکان گفته شود که از قوه‌ی شهوانی سرچشمۀ نمی‌گیرد و لهو هر چیزی است که نفس از آن لذت می‌برد و از قوای شهوانی برانگیخته می‌شود که در قرآن کریم بسیار آمده و نمونه‌ای از آن، آیه‌ی شریفه‌ی «همانا زندگی دنیا لعب، لهو و زینت است» می‌باشد. این آیه با توجه به دوره‌های مختلف عمر است و برخی برای هر دوره‌ای هشت سال قرار داده‌اند.

در هر حال، من غیر از علامه‌ی حلى^{علی‌الله} عالمی دیگر را نیافتم که به حرمت لعب حکم دهد و شاید مراد وی از لعب، همان لهو باشد. می‌توان گفت، قول قوی‌تر کراحت لعب است.

دخالت نداشتن شهوت در لهو

در کلام شیخ^{علی‌الله} با همه‌ی عظمتی که ایشان در فقه دارد، کلماتی چون «علّ»، «اقوی» و مانند آن بسیار دیده می‌شود که شایسته‌ی فقیه محققی چون ایشان نیست. همچنین در مبانی استنباطی وی، معنای لهو مشخص نیست. ایشان تراծ و اژگان را محال نمی‌داند و ما نقد این دیدگاه را در دیگر کتاب‌های خود آورده‌ایم. البته این از محاسن جناب شیخ^{علی‌الله} است که هر جا مسئله‌ای را نمی‌داند، بدون غرور علمی، از

وازههایی مشابه «لعل» استفاده می‌کند. ایشان احتمال می‌دهد لعب، حرکاتی را گویند که از شهوت برخیزد؛ ولی «لهو» برای موارد برآمده از شهوت است. اما باید گفت این احتمال درست نیست؛ چرا که اگر این گونه باشد، بزرگسالان نباید بازی داشته باشند؛ در حالی که نه تنها لعب، مخصوص بچه‌ها نیست، بلکه ملاعبة و بازی با همسر برای بزرگسالان است. کودکان بازی نمی‌کنند، بلکه تنها سرگرم هستند.

اگر از مرحوم شیخ پرسیده شود این سخنان چه مستندی دارد، وی گوید: «وقد ذكر غير واحد؛ بسيارى گفته اندو ما نيز آن را احتمال داده ايم.

جناب شیخ درباره‌ی لغو، چنین می‌گوید:

«وَأَمّا اللَّغُو، فَإِنْ جَعَلْتُ مَرَادِفَ الْلَّهِ - كَمَا يَظْهُرُ مِنْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ -

كَانَ فِي حُكْمِهِ. فَفِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَنْ أَبِي الْحَسْنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ السَّمَاعَ فِي حَيْزِ اللَّهِ وَالْبَاطِلِ، أَمَا سَمِعْتَ

قُولَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغُو مَرُوا كِرَاماً ﴾ .

ونحوها رواية أبي أبي أيوب حيث أراد باللغو الغباء مستشهاداً بالأية.

وإن أريد به مطلق الحركات اللاغية، فالأقوى فيها الكراهة.

وفي رواية أبي خالد الكابلي، عن سيد الساجدين علیہما السلام، تفسير

الذنوب التي تهتك العصم بـ«شرب الخمر، واللعب بالقمار، وتعاطي

ما يضحك الناس من اللغو والمزاح، وذكر عيوب الناس».

وفي وصيّة النبي ﷺ لأبي ذر رضي الله عنه: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَتَكَلَّمُ

بِالْكَلْمَةِ فَيُضْحِكُ النَّاسَ فَيَهُوِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»!

در مورد لغو باید گفت: اگر لغو به معنای لھو باشد - همان طور که از برخی روایات به دست می آید - در این صورت، حکم لھو را دارد و چنان‌چه لھو حرام باشد، لغو نیز حرام است.

روایت امام رضا علیه السلام تراویف معنای لغو و لھو را می‌رساند؛ چرا که امام علیه السلام نخست سمع را در زمرة لھو و باطل بر می‌شمرد و سپس به آیه‌ی «وَإِذَا مَرُوا بِالْغَوْ مَرُوا كِرَاماً» استدلال می‌کند.
بله، اگر لغو، مطلق حرکات خالی از غرض باشد، قول قوی‌تر، کراحت آن است.

نقد نظرگاه شیخ علیه السلام در حرمت لھو بطری و شادمانی

باید توجه داشت شیخ انصاری علیه السلام نخست حرمت لھو را به نقل از فقیهان می‌آورد و چنین نیست که نظرگاه خویش را به صورت صریح بیان دارد. وی حتی در نقل ادله نیز از خود استدلالی را ارایه نمی‌دهد.

جناب شیخ علیه السلام - که در فقه، هم‌چون حافظ در شعر، و رستم در قدرت، و ابن‌سینا در فلسفه است و قیاس فقیهان دیگر با ایشان قیاس مع‌الفارق است - در باب لھو و لعب، تحقیقی جامع نداشته و در نتیجه فتوایی نیز ارایه نمی‌دهد.
این شیخ همان است که در بحث معاطات، بدون استدلال به آیه یا روایتی، چنان بحث می‌کند که همه را به حیرت وا می‌دارد و آدمی را به یاد این شعر فردوسی می‌اندازد:

تھمن یلی بود در سیستان
که من گردمش رستم داستان
با این تفاوت که رستم پیش از این نیز تھمن سیستان بود، اما
معاطات بدون پیشینه و با دستان مرحوم شیخ چنین عظمت یافت.

لعب

شیخ علیه السلام که چنین چیره دست در معاطات سخن می‌گوید، به باب لهو و

که می‌رسد، تنها به آوردن نظرگاه دیگران بستنده می‌کند و از خود سخنی نمی‌گوید.

در هر حال، شیخ انصاری علیه السلام نتوانست حرمت مطلق لهو یا لعب یا لغو را ثابت کند. البته گوش‌ها چنان آلوده شده است که دیگر هم‌چون سابق نیست که اگر کسی چیزی شنید، تکانی شدید بخورد. اگر مطلق لعب و لهو حرام باشد، بسیاری باید از جای خود برنخیزند و به تعبیر دیگر باید بمیرند.

متأسفانه مرحوم شیخ علیه السلام کلام خود را با بیان چند احتمال پی می‌گیرد و به صورت صریح، گزاره‌ای علمی و روشن را بیان نمی‌دارد. مشکلی که در رساله‌های عملیه و استفتاءات نیز دیده می‌شود. وقتی مرجع تقلید و حاکم دینی، پاسخ مسئله‌ای را با احتمال پیش می‌برد، فردی عادی چگونه می‌تواند نسبت به آن آگاهی یابد. عبارت مرحوم شیخ نیز در این مسئله این‌گونه است و می‌فرماید: «هذا، ولكن الاشكال في معنى الله، فإنه إن أريده... فالظاهر...» و خلاصه، سخن و رأی نهایی خویش را این‌گونه ارایه می‌کند.

جناب شیخ علیه السلام در این عبارات می‌گوید: اگر لهو به بطر اختصاص یابد، قول قوی‌تر تحریم آن است. بطر، شدت شادی را گویند؛ اما دلیلی برای حرمت بطر و خوشامد بسیار نمی‌آورد و چنین فتاوایی در همان مسیری است که کامیابی را از مسلمانان گرفته و آنان را به غمباری و انزوا مبتلا نموده است.

شدت شادی و فرح در نماز، بوییدن گل، دیدن برادری که در غربت بوده است بعد از سالیان بسیار، غش نمودن پای ضریح امام رضا^ع از خوشحالی درک محضر آن حضرت علی^ع همه نوعی بطر است؛ اما هیچ یک ایرادی ندارد. مگر در روایت نیست که حضرت ابراهیم علی^ع وقتی صدایی که به زیبایی می‌گفت: «سبوح قدوس، ربنا و رب الملائكة والروح» شنید، چنان برای او خوشایند بود که نیمی از گوسفندان خود را برای دوباره گفتن آن بخشید. البته خوشامدی در صورتی که با احتمال ضرر شدید همراه شود، باید از آن پرهیز نمود. مثل این‌که دادن خبر خوشی به کسی موجب سکته‌ی وی می‌شود و اگر کسی از آن آگاه باشد و چنین نماید، کار وی حرام است.

چه بسیار اموری است که خوشایند چشم یا شامه یا دیگر حواس است. دین به استعمال عطر و بهداشت و نظافت، سفارش بسیار دارد و همه نیز خوشایند نفس است؛ در حالی که هیچ یک حرام نیست. البته لهوی که انسان را از یاد خدا باز دارد و مصدق «یصدّون عن ذکر الله» در مرتبه‌ی شدید آن باشد، اشکال دارد؛ و گرنه بسیاری از افعال افراد عادی، با غفلت همراه است و چه بسا که درس فقه و اصول یا عرفان و توحید نیز موردی از «یصدّون عن ذکر الله» باشد.

مرحوم شیخ، دلیل غفلت‌آوری و لذت‌بری و خوشایندی و نیز دلیل‌های نقلی را بر حرمت رقص و شادمانی ذکر می‌کند؛ ولی تحلیل این دلایل، نادرستی هریک را به دست می‌دهد؛ تحلیل‌هایی که به تفصیل، در کتاب هفت جلدی «فقه غنا و موسیقی» آمده است.

متأسفانه مرحوم شیخ در این بحث رویکردی نقلی دارد تا تحقیقی؛ به این معنا که به نقل آرا و نظرات دیگران بسته می‌کند. البته حادثه‌ی جانسوز کربلا و در تقيه و غربت بودن شیعه و بهویژه عالمان آن و نیز غرق معنویت و سرور حاصل از آن و سیر در عالم تجردی، جایی برای ارایه‌ی طرح‌های شاد زیستن و شادمانی باقی نگذاشته بود و عالمان دینی به همین جهت، از این مسایل با سرعت گذر می‌کرده‌اند.

شادمانی هرچند زیاد باشد، در صورتی که برآمده از مرزهای شرعی و در چارچوب احکام دینی باشد، اشکالی ندارد. انزال منی نیز خوشی بسیار به همراه دارد و گاهی برخی را از هوش می‌برد. کسی که شدت نیروی جنسی دارد و حالت رخوت و سستی پیدا نمی‌کند، حالت بسیار خوشی در انزال دارد؛ به‌گونه‌ای که عالم را در خود غرق می‌بیند. این که می‌گویند وقتی مردی در بهشت انزال می‌شود، سرمستی آن تا چهل سال بعد برای وی وجود دارد و هر بار انزال نیز تا چهل سال یا بیشتر به طول می‌انجامد و خوشی را به خوشی خود می‌افزایند، همه بر این امر دلالت دارد که خوشی - و حتی خوشی بسیار - در اصل خود ایرادی ندارد و آنان که برخی از خوشی‌ها را ندارند، ناقص هستند. پیامبر اکرم ﷺ از کسانی است که در جهت کامیابی و سرمستی، مانند دیگر جهات، کامل بوده و مقام جمعی را داشته است؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ خود می‌فرماید قدرت چهل مرد را در وجود خویش دارد. به عکس، بسیاری هستند که با آن که سایش و ریزش دارند، خوشایند چندانی ندارند و شاید حتی خوشی انزال را به‌خوبی متوجه نشوند.

جناب شیخ لهم، اموری همچون رقص، کف زدن، به تشت زدن به جای دف و مانند آن را، به سبب خوشی فراوانی که دارد، ممنوع می‌شمرد ابر اساس این معیار، هر چیزی که فایده‌ی آلات لهو را داشته باشد - و برای نمونه چنانچه کسی از فرزند خود نیز لذت ببرد یا در چرخ و فلك نشیند و یا دستگاه‌های بازی امروزی نشیند و هیجان و شادی بسیار ببیند - اشکال دارد.

شیخ لهم حرمت غنا را تنها در لهو بودن آن دید و در لهو نیز دلیلی برای حرمت مطلق لهو ارایه نکرد و در نهایت، لهو را مکروه دانست و تنها چیزی که آن را اقوی دانست، حرمت لھوی است که بطری باشد و رقص را نیز از این جهت، حرام شمرد. وی در باب غنا نیز گفت: دلیلی بر حرمت غنا، از آن جهت که غناست، وجود ندارد و در نتیجه، در نظر شیخ لهم تنها غنایی حرام است که بطری باشد، نه غیر آن.

بر اساس دیدگاه شیخ انصاری، هم بسیاری از بازی‌های امروزی و هم پخش برخی از موسیقی‌های صدا و سیما - اعم از نا و نواها تا موسیقی متن فیلم‌ها - حرام است؛ چرا که برای مردم خوشامد فراوانی دارد.

شایان ذکر است، فقهه جناب شیخ لهم بسیار محققانه است و ما ایشان را سلطان فقها می‌دانیم، ولی زمانه‌ی ایشان فرصت و مجالی برای شناخت موضوعات فقهی به وی نداده است. برای نمونه، ایشان دانش موسیقی را نمی‌دانند؛ چنان‌که در برخی از مسایل ریاضی نیز اشتباهاتی دارند. البته احتمال دیگری نیز هست و آن این‌که این نابغه‌ی فقه، در زمان خود به دلایل گوناگون نمی‌توانسته است نظر نهایی خویش را با صراحة

لَعْب و بازی

برخی از فقیهان، موسیقی و رقص و شادمانی‌های دیگر را از باب لَعْب بودن آن، حرام دانسته‌اند. ما در اینجا، به بررسی حکم «بازی» می‌پردازیم و اصل جواز آن را ثابت می‌نماییم.

خيال، مبدء بعيد لعب است. چينش کار در آن، چنین است که فرد انجام کاري را اراده می‌کند و شوق در او ايجاد می‌شود و اين کرده خوشابند اوست و می‌خواهد آن را پديدار سازد. لُعبه، لعاب، لعب همه از

بيان دارد؛ از اين رو، برای نمونه بحث لهورا با «علّ» و «يؤيد»‌هاي بسيار و نقل كلمات ديگر فقيهان پي مي‌گيرد؛ وگرنه چنین تردیدهایی از مثل جناب شيخ به دور است. اشكالات ياد شده نيز به جناب شيخ وارد نیست؛ بلکه کلام ايشان است که نقد شده است و آن نيز معلول جامعه‌ی آن زمان می‌باشد. عظمت جناب شيخ، همواره محفوظ است؛ اما عظمت ايشان به اين نیست که کلام نادرست ايشان چشم‌بسته، درست دانسته شود. ما وارت گذشتگان هستيم، اما نه به اين معنا که نقايص آنان جبران نشود. مثل آثار باستانی که ما برای جلوگيري از تخريب آن، در مرمت و نگهداري آن تلاش می‌كنيم و آن را به حال خود رها نمي‌سازيم تا ويران گردد. البته با اين تفاوت که اهميت آثار باستانی، به ماندگاري بيشتر گذشته‌ی آن است؛ اما كلمات گذشتگان به ترميم و بازسازی آن است، نه ماندگاري دست نخورده‌ی گذشته‌ی آن، که چنین پنداري ارجاع و تعصب است.

یک باب است. لعب، آب دهان کودک است که به هنگام خواب، از گوشه‌ی دهان وی جاری می‌شود. کودک وقتی به بازی مشغول می‌شود این چنین است و از او کار می‌ریزد. او قوه‌ای تخیلی در اندیشه و شوق متر اکمی در وجود دارد که تنها می‌خواهد لذت ببرد و از کرده‌ی خود خوشایندی داشته باشد. کرده‌ای که در چنین مرتبه‌ای پدیدار می‌شود، «بازی» و «لعبة» نام دارد. البته خوش‌آمدن، غیر از شهوت است؛ چرا که خوش‌آمدن، از میل بوده و شهوت، امری متمایز از میل است.

وقتی طفل آجرها را روی هم می‌چیند، بر جی سی طبقه را که در نهاد خویش دارد، این‌گونه بیاده می‌کند. وی به گاه بزرگ‌سالی خویش نیز همین کار را ادامه می‌دهد. کودکی که همواره در این فکر است که دوست خود را بزنند یا حیوانی را بکشد، وقتی که بزرگ شود، به سلاخی و قصابی رو می‌آورد و دوست دارد روزی ده‌ها گوسفند را سر ببرد و هر روز نیم کیلو گوشت کبابی را بخورد. چنین افرادی غرق در تخیل و شوق حاصل از آن هستند و در نهایت نیز مباشر انجام آن کار می‌شوند و ندای «المأمور معذور» سر می‌دهند.

لعبة از دیدگاه قرآن کریم

در پژوهش واژگانی این لغت از دیدگاه قرآن کریم، آن‌چه مهم است چگونگی رویکرد این کتاب آسمانی به آن می‌باشد. آیا قرآن کریم لعب را نکوهش نموده و آن را حرام دانسته است؟ در قرآن کریم، لعب به خودی خود، امری مستحسن و نیکوست، برخلاف لغو.

بازی منافقانه و فرآگیر

۱- «وَلَئِنْ سَأَلْتُهُمْ لَيُقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ»!

- آگر از آن‌ها (منافقان) بپرسی (که چرا به سخریه می‌گیرید)، پاسخ می‌دهند: ما همواره به بازی می‌گذرانیم.

باید دقت داشت که منافقان در مقام دفاع از خود سخن می‌گویند و چنان‌چه بازی امری بسیار نکوهیده بود، آنان هرگز راضی نمی‌شدند از چنین وصفی برای خود استفاده کنند. هم‌چنین میان «نلعلب» با «نخوض و نلعلب» تفاوت بسیار است. فرو رفتن در بازی و غرق شدن در آن، به این معناست که کسی در تمام شباهه‌روز یا در اندیشه‌ی بازی باشد و یا به بازی بپردازد. چنین اراده‌ای بسیار سست، ضعیف و میان‌تهی است. با آمدن «نخوض و نلعلب» رنگ می‌بازد؛ چراکه نفس‌بازی و شادی، امری شایسته است و آنان که روحیه‌ای شاد ندارند، مشکل روحی و روانی دارند؛ هر چند سالخورده و پیر باشند.

البته شاد زیستن همیشگی و غفلت‌زا نیز بد و نفاق‌آور است و در غنا و موسیقی نیز این اشتغال دائمی به آن است که آسیب‌زا و نکوهیده است و سبب بروز مشکلات روحی و روانی می‌شود؛ همان‌طور که افراد بیگانه از این معانی نیز دچار همین مشکل هستند. در این آیه می‌فرماید: آگر از آنان بپرسی، در پاسخ خواهند گفت: همانا ما در سرگرمی فرو می‌رویم و بازی می‌کنیم. حال، آگر «نخوض» برداشته شود و تنها به



«نلعت» حصر توجه شود، مذمتی که آیه در مقام بیان آن است، به دست نمی‌آید. این امر در دو آیه‌ی بعد نیز وجود دارد.

۲- ﴿فَذَرُوهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾^۱.

- آنان را به حال خود رها کن تا در دنیای خویش فرو روند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده بوردن، بینند.

در این آیه‌ی شریقه، «یخوضوا» با «یلعبوا» آمده است که اشتغال دائمی را می‌رساند؛ و گرنه «یلعبوا» به تنها بی مذمتی ندارد.

۳- ﴿قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲.

- بگو: فقط خدا، سپس آنان را رها ساز تا در فرو رفتن خود، به بازی گرایند.

در این آیه نیز «خوض» در لعب است که نکوشش شده است و «یلعبون» به تنها بی مورد نظر نیست. همان‌گونه که گذشت، لعب از لعب است و لعب، آبی است که از دهان کودک به هنگام خواب خارج می‌شود. بازی نیز لیز است و باید مراقب بود تا به خوض و افراط نرسد؛ همان‌گونه که تعریط آن نیز زیان‌بار است.

اگر در این آیات، لعب برخوض پیشی داشت، آن‌گاه می‌گفتیم لعب از مبادی مذموم است؛ اما در همه‌ی این موارد، «خوض» بر آن مقدم شده است. «خوض»، امری مذموم است و غفلت و دوری از خدا را سبب می‌شود؛ ولی چنان‌چه بازی‌ها به گونه‌ای باشد که تقرب بیاورد،

۱- زخرف / ۸۳

۲- انعام / ۹۱

مستحسن است؛ چنانکه در عنوان بازی کودکانه از آن سخن خواهیم

گفت. آیات بعد نیز از افراط در بازی پرهیز می‌دهد.

۴- ﴿أَوَّلَمْ أَهُلُ الْقُرْبَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأُسْنَا ضَحَىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱.

- آیا اهل شهربازی از اینکه روزی خشم ما به سراغ آنان آید و آنان به

بازی سرگرم باشند، این من هستند؟

گروه یاد شده، چنان سرگرم بازی بوده‌اند که پیش‌درآمد‌های عذاب و نزدیک شدن آن را فهم نمی‌کرده‌اند.

۵- ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٌ إِلَّا اسْتَمْعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲.

- هیچ ذکر و پندی از ناحیه‌ی پروردگارشان نیامد، جزاً این که آن را

شنیدند؛ در حالی که به بازی مشغول بودند.

این آیه نیز کثرت بازی و غفلت آنان را می‌رساند و آن را تقبیح می‌کند.

بازی شگاکانه

۶- ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍ يَلْعَبُونَ﴾^۳.

- بلکه آنان که در شک، به بازی مشغول هستند.

بازی اهل دنیا معلول شک است. بازی آنان در انکار خدا و حقیقت، مقام گرفته است. بازی این گروه، صرف بازی از آن جهت که بازی است نمی‌باشد، بلکه آنان با انکار حق، به بازی می‌پرداختند.

۱- اعراف / ۹۸

۲- انبیاء / ۲

۳- دخان / ۹

برای روشن شدن بازی‌ای که با نوعی شک و انکار و بلکه لجاجت همراه است، می‌توان به برخی از جوانان بالا شهر تهران مثال زد. در خیابان‌های آن محله‌ها، گاه جوانانی دیده می‌شوند که از فضای انقلاب دور شده‌اند. آنان سگی را در بغل دارند و چنان‌چه یکی از روحانیان را ببینند، به وی می‌گویند: حاج آقا، من سگ‌بازی می‌کنم؛ به این معنا که لج‌بازی می‌کنم. در گذشته، برخی از جوانان سگ داشتند، ولی لجاجت نمی‌کردند؛ اما برخی از جوانان امروز، از باب انکار و لج‌بازی چنین بازی‌هایی را پیشه می‌کنند. جوانانی که باید روحانی را هم‌چون پدر خویش ملجم و مأواهی برای خود بدانند؛ به ویژه آنکه جامعه‌ی ایران جامعه‌ای جوان است؛ هم‌چون کشور راپن که روزی جوان بود و امروز پیر به شمار می‌رود؛ ولی آنچه که جوانان دیروز در توان داشته‌اند، انجام داده‌اند، از همین رو توانسته‌اند بسیاری از قله‌ها را فتح کنند. ما نیز باید از این نیروی نهفته‌ی جوانان امروز، برای اعتلای کشور اسلامی خویش و فتح بلندترین قله‌های فیروزی و کمال بیشترین استفاده را ببریم و چنین نباشد که این نیرو در لجاجت با نیروهای ایمانی هزینه شود و هرز رود. کریمه‌ی یاد شده، با دیدی روان‌شناسی می‌فرماید: برخی شک خود را با بازی ظاهر می‌سازند.

بازی کودکانه

۷- ﴿أَرْسِلْنَا مَعَنَا غَدَّاً يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱.

-برادران یوسف به پدر عرض داشتند: یوسف را برای فردا با ما همراه کن تا با خوشی و فداخی بخورد و بیاشامد و بازی کند و البته ما او را نگاهبان هستیم.

برادران با آن که پیشنهاد بازی یوسف -که پیامبری معصوم است -را به یعقوب ﷺ دادند، وی که از پیامبران بزرگ الهی است، نگفت چرا به یوسف که فردی معصوم است، نسبت بازی می‌دهید.
البته بازی به کودک اختصاص دارد و مقتضای کودکی حضرت یوسف ﷺ است که بازی کند؛ اما اطفارهای کودکانه برای بزرگسالان مناسب نیست. این آیه، بازی را برای کودکی چون حضرت یوسف ﷺ از زبان برادران وی و با تأیید حضرت یعقوب ﷺ، نیکویی و حسن می‌داند و برادران، خواهان آن می‌شوند که یوسف ﷺ را برای بازی و تفریح بیرون برنند.

از مشکلات کنونی مردم جهان، کوچکی منازل مسکونی و تجمع و تراکم جمعیت در محیط‌های کوچک است که موجب بروز مشکلات روانی برای افراد گردیده است؛ چرا که آنان در اطراف خود تنها دیوارهایی بلند را می‌بینند. دیوارهایی که بسته بودن را تداعی می‌کند و تأثیر روانی بدی بر جای می‌گذارد. در این آیه اگرچه نیت برادران، خالی از غرض سوء نیست، اما امر لازم و مناسبی را بهانه قرار می‌دهند و آن، لزوم بیرون شدن حضرت یوسف ﷺ و تعریح نمودن وی در صحر است.

چنین نیست که آیه‌ی شریفه از مذموم نبودن درخواست برادران ساكت باشد، بلکه آن را امری مستحسن و عقلایی می‌شمرد. نطاق کلام

نیز عاقلانه است؛ زیرا بازی، بخشی از وجود بچه‌هاست و آنان که کودک خود را با «تکان نخور» و «بنشین» می‌نشانند و نمی‌گذارند تحرکی داشته باشد، بسیار اشتباه می‌کنند. البته بازی نباید به شیطنت تبدیل شود؛ زیرا شیطنت، ایجاد مزاحمت برای اعضای خانه است.

یادآوری می‌شود ما در مقام بیان حکم شرعی لعب نیستیم و تنها حسن و قبح آن را بیان می‌کنیم. از این آیات الهی دریافت می‌شود: در مواردی که «لعب» به تنها یابد آمده است، بازی مذموم نیست و حتی در این آیه، از حسن آن سخن گفته شد.

حوزه‌های علمیه باید بتوانند بازی‌هایی سالم را برای رده‌های مختلف سنی طراحی نمایند و چنین نباشد که بدون مدارک و متون شرعی، هرگونه تفریح و نقاشی و ساخت عروسک را حرام بدانند.

بازی کودکی و لهو بزرگی

۸- ﴿فَوْلُ يَوْمَنِ الْمُكَدَّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾^۱

- امروز وای بر دروغ پردازان. کسانی که در فرو رفتن خویش به بازی سرگرم‌اند و همواره غافل هستند.

۹- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَهُنُّ﴾^۲

- زندگی دنیا جز بازی و لهو نیست.

پیشی داشتن لعب بر لهو، این نکته را می‌رساند که لعب در سال‌های ابتدایی و دوران کودکی و نوجوانی و لهو برای دوره‌ی بزرگ‌سالی انسان است و به عبارت دیگر، دوران کودکی لعب، و دوران

۱- طور / ۱۱ - ۱۲ .

۲- انعام / ۳۲ .

پدری یا مادری افراد، دوره‌ی لهو و اشتغال آنان است. لهو، انسان را از چیزی باز می‌دارد؛ ولی لعب چنین معنایی را به صورت لزومی نمی‌رساند؛ چراکه لعب، اقتضای دوره‌ی کودکی است و کودکی که بچگی نمی‌کند، بیمار و نیازمند درمان است و باید به فکر درمان او بود؛ در غیر این صورت، در بزرگسالی به مشکلات اخلاقی گرفتار می‌گردد.

بازی؛ خمیره‌ی ناسوت

۱۰- ﴿ اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَعْبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ .

- بدانید که زندگی دنیایی لعب، لهو و زینت و آرایش، تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان است. خداوند کریم دنیا را بر لعب و لهو و زینت به آفرینش رسانده و چنین ساختاری مذمت و عیب آن دانسته نمی‌شود. البته لهو، لعب، زینت، تفاخر و دیگر صفاتی که برای دنیا آمده است، همه در مقام بیان اقتضای دنیاست که چون به خوض تبدیل شود، از آن مذمت شده است و می‌تواند در برابر، سبب کمال نیز شود؛ از این رو، دنیا به خودی خود مذموم نیست و تنها اقتضای مذمت برای آن هست و تا این اقتضا فعالیت نیابد، کمال به شمار می‌آید.

بازی با دین

۱۱- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُرُواً وَلَعِباً

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارُ أَوْلَاءُهُمْ^۱.

- ای گروه گروندگان به ایمان، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند، آنانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و همچنین کافران را دوستدار و ولی خود بر نگزینید.

متعلق بازی در این آیه‌ی شریفه، دنیا نیست؛ بلکه دین است و دین را به بازی گرفتن، غیر از نفس بازی است و آنچه که مورد نهی و مذمت قرار گرفته، بازی با آموزه‌های دینی است و خرده‌ای بر بازی، از آن جهت که بازی است، گرفته نمی‌شود.

بازی با شعایر دینی

۱۲ - «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُواً وَلَعِباً»^۲.

- چون شما را به نماز بانگ دهنده و به آن خوانده شویل، آن را به سخریه و بازی می‌گیرند.

«لعب» در کنار «هزوا» آمده و متعلق آن نماز است و نماز و اعتقادات و باورها و ارزش‌های دینی را به بازی گرفتن، غیر از بازی و سرگرمی رایج است. قرآن کریم در هیچ موردی اصل بازی را مذمت نکرده است؛ بلکه در مواردی، آن را برای کودکان نیک می‌شمرد؛ هر چند آن کودک، فرزند پیامبر باشد، یا خود روزی به نبوت برانگیخته گردد.

تفاوت میان بازی و بازیگری

۱۳ - «وَمَا حَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنُهُمَا لَا يَعْبَرُ»^۳.

- آسمان، زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد را به بازی نیافریده‌ایم.

۱- مائده / ۵۷

۲- مائده / ۵۸

۳- انبیاء / ۱۶

خداوند در این آیه می‌فرماید: ما آسمان و زمین را به لعب نیافریدیم. این در حالی است که در آیات پیش، گذشت که «دنیا لعب و لهو است» و باید دید میان این دو گزاره‌ی به ظاهر متناقض، چگونه می‌توان جمع نمود؟ در پاسخ این اشکال باید گفت: لعب، امری و رای لاعب (بازی‌کننده) است. برای مثال، خواننده به کسی می‌گویند که خوانندگی پیشه‌ی وی باشد، نه این‌که تنها چند بار بخواند. «لعب» اسم مصدر و امری مجرد است، ولی «لاعب» اشتغال دائمی به بازی را می‌رساند و در حقیقت، لاعب همان کسی است که خوض در لعب و افراط در آن دارد و خداوند از آن منزه است.

نتیجه‌ی بحث

بررسی این آیات به دست داد که لعب، امری مذموم نیست و بازی و کامیابی از آن، اشکال ندارد و گاه پسندیده است و حوزه‌های علمی نیز نباید از انواع ورزش‌های مفید و نشاط آور و فرح‌انگیز خالی باشد. لعب بد نیست؛ بلکه نیکوست و شأن عالم این است که «لعاد» داشته باشد و لیز باشد؛ چرا که ﴿وَلَوْ كُثِرَ فَطَآَ غَلِيظَ الْقُلُبِ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱؛ (ای پیامبر، چنان‌چه تندخوا و سخت‌گیر باشی، از تو دوری می‌جویند). کسانی که چنین هستند، کمبودهای درونی دارند که می‌خواهند آن را باگرفتن خود، جبران کنند؛ و گرنه طلایی را که پاک است، چه حاجت به خاک است. البته لعب‌هایی که خوبی و اشتغال دائمی می‌شود یا باورها و ارزش‌های دینی را به بازی و ریشخند می‌گیرد، نکوهش شده است و غیر از این موارد، دلیلی بر حرمت ندارد.

لعله از نظرگاه روایات

تخلیه‌ی انرژی کودکانه

۱ - «عن أبي عبد الله عَلِيِّ اللَّهِ قَالَ: دع ابنك يلعب سبع سنين، والزمه نفسك سبع سنين، فإن أفلح وإنْ لَا فَإِنَّهُ مِنْ لَا خَيْرٍ فِيهِ»^۱.

- امام صادق عَلِيِّ اللَّهِ می فرماید: کودک خویش را تا هفت سالگی آزاد گذار تا بازی کند و هفت سال دیگر نیز مراقب وی باش. چنان‌چه رستگار شد، که سعادت برای اوست؛ و گرنه خیری در او نیست.

حضرت امام صادق عَلِيِّ اللَّهِ هماهنگ با آموزه‌های قرآن کریم - که بازی را برای کودک لازم می‌داند و نمونه‌ای از آن، که در حکایت برادران یوسف آمد - می‌فرماید: باید اجازه داد کودک تا هفت سالگی بازی کند تا خود را تخلیه نماید.

متأسفانه زندگی‌های امروزه به گونه‌ای شده است که کودک تا هفت سالگی نمی‌تواند بازی کند؛ از این رو، انرژی نهفته شده‌ی درون خود را به گونه‌ای ناصواب، در سنین بالاتر تخلیه می‌کند. توصیه‌ی حضرت در دوره‌ی دوم، مراقبت از کودک است؛ چراکه شاکله و ساختار وجودی وی در این دوران شکل می‌گیرد و فلاخ و رستگاری او در این زمان رقم می‌خورد. این روایت نیز بازی را امری نیکو می‌داند.

بازی و خنده با کودک

۲ - «لَمَّا ماتَتْ آمِنَةُ ضَمَّ عَبْدُ الْمَطَّلَبِ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ اللَّهِ إِلَيْ نَفْسِهِ،

۱- وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۹۳، ح ۱.

وكان يرقى عليه ويحبه ويقربه إليه ويدنيه، وخرج رسول الله ﷺ يوماً يلعب مع الغلمان حتى بلغ الردم فرأه قوم منبني مدلج فدعوه فنظروا إلى قدميه وإلى أثره، ثم خرجوا في أثره فصادفوا عبد المطلب قد أعتنقه، فقالوا له: ما هذا منك؟ قال: ابني، قالوا: احتفظ به فإنما لم نر قديماً أشبه بالقدم التي في المقام منه، فقال عبد المطلب لأبي طالب: إسمع ما يقول هذا، فكان أبوطالب يحتفظ به».

-چون آمنه مادر پیامبر اکرم ﷺ درگذشت، عبدالمطلب رسول خدا را به خود چسباند و بر او ترحم می نمود و محبت می کرد و او را به خود نزدیک می ساخت و در پیش خود جای می داد. روزی رسول خدا با پسران بازی می کرد، تا این که به محله‌ی ردم رسیدند و گروهی از بنی مدلج را دیدند، آنان وی را فرا خواندند و به دو گام ایشان و اثر آن نگاه می کردند؛ سپس از آنجا بیرون آمدند و با عبدالمطلب رو برو شدند که او را در آغوش گرفته بود؛ پس به او گفتند: «او با تو چه نسبتی دارد؟» گفت: «او فرزندم است.» به او گفتند: «مواضب او باش که ما گامی شبیه‌تر به گامی که مقامی ویژه دارد، از گام او نیافتها یم» و عبدالمطلب رو به ابوطالب کرد و گفت: «چیزی که اینان می گویند را پاس دار» و ابوطالب همواره نگاهبان او بود.

٣ - رأى النبي ﷺ الحسين يلعب مع الصبيان في السكة، فاستقبله النبي ﷺ أمام القوم فبسط إحدى يديه فطفق الصبي يفتر مرّة من

هیهنا، و مرّة من هیهنا، و رسول الله یضاحكه، ثمّ أخذه فجعل إحدى
یديه تحت ذقنه، والأخرى على فاس رأسه، وأقنعه فقبّله وقال: أنا
من حسين، وحسين متّي، أحبّ الله من أحبّ حسيناً، حسين سبط
من الأسباط»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ امام حسین علیہ السلام را دید که در کوچه با بچه‌ها بازی
می‌کرد. در پیشگاه مردم به سوی او شتافت و یکی از دستان خود را
باز نمود، اما امام حسین علیہ السلام کاه از این سو و گاه از آن سو فرار
می‌کرد و رسول خدا علیہ السلام او را به خنده می‌آورد و سپس او را گرفت
و یکی از دستانش را در زیر چانه و دیگری را بر پشت سر او قرار داد
و سر او را با دستانش پوشاند و او را بوسید و فرمود: «من از حسینم
و حسین از من است، خدا را دوست دارد کسی که حسین را دوست
بدارد، حسین فرزندی از فرزندان است».

پیامبر اکرم ﷺ امام حسین علیہ السلام را که در حال بازی است، می‌بوسد
و از دیدن او خرسند می‌شود و به او نمی‌فرماید تو معصوم هستی و بازی
در شأن تو نیست.

٤ - «عن الرضا، عن آبائه علیهم السلام قال: إن الحسن والحسين علیهم السلام كانوا
يلعبان عند النبي علیهم السلام حتى مضى عامه الليل ثم قال لهم: انصرفا
إلى أمكما فبرقت برقة فما زالت تضئ لهما حتى دخلا على
فاطمة علیها السلام والنبي علیهم السلام ينظر إلى البرقة فقال: الحمد لله الذي أكرمنا
أهل البيت»^۲.

۱-مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲-عيون اخبار الرضا علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۳.

– امام رضا علیه السلام از پدران خویش علیهم السلام نقل می‌کند: روزی امام حسن و امام حسین علیهم السلام نزد پیامبر اکرم علیه السلام مشغول بازی بود، تا این‌که پاسی از شب گذشت. سپس پیامبر اکرم علیه السلام به آنان فرمود: «به سوی مادرتان بروید». ناگاه بر قی زد و پیوسته راه برای امام حسن و امام حسین روشن می‌شد تا این‌که به خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام رسیدند و پیامبر اکرم علیه السلام در این زمان به آن برق می‌نگریست. سپس فرمود: «حمد و سپاس برای خدایی است که ما اهل بیت را اکرام نمود».

نکته‌ای که باید مورد توجه باشد، این است که شاید برخی گمان کند پیامبر اکرم علیه السلام خود را به بازی می‌زده و به صورت جدی با کودکان بازی نمی‌نموده است؛ اما اصل ثابتی در روان‌شناسی است که به طور کامل مخالف با این اندیشه است و آن حیله زدن در بازی و ایجاد تنفر در کودک است؛ به این معنا که اگر فردی به صورت جدی با کودک بازی نکند و تنها ادای بازی را درآورد و کودک نیز متوجه شود که به بازی گرفته شده است، بسیار ناراحت می‌شود؛ از این رو باید در بازی با کودک، بسیار جدی بود و جدی بازی کرد. پیامبر اکرم علیه السلام نیز همین‌گونه بوده و به طور جدی بازی می‌کرده و از بازی با امام حسن و امام حسین علیهم السلام لذت می‌برده است.

شاید کسی تعجب کند که چگونه پیامبر اکرم علیه السلام می‌توانسته خود را از عرش پایین کشد و با کودکان بازی کند؟! ولی باید گفت: مقام جمعی آن بزرگان، چنین اقتضایی را دارد و مظہر «متدان فی علوه، عالٰ فی دنوه»^۱

۱. نهج السعادة في مستدرك نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۸. تيسير المطالب، ص ۱۲۶.

می باشد و البته کسانی که این قدرت جایه‌جایی را ندارند، ضعیف و ناقص هستند. اولیای الهی اگر پا و جای آن باشد، جز معصیت خدا و غفلت از یاد حق تعالی، هر کاری می‌توانند انجام دهند و قدرت نمایش و مانور بسیار بالایی دارند.

۵ - «وروی عن البخاری في صحيحه يرفعه إلى عقبة بن الحارث قال: صلى الله عليه وسلم أبوبكر العصر ثم خرج يمشي ومعه علي عليهما السلام فرأى الحسن يلعب بين الصبيان، فحمله أبوبكر على عاته وقال: بأبي شبيه بالنبي ليس شبيهاً بعليٍّ وعلى عليهما السلام يضحك!»^۱

- ابوبکر نماز عصر را گزارده بود و می‌رفت و حضرت علی علیه السلام با او بود. در این هنگام ابوبکر امام حسن علیه السلام را دید که با کودکان بازی می‌کرد؛ سپس ابوبکر او را روی گردن خود نهاد و گفت: «به پدرم سوگند که حسن شبيه پیامبر است و شبيه به علی نیست و حضرت امیر از اين سخن خنديد».

در این روایت آمده است که امام حسن علیه السلام با کودکان بازی می‌کرد. این امر می‌رساند که نباید کودک را از دیگر کودکان جدا نمود؛ بلکه باید گذاشت آنان در میان هم و با هم بزرگ شوند. اگر کودکی در میان کودکان نباشد و به طور انزواجی بزرگ شود، نمی‌تواند عالم و دانشمند بزرگی شود؛ چراکه اگر پا در اجتماع نهد، او را فریب می‌دهند. در این حدیث از بازی امام حسن علیه السلام با کودکان یاد می‌شود و چنین امری با مقام عصمت هیچ گونه ناسازگاری ندارد. ما این بحث‌ها را در باب ولایت و کتاب ویژه‌ی آن، توضیح و تبیین خواهیم نمود؛ ان شاء الله.

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص: ۲۰۱.

۶- «عن أبي عبد الله عَلَيْهِ الْكَلَمُ قَالَ: كَانَ الْحَسِينُ بْنُ عَلَيٍّ عَلَيْهِ الْكَلَمُ ذَاتُ يَوْمٍ فِي حَجَرِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الْكَلَمُ يَلَاعِبُهُ وَيَضَاهِكُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ إِعْجَابَكَ بِهَذَا الصَّبِيِّ؟ فَقَالَ لَهَا: وَيْلُكُ، وَيْلُكُ، وَكَيْفَ لَا أَحِبُّهُ وَلَا أَعْجَبُهُ، وَهُوَ ثُمَرَةُ فَوَادِيٍّ، وَقَرْأَةُ عَيْنِي»^۱.

- از امام صادق عَلَيْهِ الْكَلَمُ تعل شده است که فرمودند: روزی امام حسین در خانه‌ی پیامبر اکرم عَلَيْهِ الْكَلَمُ بود و حضرت با او بازی می‌کرد و او را می‌خنداند. عایشه به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا، چرا این قدر از این کودک به وجود و شگفت آمده‌ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو، وای بر تو، چگونه او را دوست نداشته باشم و از او به شگفتی نیایم، در حالی که میوه‌ی دل و نور چشم من است.

بر اساس این روایت، پیامبر اکرم عَلَيْهِ الْكَلَمُ با امام حسین عَلَيْهِ الْكَلَمُ بازی می‌کند، می‌خندد و او را می‌خنداند و نباید گمان نمود صاحبان دین عبوس و قمطیر بوده‌اند.

۷- «السلام على من كان يناغيه جبرائيل ويلاعبه ميكائيل»^۲.

- سلام بر کسی که حضرت جبرائیل بر او لالا یی می‌خواند و حضرت میکاییل با او بازی می‌کرد.

گرچه ما نمی‌دانیم بازی میکاییل با حضرت چگونه بوده است، اما در هر حال، این زیارت‌نامه از بازی این فرشته‌ی بزرگ الهی با امام حسین عَلَيْهِ الْكَلَمُ در زمان خردسالی دلالت دارد.

۸- «فلما رأت سارة أن ابن هاجر المصري يلعب مع إسحاق ابنها،

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶۸

۲- بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۶

قالت لِإِبْرَاهِيمَ أَخْرَجَ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَابْنَهَا؛ لِأَنَّ ابْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا يَرْبُّ مَعَ ابْنِي إِسْحَاقَ».^۱

- هنگامی که ساره دید فرزند هاجر مصری با پرسش اسحاق بازی می‌کند، رو به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این کنیز را با پرسش بیرون کن؛ زیرا فرزند این کنیز، مواطن پسر من اسحاق نیست.

صاحبان روح قدسی

۹ - «عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال: سأله عن علم العالم، فقال لي: يا جابر، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحُ الْقَدْسِ، وَرُوحُ الْإِيمَانِ، وَرُوحُ الْحَيَاةِ، وَرُوحُ الْقُوَّةِ، وَرُوحُ الشَّهْوَةِ، فَبِرُوحِ الْقَدْسِ يَا جابر عرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ التَّرَى، ثُمَّ قال: يا جابر، إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ أَرْوَاحٍ يَصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا رُوحُ الْقَدْسِ فَانْهَا لَا تَلْهُو وَلَا تَلْعَبُ».^۲.

- جابر از امام باقر علیه السلام در مورد دانش و میزان آگاهی عالم پرسش نمود و حضرت فرمود: ای جابر، همانا در انبیا و اوصیا پنج روح است: روح القدس، روح الایمان، روح الحياة، روح القوّة و روح الشهوة. ای جابر، آنان با روح القدس از زیر عرش تا به زیر زمین را آگاه می‌شوند و سپس حضرت فرمود: ای جابر، برای چهار روح دو حدث اتفاق می‌افتد، جز برای روح القدس که لهو و لعب ندارد.

در این بیان، اگرچه از روح القدس نفی لهو و لعب می‌شود، ولی به

۱- همان، ج ۸۷، ص ۱۱۴.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

طور اطلاقی نمی‌توان گفت این وصف کمال دانسته می‌شود؛ زیرا بازی برای انسان - که دارای مقام جمعی است - کمال است، ولی روح القدس فاقد این مقام جمعی است و از سوی دیگر چون روح القدس دارای مقام عالی است، این وصف برای ایشان کمال است.

نکته‌ای که باید توجه داشت، این است که آیا روح القدس بالاتر است یا میکائیل که با امام حسین علیه السلام بازی می‌کند و اگر روح القدس به امام حسین علیه السلام برسد، آیا دیگر بازی نمی‌کند یا چنین نیست؟ باید گفت وقتی پیامبر اکرم علیه السلام با حضرت بازی می‌کند و حضرت نیز همه‌ی هستی را به بازی گرفته است، دیگر روح القدس جایی ندارد. متأسفانه بخشنی از انکارهای به ظاهر عالمانه در رابطه با بازی و سرگرمی و لهو و لغو، به خاطر وجود بیماری‌های روحی و روانی است. البته این بیماری‌ها همان‌گونه که گذشت، معلول انحراف حاکمیت اسلامی و فشارهای مضاعفی است که حاکمان جور بر عالمان و جامعه‌ی ایمانی روا می‌داشتند.

۱۰ - «عن معاویة بن وهب قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: ما علامة الإمام الذي بعد الإمام؟ فقال: طهارة الولادة، وحسن المنشأ، ولا يلهو ولا يلعب».^۱

- معاویة بن وهب گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم نشانه‌ی امامی که بعد از امام دیگر به امامت می‌رسد، چیست؟ حضرت فرمود: طهارت ولادت، حسن منشأ، و به لهو و بازی نپرداختن.

^۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۵

این بیان، ناظر به زمان امامت و ریاست مسلمین است و نه هنگامی که حضرت با میکائیل بازی می‌کند و میان این دو روایت، به سبب اختلاف در زمان، تنافی وجود ندارد.

کبوتر بازی

۱۱- «سأَلَتْ أُبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَوْنَى عَنْ شَهادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ، قَالَ: لَا بَأْسٌ إِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُ بِفَسْقِ الْحَدِيثِ».^۱

- از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت فرد کبوتر باز پرسش شد، ایشان در پاسخ فرمودند: «اگر به فسق (دروغگویی در سخن گفتن) شناخته نشود (و همراه کبوتر بازی روی معصیتی نیست) اشکالی ندارد.»

آن حضرت علیه السلام در این بیان می‌فرماید: برای شهادت کافی است که شاهد به فسق شناخته نشود و نه آنکه عدالت وی احراز و اثبات گردد و کبوتر بازی به خودی خود فسق نمی‌آورد. کبوتر بازی، چنان‌چه همراه با گناهی هم‌چون آزار همسایه و انداختن سنگ به خانه‌ی دیگری یا آزار دیگران باشد، فسق‌آور است و شاهد را از عدالت خارج می‌سازد. ما این روایت را در کتاب «قمار»، مورد بحث قرار داده‌ایم.

باید توجه داشت که این حکم، مربوط به زمان‌های گذشته است که ابتلای عمومی داشت و گاه مستحب بوده است که شخص در خانه پرنده داشته باشد؛ ولی اکنون این گونه نیست و نگاهداری هرگونه حیوان در خانه، با بهداشت مخالفت دارد و موجب بیماری‌های گوناگون می‌شود؛ خواه مرغ و جوجه و کبوتر باشد یا گاو و شتر. حتی نباید سورچه یا

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۹۱، ح ۶.

سوسکی نیز در خانه‌های امروزی باشد؛ به خصوص خانه‌ی عالم دینی که باید هم‌چون گلستان باشد. کسی که می‌خواهد با این حیوانات بازی کند، باید به جنگل یا باغ وحش برود. در گذشته، نگاهداری حیوان در خانه باعث برآورده شدن نیازهای غذایی، مانند: گوشت، شیر و تخم مرغ بود؛ از این رو، نه تنها ایرادی نداشت، بلکه مستحسن نیز دانسته می‌شد؛ ولی در زمانه‌ی ما و با گسترش زندگی شهرنشینی، چنین اقتصادی وجود ندارد و داشتن حیوانات، برخلاف اصول بهداشتی است.

مهندسی طنز و شوخی

۱۲- «عبد الله بن جعفر في (قرب الأسناد) عن عبد الله بن الحسن، عن جده علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سأله عن رجل شهر إلى صاحبه بالرمح والسكين، فقال: إن كان يلعب، فلا بأس».

- از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: «شخصی به رفیق خود سرنیزه و چاقو کشیده است» و حضرت فرمود: «اگر بازی و شوخی می‌کند، اشکال ندارد و چنان‌چه جدی باشد فسادانگیز است.»

این روایت می‌رساند تفاوت شوخی و جدی، بسیار ظریف است و در صورتی که کسی برای بازی، بر روی رفیق خود چاقو، نیزه و هفت‌تیر بکشد، اشکالی ندارد. البته باید به میزان آمادگی کسی که بر او چاقو کشیده می‌شود نیز دقت نمود و بر کسی که قلب ضعیفی دارد و احتمال ترس یا سکته‌ی او می‌رود، چاقو نکشید و این شوخی برای او حکم جدی

۱- وسائل الشيعة (الإسلامية)، ج ۱۸، ص: ۵۳۸، ح ۴.

را دارد. ملاک شوختی و جدی، آثاری است که در آن میان ایجاد می‌شود و براین اساس، کسی نمی‌تواند دیگری را از پشت بام به پایین پرتاب نماید و بگوید شوختی کردم و قصدی از انداختن وی نداشتم. شوختی در صورتی اشکال ندارد که به مفسده‌ای نینجامد. جامعه‌ای که بتواند به این خوبی شوختی کند و هفت تیر و خنجر یا تیغ بکشد، ولی آسیبی به دیگری نرساند، افراد بسیار عاقلی دارد. حضرت علی‌الله‌علیه السلام می‌خواهد با این بیان، عقل و خرد اجتماعی این شخص را بالا ببرد؛ از این رو، چنین شوختی‌ای را بدون اشکال می‌داند. حضرت نمی‌فرماید عقل کسی که چنین شوختی می‌کند، اندک است؛ چرا که شاید این شوختی خطرناک، به جدی تبدیل شود. باید راه و رسم شوختی نمودن را دانست؛ در غیر این صورت شوختی، جدی و خطرناک می‌شود. شوختی نیز نیاز به آموزش دارد و متولیان دستگاه‌های فرهنگی باید در این زمینه فرهنگ‌سازی نمایند.

کامیابی و ملاعبة با همسر

۱۳ - «عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سأله عن الرجل يلعب مع المرأة ويقبلها فيخرج منه المنى فما عليه؟ قال: إذا جاءت الشهوة ودفع وفتر لخروجه فعليه العسل، وإن كان إنما هو شيء لم يجد له فترةً ولا شهوةً فلا بأس»^۱.

- علی بن جعفر گوید: شخصی از امام کاظم علیه السلام در رابطه با مردی پرسید که با همسر خویش بازی می‌کند و او را می‌بوسد و منی (آبی) از او بیرون می‌آید، آیا بر او اشکالی است؟ امام فرمود: «اگر آبی که از

^۱- وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۴۷۷، ح ۱.

او بیرون می‌آید، با شهوت و جستن باشد و بدن وی سست شود،
باید غسل نماید و چنان‌چه صرف آب بازی باشد – که نه سستی بدن
را در پی دارد و نه از روی شهوت است – اشکالی بر او نیست.»
روایت حاضر، ملاعیه و بازی با همسر را بدون اشکال می‌داند.
دین اسلام با کامیابی هیچ فردی مخالف نیست؛ زیرا نداشتن کامیابی،
بداخلاقی و فقر اندیشه و مال را در پی دارد. آن‌چه اسلام با آن مخالف
است، غفلت از حق و نیز قساوت دل است و در کامیابی و بازی با همسر
هیچ‌یک از این دو معنا وجود ندارد. به لحاظ جامعه‌شناسی نیز درصد
بالایی از انحرافات و بیماری‌ها در کشورهای اسلامی برای کاستی‌هast،
نه زیادی‌ها. جوانی که نزدیک به سی‌سال سن دارد و بر انجام ازدواج توانا
نیست، باور این معنا که وی زیست سالمی دارد، از سادگی است و
چنان‌چه وی به معصیت نیز آلوده نشده باشد، دست‌کم به اختلالات
روحی و روانی دچار آمده است.

پدر و مادری که خود همواره افطار می‌کنند، نمی‌توانند به جوان
خود توصیه کنند ازدواج نکند و روزه بدارد؛ بلکه آنان باید در پی درمان
باشند و چاره‌ای برای آن بیندیشند. صاحبان فکر و لیدرهای اجتماع باید
وقت بگذارند و بیندیشند جوانی که به بلوغ می‌رسد، چه باید کند که به
گناه آلوده نشود و به انجام معصیت نیازمند نگردد. جوانی که نمی‌تواند
نیروی شهوت خود را ارضا کند، دچار بیماری روانی می‌گردد و چنان‌چه
جلوی او گرفته نشود، پرده‌ی عفاف وی دریلde می‌شود. چه باید کرد که
وی نه دچار آفت منع شود و نه دچار آفت اجازه؟ البته، متأسفانه ما یا

روش صحیح زندگی را از دین نمی‌آموزیم و یا به آموزه‌های آن عمل نمی‌کنیم؛ در نتیجه، دچار مشکلات بسیار می‌گردیم.

اسلام، نه تنها کامیابی را مذموم نمی‌داند، بلکه از آن مدح بسیار نموده و ثواب آن را فراوان دانسته و به آموزش مسائل جنسی و چگونگی ملاعبة می‌پردازد و با توجه به موقعیت‌ها و افراد، حکم آن را بیان می‌دارد؛ ولی هیچ‌گاه ملاعبة را دارای اشکال نمی‌داند و کامیابی را زیر سوال نمی‌برد؛ چرا که مقابله با این امر طبیعی همان، و دچار حسرت، عقده و کمبود گردیدن همان. البته ریشه‌ی این امر را باید در فقر جست و وظیفه‌ی کارگزاران و مسؤولان نظام است که نخست، فقرزادایی را در دستور کار خود قرار دهند، نه فقیرزادایی را. فقر، از عناصر مهم ایجاد فحشاست و اگر فقر بر طرف گردد، بسیاری از مشکلات روانی که در سایه‌ی آن است، از جامعه‌ی اسلامی رخت می‌بندد.

برخی براین عقیده‌اند که نفس کامیابی مذموم است و می‌گویند اگر خداوند متعال لذت را در عمل موقوعه قرار نداده بود، هیچ حیوانی این کار را انجام نمی‌داد! در حالی که چنین سخنی توهین به بزرگان و طبیعت و فطرت بشری است. پیامبر اکرم ﷺ بیش از بیست همسر اختیار می‌کند تا با چنین افکاری مبارزه کند. این کامیابی نیست که مذموم است، بلکه گناه و معصیت است که همواره مورد نکوهش است و نباید میان این دو خلط نمود. چنین افکاری جامعه‌ای را فلچ می‌کند و در نتیجه عالمی بزرگ با افتخار می‌گوید: «کتابخانه‌ی من، زن به خود ندیده است!» اگر دین این‌گونه شناسانده شود، شریعتی وحشتناک از آن در ذهن جوانان

می‌نشیند؛ در حالی که روش خداوند این‌گونه نیست و حضرت حق به گونه‌ی دیگری عمل می‌کند. به طور نمونه، کنیسه‌ای که زن به خود نمی‌دید، مرکز عبادت حضرت مریم علیها السلام قرار گرفت. خداوند نیز زن را معیار قرار می‌دهد و به جای آن‌که بفرماید: «لیس الأُنثی كَالذِكْر» می‌فرماید: «وَلَيْسَ الذَّكْرُ كَالْأُنْثَى» و به واقع نیز همین‌گونه است. گاه در تاریخ است که هفتاد پیامبر از نسل زنی به دنیا آمده است. این رویکرد شریعت به زن کجا و این‌که مرد بزرگی به نیامدن زن در کتابخانه‌ی خود افتخار کند کجا؟

در کامیابی باید از معصیت، غفلت، ظلم و انحراف دوری کرد؛ و گرنه نفس کامیابی هیچ اشکالی ندارد؛ از این رو، نباید بر مردم در این زمینه فشاری وارد آورد؛ بلکه باید آنان را آزاد گذاشت تا در چارچوب احکام شریعت حرکت نمایند.

نکته‌ی زیبایی که در این روایت آمده است، برخورد صمیمیانه‌ی حضرت علیها السلام با مردم است؛ به‌طوری که پرسش‌گر، به‌راحتی پرسش خود را در زمینه‌ی مسائل جنسی طرح می‌کند و حضرت نیز به‌طور کامل و شفاف، به وی پاسخ می‌گویند.

آموزش مسائل جنسی

۱۴ - «محمد بن علی بن الحسین قال: قال الصادق عليه السلام: إن أحدكم ليأتي أهله فتخرج من تحته، فلو أصابت زنجيًّا لتشيّبت به، فإذا أتى

أحدكم أهله فليكن بينهما ملاعبة (مداعبة)؛ فإنه أطيب للأمر»^۱.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر بدون مقدمه با همسر خود نزدیکی کنید و سپس او را رها نمایید، چنان‌چه وی بردهای زنگی و سیاه را ببیند به او می‌آویزد. پس چون بر همسر خویش داخل شوید، باید ملاعبة داشته باشید و با هم بازی نمایید.

این روایت، بدون هیچ‌گونه پنهان‌کاری و به راحتی، آداب آمیزش با همسر را توضیح می‌دهد و بازی را امری لازم برای زن و شوهر می‌شمرد. کسانی که به هنگام نزدیکی، ملاعبة نداشته باشند و کار خود را خیلی سریع انجام می‌دهند، منی از بدن مرد ریزش می‌کند و به پوکی استخوان دچار می‌شود و عروق وی گشاد می‌شود و مشکلات روانی پیدا می‌کند و زن نیز با آسیب‌های جدی روبه‌رو می‌شود. وقتی کسی می‌خواهد منی را از بدن خویش خارج سازد، نخست باید آن را مانند انار فشرده سازد تا به راحتی، آب آن بیرون آید؛ و گرنه همه‌ی آن اسراف می‌شود. ملاعبة، بدن را برای ریزش منی آماده می‌سازد و ارزال، به بدن و روان زیان نمی‌رساند؛ ولی وقتی موضع کامل نباشد، مانند این است که چیزی به زور از بدن یا روح کسی جدا شده و پاره گردد.

بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی که در جامعه‌ی ما وجود دارد، به خاطر رعایت نکردن همین امر است؛ چرا که ملاعبة‌ی آنان، متناسب نیست. روایات درباره‌ی نهی از این‌گونه موضع، بسیار وارد شده

۱- وسائل الشيعة (الإسلامية) - الحرج العاملی ج ۱۴، ص: ۸۲ ح ۳.

و چنین هم خوابی‌ای را به رفتار خروس تشبيه نموده است؛ چرا که زیان بسیاری دارد؛ ولی متأسفانه از این روایات، استفاده نمی‌شود. بسیاری از رعشه‌ها، وسوسه‌ها، مشکلات اعصاب و عروق، برای همین امر است. کوتاهی عمر، بیماری‌های قلبی و بسیاری دیگر از بیماری‌ها، معلول رعایت نکردن همین امر است.

همبازی مرد

۱۵ - «سأَلَتْ أُبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَسْكُنِ: مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ وَهِيَ حَائِضٌ، قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ غَيْرُ الْفَرْجِ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا الْمَرْأَةُ لِعَبْدِ الرَّجُلِ».^۱

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه مقدار از زن، در حالی که حایض است، بر مرد حلال است؟ حضرت فرمود: «همه چیز او غیر از فرج. همانا زن، همبازی و همراه مرد است.»

آیا زن، لعبت و آلت بازی مرد است؟ و آیا این سخن بی‌احترامی به شخصیت زن نیست؟ این روایت، بسیار سنگین است و نشانی بر علمی بودن کتاب‌های روایی است. البته ما در این کتاب، روایت پر مغز حاضر را معنا نمی‌کنیم و آن را به کتابی گسترده که در زمینه‌ی روان‌کاوی مسایل زنان نگاشته‌ایم، ارجاع می‌دهیم و بحث از این روایت را به تفصیل در آن کتاب - که پیش‌بینی می‌شود به بیست‌جلد برسد - خواهیم آورد. در آن جاروشن می‌شود که کم‌تر کسی می‌تواند این روایت را، که معنایی بسیار ظریف و دقیق دارد، معنا نماید.

۱- وسائل الشیعة (الاسلامیة)، ج ۲، ص : ۵۷۰، ح ۴.

بازی با همسر؛ میدان رزم زن

۱۶ - «وعن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليهما السلام قال: قال رسول الله عليهما السلام: إنما المرأة لعبة، من اتّخذها فلا يضيعها»^۱.

زن، بازیچه‌ی مرد است. کسی که او را می‌گیرد، نباید وی را ضایع و هادر سازد.

روایت حاضر می‌فرماید: باید از زن در امور هم‌خوابی استفاده نمود. کسی که زن را در استفاده‌ی انحصاری در آشپزخانه و شستن ظرف و لباس یا کار بیرون از خانه ضایع می‌کند، او را به مشکلات روحی و روانی و پیری زودرس دچار می‌سازد. درصد بیماری زنان در کشور ما بسیار بالاست. امروزه زن‌ها برای محارم خود آنقدر قدرت مانور ندارند که برای نامحرمان با گوناگونی مدل‌های آرایش و پوشش دارند. در گذشته می‌گفتند کسانی را که باد در آستین و غبغب خویش دارند، به باشگاه‌های رزمی بفرستید تا با دیگران درگیر شوند و چند مشت بخورند تا حال آنان جا بیايد؛ در نتیجه وقتی آنان از باشگاه بازمی‌گشتنند، باد غرور آنان ریخته می‌شد و هم‌چون مرغ‌های چرتی می‌شدند؛ چرا که زورشان را روی تشک می‌زدند. در مسأله‌ی همسرداری نیز این‌گونه است و زنی که نتواند زور خود را در میان بستر، با همسر خویش بزند، دیوانه‌وار زیبایی‌های خود را در جامعه به نمایش می‌گذارد و در بستر اجتماع است که روی تشک مبارزه می‌رود و هم‌چون بوکس بازی مشت می‌زند. امروزه، هم زن و مرد در تشک خانه مشکل دارند و هم باشگاه‌های ورزشی و رزمی رونقی ندارد

۱- وسائل الشيعة (الإسلامية)، ج ۱۴، ص ۱۱۹، ح ۲.

و خیلی از مردها و حتی زن‌ها در کوچه و خیابان عربدهی پنهان بازی و رشتکاری می‌کشند.

حضرت ﷺ در این بیان می‌فرماید: زن، «لعبة» است و هرگز که او را می‌گیرد، نباید وی را ضایع سازد. مردی که همواره می‌گوید زن من فلان ایراد را دارد و چینش او فلان است و چرخش وی فلان، باید ضعف خود را مورد مطالعه قرار دهد. اگر مرد ضعف بدنی دارد، لازم است ورزش نماید و چنان‌چه کثیف و آلوده است، خود را تمیز کند. گاه بُوی بد مرد، زن را از هرچه مرد است، سیر می‌کند و یا به هرچه مرد غیر است، تشهی می‌سازد؛ چرا که دیگران را بهتر از شوهر خود می‌بینند. اگر زن و مرد بهداشت را رعایت کنند، لباس تمیز بر تن نمایند، مسوак بزنند و عرق بدن را برطرف کنند و از عطر بهره ببرند، حتی اگر روی موکت یا گلیمی زندگی کنند، با هم دل‌خوش هستند.

این‌که حضرت ﷺ می‌فرماید «زن را ضایع نسازید» دایره‌ی گسترده‌ای دارد و موارد فراوانی را شامل می‌شود. از برخورد مناسب و رعایت بهداشت گرفته، تا کمک در منزل. مردی که در خانه به همسر خویش کمک نمی‌کند، آگاهی لازم را از علم زندگی ندارد و کم خرد است.

جفای نداشتن بازی

۱۷ - «عن جعفر بن محمد، عن أبيه قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاثة من الجفاء: أن يصاحب الرجل الرجل فلا يسألة عن اسمه وكنيته، وأن يدعى الرجل إلى طعام فلا يجب أو يجبر فلا يأكل، ومواقعة الرجل أهله قبل الملاعبة»^۱.

^۱- وسائل الشيعة (الإسلامية)، ج ۸، ص: ۵۰۱.

- پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: سه چیز از جفاست، یکی آن‌که دو نفر با هم همراه باشند، ولی از اسم و کنیه‌ی هم آگاه نشوند. دو دیگر این‌که کسی را به غذا دعوت کنند، ولی او را پاسخ نگوید یا اگر بپذیرد، از آن نخورد. سوم آن‌که مردی با همسر خود نزدیکی کند، پیش از آن‌که با هم بازی و ملاعبة داشته باشند.

زن باید با ملاعبة به مقصد نزدیک شود و سپس موقعه با او انجام گردد. ملاعبة مانند نرم ساختن انار است و انجام ندادن این کار از ظلم، جفا و تاجوانمردی است. روایات این باب، غفلت را نکوهش می‌کند، نه بازی را. اما تقیه، غربت و به سختی مبتلا بودن عالمان، موجب گشت که بسیاری از عالمان دینی به جمود و دوری از زندگی عادت نمایند و برخی از آنان قلندر شده و به بیابان بزنند و برخی نیز به خشکی افتادند و در نهایت، چنین افکار و عملکردهایی، که پیرایه‌ای بیش نبوده است، به قانون و دین رسمی تبدیل شد؛ در حالی که چنین اندیشه‌هایی جزو دین نبوده و از فشارها و ظلم‌هایی که بر عالمان دینی وارد می‌شده و آنان را در اختناق و انزوا قرار می‌داده، سرچشم‌گرفته است. حکایت نهادینه شدن چنین اندیشه‌هایی بر ذهن و جان مسلمانان، حکایت آن قناری است که برای مدتی در قفس نگهداری شده و به آب و دانه‌ی آن رسیده‌اند و اگر بعد از مدتی رها شود، چون به آن قفس عادت نموده است، باز می‌گردد و بر روی قفس می‌نشینند؛ زیرا اراده‌ی ترک آن قفس را از دست داده است و از این‌که در قفس نیست، ناراحت می‌شود. ما نیز اطمینان داریم دین حق، جز آن‌چه می‌دانیم نیست؛ در حالی که چنین دینی پیرایه‌های بسیار یافته

است. البته این‌که عالمان دینی خود را محصور نموده و در قفس نگاه داشته بودند، برای این بود که بتوانند خود را از دست ستم‌گران زمانه حفظ نمایند؛ ولی با وجود امنیتی که به برکت پیروزی انقلاب اسلامی به دست آمده است، برخی عادت دیرینه را ترک ننموده و این پیرایه‌ها را ترک نمی‌گویند.

عمر مفید، عمر ضایع

۱۸- «روی عن الرضا علیه السلام قال: جاء رجل إلى أبي جعفر علیه السلام فقال: يا أبا جعفر ما تقول في الشطرنج التي يلعب بها؟ فقال: أخبرني أبي علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن أمير المؤمنين علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: من كان ناطقاً فكان منطقه بغير ذكر الله كان لاغياً، ومن كان صامتاً فكان صمته لغير ذكر الله كان ساهياً، ثم سكت، فقام الرجل وانصرف»^۱.

- از امام رضا علیه السلام نقل شده است که مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض نمود: «نظر شما در مورد شطرنج که با آن بازی می‌شود، چیست؟» حضرت فرمود: «پدرم از امام حسین از امیر المؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمودند: هر کس سخن گوید، و سخن او در غیر ذکر خدا باشد، به لغو رو آورده است و هر کس سکوت کند و سکوت وی برای غیر خدا باشد، سهو نموده و فراموش کار است». حضرت بعد از این سخن، سکوت نمود و آن مرد نیز از آن جا رفت.

^۱- وسائل الشيعة (الإسلامية)، ج ۱۲، ص ۲۳۸، ح ۸.

آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّكُورُ ﴾^۱ بیان‌گر این معنا و حقیقت است که بسیاری از مردم اهل لغو و سهو هستند و کمتر کسی پیدا می‌شود که به لغو و سهو رو نیاورد. حضرت رسول اکرم ﷺ نیز در همین راستا انسان‌ها را تقسیم می‌کند. چنان‌چه سهو و لغو حرام باشد، کسی نیست جز اوحدی از اولیای الهی که گناهکار نباشد؛ در حالی که این امر، طبیعی است و ساختار و شاکله‌ی آفرینش چنین است.

نوع انسان‌ها از صبح تا به شب یا مشغول کار هستند، یا می‌خورند یا می‌خوابند و در نهایت نیز به گاه پیری یا تنها صاحب خانه‌ای شده‌اند و یا خانه‌ای به خانه‌ی خویش افزوده‌اند، یا بچه‌های خود را زیاد نموده‌اند و چیز دیگری در کارنامه‌ی نوادگانی آنان دیده نمی‌شود و شاید جمع عمر مفید آنان از چند ماه تجاوز نکند و همه‌ی آنان نیز حسرت برزخی را در پی دارند؛ ولی این شاکله و ساختار، روندی طبیعی است که در ناسوت جریان دارد.

بسیار کم می‌شود که فردی عمری را در خدمت به خدا و خلق خدا و عبادت و نیایش بگذراند؛ از این رو، وقتی آدمی به گورستان می‌گذرد، عمرهای خفتگان در زیرزمین را ده‌سال، شش‌سال و ده‌ماه و گاه یک‌ماه و کمتر می‌بیند و از عمری که فرد با عنوانین و نامهای گوناگون سپری کرده است، هیچ خبری نمی‌یابد، جز عمری آه و حسرت و اندوه، که بر این همه نکبت و بدبخشی‌ای که بر جای گذاشته است، می‌خورد. لغو از مبادی

این امور است. هرچه آدمی به کمال نزدیک گردد، لغو او کمتر می‌گردد و به طور قهری، کمال بیشتری می‌یابد؛ ولی اجباری در رسیدن به این افق از کمال نیست. طبیعت اولی این است که همه به طور معمولی و عادی بار آیند و فرد در بزرگسالی همان کند که در کودکی به دنبال آن بوده است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ»^۱ و این استثناست که کسی خسران نییند.

حرفه‌ای‌های همیشه سرگرم

۱۹ - «وَ اِيَّاكُ وَ مَجَالِسَةِ الْلاَهِيِّ وَ الْمَغْرُورِ بِلَعْبِهَا».^۲

- از همنشینی با انسان لهوپرداز و مغورو به بازی بر حذر باش.

مراد از لهوپرداز در این روایت، همان کسی است که مغورو و مست از بازی است و به آن فخر می‌فروشد و بازی، فن اوست و وی همواره به لهو می‌پردازد و در هر دو صورت، اشتغال زیاد و افراط در بازی، سبب مذمت آن شده است. ما عرض نمودیم که ورزشکاران حرفه‌ای، مشکل عقلانی پیدا می‌کنند؛ چرا که تمام تمرکز و استجماع خویش را بر یک زاویه بنا می‌نهند و در دیگر زوایای زندگی، با کمبود رو به رو می‌شوند.

«ایاک» با آن‌که برای پرهیز دادن است، حرمت آن را نمی‌رساند؛ یعنی می‌توان با انسانی لهوپرداز و مغورو به لعب نیز همنشینی داشت و این نشست و برخاست، همانند مجالست با شراب‌خوار نیست؛ ولی اگر شخصی زیان این مجالست را به چشمان خود ببیند، نباید جز خود را ملامت کند.

۱- عصر / ۱ - ۳.

۲- وسائل الشیعة (الاسلامیة)، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

اشغال به حق

۲۰- سأّلت أبا عبد الله عَلَيْهِ الْكِتَابُ عن اللعب بالشطرنج، قال: إِنَّ الْمُؤْمِنَ

لَفِي شُغْلٍ عَنِ اللَّعْبِ^۱.

- از امام صادق عَلَيْهِ الْكِتَابُ در مورد بازی با شطرنج پرسش شد و حضرت

فرمود: «مؤمن چنان سرگرم است که از بازی باز می‌ماند.»

موضوع این روایت، مردمان عادی نیستند؛ بلکه مؤمنان متوسط و عباد الرحمن را در بر می‌گیرد و افراد عادی می‌توانند به قدر نیاز، از بازی بهره‌مند شوند. بر این اساس، کسی که بازی نمی‌کند، یا فردی دارای حالات بسیار معنوی است و امور و اشتغالاتی برای خود دارد که فرصت و مجال پرداختن به بازی را ندارد یا فرد ضعیفی است که به آسیب روانی دچار آمده است.

بندهی هم نفس حق تعالی

۲۱- سأّلت أبا جعفر عن اللعب بالشطرنج فقال: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمُشغول

عَنِ اللَّعْبِ^۲.

از حضرت امام صادق عَلَيْهِ الْكِتَابُ در مورد شطرنج پرسیده شد، حضرت

فرمود: «هماناً مؤمن از لعب مشغول است.»

۲۲- سأّلت أبا عبد الله عَلَيْهِ الْكِتَابُ عن الشطرنج فقال: إِنَّ عَبْدَ الْوَاحِدِ لَفِي

شُغْلٍ عَنِ اللَّعْبِ^۳.

۱- قرب الاسناد، ص ۱۷۴.

۲- خصال، ص ۲۶، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۶، ح ۲۲.

از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد شطرنج پرسیده شد، حضرت فرمود: «همانا بنده‌ی خداوند واحد و یکتا، از لعب باز داشته شده است.»

این معنا، همان است که ما عرض نمودیم که انسان وقتی به توحید، حق و کمالات عالی می‌رسد، با خدا جدی است و با او عشق‌بازی می‌کند و این امر، مرتبه‌ی اولیای کامل است و حتی پای متusalem، از آن کوتاه است، تا چه رسید به مردم معمولی؛ ولی بازی ننمودن گروه عالی، دلیل بر حرمت بازی گروه نخست نمی‌شود؛ چرا که هر کس بُردی دارد و بیش از آن نمی‌توان از وی انتظار داشت. آن‌که به گُنده نشسته و رو در روی حضرت حق تعالیٰ قرار گرفته و در حال استجمام است و مراقب است لحظه‌ای غفلت ننماید، نمی‌تواند آنی به خود مشغول شود، تا چه رسید به این‌که به لعب یالههو بپردازد. ولی فردی عادی در این حال و هوا نیست و در صورتی‌که لعب یالههو یا لغو نداشته باشد، بیمار و مغزور می‌شود و تفرعن پیدا می‌کند؛ اما تنها باید مراقب باشد که این امور، او را به غفلت از یاد خدا نیندازد و در نهایت، جهنم را نصیب خود نگردد.

حکایت کسی که در بلندای معرفت قرار دارد، کسی است که می‌خواهد در همین لحظه به حج برود و طواف معبد داشته باشد و میان صفا و مروه سعی کامل نماید. چنین شخصی را با بازی چه کار است وی به هیچ وجه نمی‌تواند بازی کند. عارفی که به گُنده نشسته است، خود می‌داند که عاشق‌کشی، حلال حلال است؛ از این رو، لحظه‌ای غفلت

نمی‌ورزد و به هیچ وجه نمی‌تواند خود را به غیر حق سرگرم نماید؛ چرا که تمام خون، پوست و رگ و پی او، از حق دم می‌زند و حق می‌گوید و حق می‌شنود و جدی بودن، همه‌ی وجود آنان را پر کرده است؛ ولی انسان عادی چنان‌چه بازی نداشته باشد یا باید در سلامت جسم او شک نمود و یا در سلامت روان و عقل وی؛ و گرنه او بخشی از عمر خود را به بازی می‌پرداخت.

نتیجه‌ی بحث

بررسی روایات باب لعب، هماهنگ با آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که لعب تا زمانی که غفلت نیاورد، اشکال ندارد. لعب هم‌چون لعب - که آب دهان است - در زندگی افراد لازم است، تا زندگی به خشکی و جمود نیفتد و تازه و زنده باشد. در میان نوایع و بزرگان عالمان دینی، کسانی که به خشکی و جمودگراییش داشته‌اند، اندک بوده‌اند و بیشتر آنان، جامع در دانش و نابغه‌ی زمان به شمار می‌رفتند و افزون بر این، لعب نیز داشته‌اند و از لعب وجود غفلت نمی‌ورزیدند. گویند علامه‌ی حلی علیه السلام به وقت اجتهاد، با گنجشک بازی می‌کرده است. البته وی نوجوانی بیش نبوده است؛ اما چنین عالمانی همواره لعب زندگی را حفظ می‌نموده‌اند.

شریعت اسلام با کامیابی، لعب و لذت مخالفتی ندارد؛ اما از گناه و معصیت و نیز از غفلت، ظلم و ستم، تمسخر، اذیت نیز باید دوری جست. بازی‌ها با توجه به مراتب مختلف سن و جنسیت، تفاوت دارد. هم‌چنین شریعت در برخی موارد با ذکر علت، از پاره‌ای بازی‌ها

منع نموده است. نمونه‌ی این گفته، منع صید برای خوش‌گذرانی است تا جان حیوانات محفوظ بماند. وقتی صید برای خوراک لازم نباشد، چرا شکار گردد. البته، هر جا که نیاز باشد، شکار هیچ اشکالی ندارد؛ ولی هرجا قصد بازی و خوش‌گذرانی باشد، شرع اجازه نمی‌دهد جان یک حیوان بی‌گناه گرفته شود. این کار برای نمونه، غیر از فوتبال است و نمی‌توان این دورا باهم مقایسه کرد. کسی که به شهر دیگری می‌رود تا در مسابقات فوتبال شرکت کند، کار وی لهو نیست و نمی‌توان سفر او را سفر حرام دانست.

متأسفانه، ارزش بحث از چنین تغريحات سالمی جای خود را در فقه پژوهی باز نکرده است و به پیروی از آن، بسیاری از مؤمنان از پرداختن به تغريحات سالم و نیز ورزش‌ها و سرگرمی‌های مورد تأیید شرع، بازمانده‌اند؛ در حالی که دست‌کم، بازی‌های ورزشی برای آنان و فرزندانشان لازم می‌باشد. ما از سرگرمی‌ها و امور نشاط‌زا در کتاب «فقه صفا و نشاط» به تفصیل، سخن گفته‌ایم؛ از این رو، بحث این کتاب را در همینجا به پایان می‌بریم. کتاب «فقه صفا و نشاط» بحث حاضر را به کمال و تمام خود (البته به اقتضای شرایط موجود) می‌رساند.

نمونه‌هایی از فتاوی حرمت رقص

در این‌جا شایسته است به کتابی که فتاوی اعظم در عصر حاضر را گردآوری نموده است، مراجعه نمود و بخشی از فتاوی آن را دید. شایان ذکر است، این فتاوا بدون ذکر نام صاحب فتوا می‌آید؛ ولی سخن ما این است که در دادن فتوا باید دقت بسیار داشت و در فرایند استنباط حکم،

باید شناخت موضوع و ملأک را نیز در دست داشت و به دور از احتیاط، حکم را استخراج نمود؛ زیرا احتیاط در این مساله‌ی فرآگیر و اجتماعی، در ترک احتیاط است.

۱- س: آیا شمار رقص را جایز می‌دانید؟

ج: رقص حرام است، مگر رقص زن برای شوهرش.

بر اساس این فتوا، رقص برای محارم حرام است و حتی اگر مادری برای دختر خویش یا دختری برای مادر خود برقصد، مرتكب حرام گردیده است.

۲- س: آیا جایز است مرد به مرد رقص یاد بدهد یا زن به شوهر

خود رقص یاد بدهد؟ اگر زن در میان زنان بر قصد و پول بگیرد (شاباش) این پول حلال است یا نه، و یا آن که قرارداد پول نکرده و خود زنان به او پول بدهند؟

ج: هیچ کدام از موارد مذکوره -رقص و تعلیم رقص- جایز نیست و پول گرفتن جایز نیست و اکل مال به باطل است.

به نظر ما ایرادی ندارد به زنی که در حال رقص است و پوشش شرعی دارد، مزد داد. همچنین اشکال ندارد به دهان عروس یا کسی که در حال رقص است، پول گذارده و «شاباش = شادباش» داده شود؛ چراکه این پول، هدیه به اوست یا می‌توان او را تشویق نمود. آموزش رقص نیز اشکالی ندارد؛ چراکه دلیلی شرعی بر منع آن نرسیده است. البته، همان‌گونه که گفته شد، مرزهای شرعی و دوری از اختلاط نامحرمان و پوشش شرعی باید پاس داشته شود و از رقص‌های شش‌گانه‌ی حرام، دوری شود.

خاطرنشان می شود در دادن شاباش به عروس، باید از هر چیزی که استکبار به شمار می رود، دوری نمود. برای نمونه در جامعه‌ای که زنان فقیر بسیاری زندگی می کنند، آویزان نمودن مقدار زیادی طلا به عروس که مشاهده‌ی آن، استکبار آن خانواده را می رساند و امری غیر عادی است، جایز نیست. چنین اشخاصی مفسد بوده و باید طلاهای استفاده شده در آن مجلس، از آنان به نفع بیت‌المال گرفته شود تا یکی از زمینه‌های فساد برچیده گردد. ما این مطلب (ضرورت دوری از حرکت‌های استکباری) را نیز به عنوان فتوا در این کتاب می‌آوریم.

نمونه‌ای از دیگر فتاوای حرمت، چنین است:

۳- س: کف زدن و رقصیدن در مجالس چه حکمی دارد؛
به خصوص که بعضًا زنان کف می‌زنند و برادران یا اقوام مرد، در عروسی می‌رقصند؟

ج: رقصیدن مطلقاً - چه مرد و چه زن - و هم‌چنین کف زدن، به همه صورت، اشکال دارد، ولی رقصیدن زن فقط برای شوهرش اشکال ندارد.

۴- س: در مجالس عقد و عروسی، کف زدن و رقصیدن مردان برای مردان و زنان برای زنان جایز است یا حرام؟

ج: تنها رقصیدن زن برای شوهرش جایز است و بقیه‌ی رقص‌ها حرام است و کف زدن اگر مجرد دست به هم زدن باشد، اشکالی ندارد؛ و گرنه کیفیت خاص - که مناسب مجالس لهو باشد - جایز نیست؛ هرچند در مجلس عقد و عروسی.

کف زدن با سینه‌زدن - که جایز است - تفاوتی ندارد. سینه‌زدن، نوعی

اظهار حزن است و کف زدن برای اظهار شادی است و هیچ یک اشکالی ندارد. درست نیست بندگان خدا را با احتیاط‌هایی که هیچ پشتونه‌ی شرعی ندارد، در قفس نگاه داشت.

تغییر عوارض و تأثیر بر موضوع رقص

در بررسی حکم رقص، باید به اقران و عوارض آن - که سبب تغییر موضوع می‌شود - توجه داشت. هر موضوعی نیز حکمی ثابت، پایدار و تغییرناپذیر دارد. گفتیم اسلام دارای هیچ‌گونه حکم متغیری نیست و تمامی احکام آن ثابت است؛ اما شرایط و عوارض حیث‌ساز و گاه تغییر هویت موضوع، سبب تغییر موضوع می‌شود و در هر تغییری، حکم خاص همان موضوع بر آن حمل می‌شود. به طور مثال، بالغ شدن موضوعی است که شرایط گوناگون برای آن حیث‌ساز است و نمی‌توان سن را به عنوان ملاکی پایدار در شناخت آن قرار داد؛ زیرا بلوغ، امری طبیعی است و رشد طبیعی هر کسی با دیگری متفاوت است و سن تنها می‌تواند نشانه‌ای برای دریافت بلوغ باشد، نه شرط تحقق موضوع آن. به طور نمونه، در مناطق گرمسیر - همچون عربستان - به خاطر تابش آفتاب شدید، نوجوانان زودتر به بلوغ می‌رسند و در مناطق سردسیر، بلوغ دیرتر محقق می‌شود.

در مثالی دیگر، باید از رمی جمرات نام برد. این حکم در زمانی تشریع شده که شمار حاجیان اندک بوده است؛ ولی برفرض، زمانی بررسد که شمار حاجیان به ده‌ها میلیون نفر بررسد، آیا با چنین ازدحام جمعیتی می‌توان رمی جمرات را به شکل فعلی آن انجام داد؟ یا باید تدبیر

جدیدی اندیشید تا به جای رمی جمرات، رمی رؤوس شکل نپذیرد؟
 همچنین است قربانی کردن در روز عید قربان. اگر نشود از گوشت قربانی استفاده کرد و آن را مورد بهره‌برداری قرار داد، آیا این عمل، لغو به شمار نمی‌رود؟ البته باید توجه داشت که قربانی‌هایی که گذشته و در زمان اولیای معصومین علیهم السلام انجام می‌شد، نخست خشک می‌گردید و سپس به مصرف درمی‌آمد و چیزی از آن، دور ریخته نمی‌شد.

همچنین می‌توان از انگور و خرما نوشیدنی‌های طهور درست کرد، بدون آن که مستکنندگی داشته باشد. نشئگی حاصل از نوشیدن آن نیز اشکالی ندارد؛ چرا که نشئگی در مرگ و انگور نیز وجود دارد و اگر کسی در صبح تابستان مقدار زیادی انگور عسکری بخورد، تا شب در مستی و رقص به سر می‌برد. برخی از مردم آلوده، گاه به شراب‌هایی لب می‌زنند که هیچ سگی بر آن لب نمی‌زند و دلیل آن این است که جامعه‌ی اسلامی از امکانات خویش برای تحقیق بر تولید نوشیدنی‌های حلال و ناب اسلامی استفاده نمی‌کند.

رقص نیز همانند موضوعات گفته شده درگیر حیثیات و عوارض جانبی تأثیرگذار بر موضوع آن است و با گذر زمان، دستخوش تحول گردیده و هم‌اینک به دانشی پیشرفته تبدیل گردیده و آموزشگاه‌های بسیاری حتی در جامعه‌ی ایران برای آموزش آن وجود دارد.

باز خاطرنشان می‌شویم احکام الهی همیشه ثابت است و حکم الهی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند؛ چرا که تنها خدا و رسول و اولیای معصوم دین، مشرع می‌باشند و دیگران - حتی فقیهان و عالمان دینی - تنها متشرع و

پیرو شریعت شناخته می‌شوند؛ اما موضوعات احکام می‌تواند همواره در تغییر و تبدل باشد و هر موضوعی حکم همیشه ثابت خود را داشته باشد. با توضیح بالا، به‌خوبی به دست می‌آید که فقیه باید همواره موضوع‌شناسی و نیز ملاک و معیارهای منصوص در متون دینی را در نظر داشته باشد. پویایی فتوا نیز در گرو شناخت موضوع است و فقیه نمی‌تواند بگوید شناخت موضوع در شأن من نیست و من تنها احکام را بیان می‌دارم؛ چرا که در این صورت فقیه با بیانی کلی، از موضوعی کلی سخن می‌گوید که افراد متنوع و متعددی دارد و وی از افراد گوناگون و ویژگی‌های متفاوت و حیث‌های مختلف و گاه تغییر هویت یافته‌ی آن، غفلت ورزیده است. فقیه باید تفاوت میان اسکار و تخدیر را بداند تا در بیان فتوا، میان آن دو خلط ننماید و برای مثال، موسیقی را عامل اسکار نشناسد. فقه شیعه، فقهی پویاست و مدعی است می‌تواند آینده‌ی جهان را در دست داشته باشد؛ از این رو، نمی‌تواند به صورت کلی و کلیشه‌ای و گاه سرگردان در شناخت موضوعات، حکم دهد.

شناخت موضوع نیز مستلزم این نیست که فقیه به هر چیزی آلوده گردد؛ بلکه شناخت موضوع برای فقیه، همانند شناخت بیماری‌ها برای پزشک می‌ماند. پزشک نیز برای درمان بیماری، نیازمند بیمار شدن نیست و شناخت او از بیماری در این امر بسنده است. امروزه چشم مردم به نظام اسلامی است و مردم از این نظام که داعیه‌ی ولایت محوری دارد، انتظار بیان شفاف مسایل و احکام را دارند و براین اساس، مسؤولیت دینی فقیهان و عالمان دینی بسیار سنگین شده است و به هیچ‌وجه با گذشته‌ی تاریخ فقه شیعه، قابل مقایسه نیست.

سخن‌گفتن از مناطق و ملاک احکام و علل شرایع، برای فقه شیعه در جامعه‌ی امروز ضروری است و فقه باید نفس‌الامر احکام را به تحقیق بگذارد و حکمت، ملاک و تعلیل داشتن احکام شریعت را ثابت کند و با پایه‌ریزی فقه و حقوقی مدرن، موجبات ایجاد تمدن پویای شیعی را برای سده‌ی آینده رقم زند و چنین فقهی است که می‌تواند امیدواری مظلومان دنیا را سبب گردد.

امروزه همه دریافته‌اند که ظلم و زور و قلدری، نه از ابرقدرت غرب بر می‌آید و نه از دیگر کشورها و تنها این فرهنگ است که باید در دنیا حاکم گردد و جنگ آینده، نزاع و برخورد و تعامل میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های علم‌مدار است. البته چیره‌ترین فرهنگ حاکم، هم‌اکنون آموزه‌های اومانیستی غرب است و تنها فرهنگ قادرمندی که می‌تواند با ساماندهی درست به رقابت با آن برخیزد، فرهنگ شیعه است که پشتوانه‌ی دویست و هفتاد سال رهبری معصوم و استادی مقام عصمت را دارد و می‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات فکری، فرهنگی، معنوی و مادی دنیای امروز و آینده‌ی جهان باشد و این توانایی را دارد که راهبرد رهایی مردم از ظلم‌ها و اجحاف‌ها و تأمین سلامت دنیوی و نیل آنان به ملکوت و تأمین سعادت اخروی را عهده‌دار گردد. رسیدن به چنین جایگاهی زحمت بسیار عالман دینی را می‌طلبد و معنای اجتهاد و استنباط و فقاہت نیز همین است.

امروزه با رشد عقلانیت و به تبع آن، استقبال مردم از معنویت، باید با ملاک و معیار علمی با مردم سخن گفت و دیگر نمی‌توان برای دانشمندانی که در آن سوی مرزاها گوشت شغال، خرچنگ یا قورباغه

می خورند، گفت احکام اسلامی چرایی ندارد و باید با تعبد، آن را پذیرفت. امروزه با محوریت علم، نمی توان پاسخ مراکز علمی را با احکامی تعبدی و بدون تحلیل علمی و فلسفی داد؛ چرا که آنان تنها بر گزاره‌های علمی تکیه دارند و چیزی به عنوان تعبد نمی‌شناسند. اگر پرسیده شود «تفاوت سُکر و تخدیر در چیست و چرا دین إسکار را حرام نموده - نه تخدیر را - و تفاوت نشئگی با خماری در چیست؟» نمی توان گفت در عربستان تخدیر نبوده است تا از آن سخن گفته شود؛ چرا که در این صورت دین، شریعت خانگی و عزلت‌جو دیده شده است؛ در حالی که دین اسلام، دینی فرازمانی است و برای اداره تمامی جوامع، از جمله جوامع مدرن و علمی آمده است و قرآن کریم معجزه‌ی خاتمیت و کتاب علمی فرازمانی اسلام است که تمامی مسایل و موضوعات را در خود دارد و از هر چیزی سخن گفته است، اما برای یافت معانی قرآن کریم، باید زیان تخصصی آن را دانست.

این تحقیق نشان داد اسلام نه تنها هیچ‌گاه با نشاط، کامجویی و شادمانی مخالفتی ندارد، بلکه آن را امری طبیعی و نیازی فطری می‌داند و در موارد فراوانی، آن را تشویق کرده و برای آن ثواب‌های فراوانی قرار داده است. اسلام هیچ‌گاه با انواع کامیابی‌ها مخالف نبوده و مرزهای آن را با دقت روشن نموده است و دین اسلام را باید تنها دین کامیابی - اعم از کامیابی مادی و مجرد - دانست؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«حَبَّبَ إِلَيْيَّ مِنْ دُنْيَاكُمُ النِّسَاءُ وَالْطَّيْبُ، وَجَعَلَ قَرْرَةَ عَيْنِي فِي

الصَّلَاةِ»^۱؛

^۱. الخصال، ص ۱۶۵

از دنیای شما سه چیز برای من دوستداشتنی است: زنان، بوسیخوش و نور چشم من در نماز قرار داده شده است.

زن، عطر و نماز، همه کامیابی است که هم لذت بری مادی را شامل می شود و هم استفاده از لذاید معنوی و مجرد را. پیامبر اکرم ﷺ نور چشم خود را در نماز و سجاده می داند و سجاده مانع از بهره وری وی از زن و عطر - که قدرت جنسی را مضاعف می سازد - نیست. اگر امروز مسلمانان در امور جنسی از عقده های روانی و حسرت رنج می برند و نوامیس آنان - که در چند لایه لباس و چادر خود را پنهان نموده اند - امنیت ندارند، از این روست که از سیره‌ی پیامبر خویش به دور افتاده‌اند و مشی عالمانه و مورد پسند شریعت را در زندگی خود ندارند و روش‌های کامیابی را نمی دانند. کامیابی است که سلامت اجتماعی و روحی و روانی را به مردم هدیه می دهد. پیامبر اکرم ﷺ کنار محراب خود «نساء» و «طیب» را نیز داشت و از آن‌ها بهره می برد. آن حضرت ﷺ عطر را برای همسر استفاده می کند و همسر را برای این که برگاردن نماز توانایی داشته باشد؛ نمازی که با دلی آرام خوانده شود و نه با قلبی سرشار از عقده، کمبود و حسرت. کامیابی‌هاست که انسان را به معنویات می‌رساند و انبیا و اولیا ﷺ بهترین این نعمت را داشتند. حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام بهترین زن عالم - حضرت زهراء علیها السلام - را دارد که هیچ حوری بهشتی همسان ایشان نمی‌گردد.

در بُرُد انسان‌های عادی و معمولی نیز قرآن کریم می‌فرماید:

﴿رُزِّيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقْنَطَرَةِ
مِنَ الدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَّاعٌ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدُهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾ .

- مردم را دوستی و میل شهوات نفسانی، همچون تمايل به زنها و فرزندان و همیانهایی از طلا و نقره و اسبهای نشاندار نیکو و چارپایان و مزارع، در نظر زیبا و دلفریب است. آن متعاز زندگانی (فانی) دنیاست، و نزد خداست بازگشتگاه نیکو.

خداآوند، امور دنیوی را زیستی برای مردم قرار داده و زینت بودن دنیا و لذت بردن از آن، امری است طبیعی و فطری که در نهاد و روان بندگان نهاده شده است و شریعت تنها مردم را از حرمان و عصیان باز می‌دارد، نه از کامیابی، شادمانی و لذت طبیعی. حضرت خاتم المرسلین ﷺ می‌فرماید: «من از دنیای شما سه چیز را اختیار نمودم: زن، عطر و نور چشم من در نماز است». با این بیان، حضرت ﷺ هم کامیابی مادی و هم کامیابی معنوی را تأیید می‌کند و می‌فرماید وی که در مقام خاتمتیت است، از هردو بهره می‌برد و جالب این‌که بیان حضرت می‌رساند تنها نباید در لذات مادی غرق بود و فقط «**حُبُ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْيَمِينِ**» را دریافت؛ بلکه معراج معنوی را باید در طول لذات مادی جستجو نمود و بر آن بود تا قله‌ی کمالات معنوی و قرب ربوبی را فتح کرد. در کامیابی و استفاده از لذات نیز باید از فساد و فسق و فجور در بهره بردن از هر لذتی دوری کرد و لذات حلال را پی‌جو بود.

این روایت نبوی که می‌گوید «من از دنیای شما زن و عطر و نماز را اختیار کردم»، می‌رساند که اولیای الهی اگرچه زمینی هستند، آسمانی می‌باشند و با آن که آسمانی می‌باشند، زمینی هستند. هنر در همین است که اولیای خدا بسان دیگران زندگی معمولی داشته باشند، و حال آن‌که

عرش را نیز در زیر پای خود دارند. در شناخت اولیای الهی باید همه‌ی وجوده و ابعاد شخصیتی آنان را در نظر داشت و توجه به بُعدی، سبب غفلت از بُعد دیگر نشود و آنان مُثله‌وار دیده نشوند.

توجه به چنین اموری است که پایان ناپذیری فقه و شناخت اولویت‌ها در مباحث فقهی را می‌نمایاند. از سادگی است که کسی بپنداشد چند کتاب فقهی عالمان گذشته - که بیشتر مطالب آن تکراری است - برای اجتماع امروز بسنده است؛ چرا که با بسیاری از سخنان گذشته، شاید نتوان روستایی از روستاهای امروز را نیز اداره نمود؛ زیرا نوع گزاره‌های فقهی پیشین، در زمانی گفته شده است که حکومت غیردینی بر آن سایه افکنده بوده یا از موضوعاتی سخن می‌گویند که به مرور زمان و با پیشرفت علم، تعییر و تحول یافته است.

البته فرهنگ و سخن شیعه در هر زمینه‌ای کلام اول است؛ زیرا دویست و هفتاد سال پشتوانه‌ی عصمتی دارد؛ اگرچه فهمیدن و درایت کلام معصوم آسان نیست و از سادگی است که کسی بپنداشد می‌توان کلام معصوم را به راحتی دریافت. فقه از فهم حقوق مردم بر خدا و حقوق خدا بر مردم و حقوق مردم بر مردم و جامعه سخن می‌گوید و فهم این حقوق با همه‌ی کثرتی که دارد، فکری تیز، دقتی ریز، قلبی صاف و نهادی پاک و ملکه‌ای قدسی می‌خواهد.

حالی بودن متون دینی از بحث‌های مفصل رقص نیز به سبب دولت نداشتن اهل حق و گرفتاری اولیای معصومین علیهم السلام در غربت، تقویه و مظلومیت بوده است و همین که آنان بقا، پایندگی و زنده بودن شیعه را

ضمانت نموده‌اند و این نهضت پر دشمن و خونین، تاکنون برپا مانده است، خود معجزه‌ای است که مدیون درایت اولیای الهی ﷺ می‌باشد. این در حالی است که همه‌ی زورمداداران و زرمیریدان، تنها این مکتب فکری را مزاحم خودکامگی‌ها و دنیاطلبی‌های خویش می‌دیدند و همه‌ی آنان به مدد هم، بر آن بوده‌اند تا ریشه‌ی این اندیشه را به خشکی گرايانند و مجال جولان برای دولت باطل را فراهم آورند و اهل حق را به انزوا کشانند. در این گونه موقعیتی، چه جای سخن گفتن از رقص است؟ اهل باطل با میدان‌داری کامل، به ترویج مرام باطل خود می‌پرداختند و سعی می‌کردند آب زلال اندیشه‌ی دینی را به لجن کشانند؛ چیزی که گاه برخی از عالمان را نیز در تشخیص حکم حق به اشتباہ می‌اندازد، تا چه رسد به دیگران که قدرت تحلیل و نقد کم‌تری دارند.

شیعه در آن زمان‌ها دولت نداشته و به غربت مبتلا بوده است و رقص با همه‌ی انواع و اقسامی که دارد، تنها در امور حرام استفاده می‌شده و جامعه هیچ مورد حلالی برای آن سراغ نداشته است؛ از این رو، رقصی که در روایتِ منع، موضوع قرار گرفته است، تنها به همان موارد حرام انصراف دارد. نمی‌شود احتمال داد ذات رقص و همه‌ی انواع آن حرام باشد؛ چرا که صرف احتمال نمی‌تواند در اثبات حرمت چیزی مؤثر باشد و در نتیجه، در حلیت برخی از موارد آن، شک می‌شود که با اجرای اصل برائت، حلیت آن ثابت می‌شود.

رقصی که در آن زمان‌ها رایج بوده، اندراس دین و خانه‌نشین کردن مقام ولایت را لازم داشته است. چنین رقصی مردم را از حقیقت دور می‌داشته و آنان را تنها به خندیدن و رقصیدن و خوردن و زندگی حیوانی

داشتن، سوق می‌داده است که امروزه نیز همین آسیب از ناحیه‌ی غربیان و با ابزار رسانه‌های دیداری - مانند ماهواره، تلویزیون و اینترنت - مردم را تهدید می‌کند.

در زمان خلفای جور، برای این‌که مردم سرگرم و مشغول باشند و از خانه‌ی معصوم غلفت ورزند، از حربه‌های غنا، موسیقی، رقص و قمار استفاده می‌کردند و مردم را به ساز و آواز و رقص و قمار مشغول می‌داشتند. مانند امروز که هر کس بیش از اندازه‌ی نیاز به تلویزیون بپردازد، نباید توقع نماز شب یا قرائت قرآن کریم و یا در پی امور معنوی بودن را از او داشت و استفاده‌ی بی‌رویه از این رسانه‌ها، چیزی جز دوری از معنویات را در پی ندارد.

چشمی که همواره فریم به فریم فیلم‌ها را می‌بیند، به سبب کثرت دیداری که چشم دارد و فعالیت بسیاری که مغز در این فرایند انجام می‌دهد، تعقیبات نماز برای او معنایی ندارد؛ همان‌گونه که رفته رفته کار کردن نیز معنا و مفهوم خود را برای مغز از دست می‌دهد؛ از این رو، خانواده‌های مذهبی باید برنامه‌ای دقیق برای این امر تدوین کنند تا خود و فرزندانشان در سلامت باشند. نه چنان بر آنان سخت گیرند که تلویزیون را تعطیل نمایند و حسرت و عقده‌ی آن را داشته باشند و نه چنان یله و رها باشند که از همه چیز بازمانند. البته آن‌چه در این میان مهم است، این است که نباید به بهانه‌ی حلال، حرام‌های الهی را نادیده گرفت و از وادی افراط به میدان تفریط گام نهاد و احکام را فارغ از هرگونه مرز دانست و به همه‌چیز، نه به چشم حلال، بلکه به دیدی بی‌بندوبارانه نگریست.

همچنین پاکسازی جامعه از لوث آلودگی‌ها، از رسالت مهم عالمان است، نه صرف تلاش و کوشش برای درس و بحث و تعلیم و فرآگیری. هدف انبیا و اولیای الهی همواره این بوده است که دستگیر مردم باشند و راه نجات را برای آنان آشکار سازند و حوزه‌ها نیز باید در همین مسیر حرکت نمایند؛ اگرچه کاستی‌های فراوانی در این زمینه باشد. امروزه برخی از نمایندگان و کارگزاران چنان در غفلت از عظمت انقلاب فکری شیعه هستند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که جز ایجاد ضرر برای نظام، چیز دیگری را در پی ندارد. برخی از آنان، اصول و آرمان‌های نظام اسلامی را زیر سؤال می‌برند و این به سبب کوتاهی مراکز علمی نیز هست. آمار موضوعاتی که در درس‌های خارج بحث می‌شود، شاهدی بر این مدعاست.

از جمله مباحث مهمی که مردم ما با آن درگیر هستند و بخش عمده‌ای از مشکلات جامعه را می‌تواند حل کند، بحث غنا، موسیقی، رقص، کف، قمار و نیز نحوه برگزاری هیأت‌های مذهبی، مذاہی‌ها، مرثیه‌خوانی‌ها و عز اداری‌هast. کالبدشکافی این بحث، می‌تواند مدرن و به روز بودن آن را برساند و به صورت جزیی، موارد حلال و حرام آن را از هم تفکیک نماید. البته باید اعتراف نمود که شناخت موضوع رقص، چندان آسان نیست؛ چرا که نوع رقص‌ها با انواع گناهان و فحشا و منکر همراه شده است؛ از این رو، در بسیاری از فتاوی متاخر، تنها حکم به حرمت آن دیده می‌شود؛ اگرچه حکم آنان درست است، ولی با وجود نظام و سیستم حکومتی اسلامی، می‌توان از ابزاری مانند غنا و موسیقی،

رقص و آواز، هنر و نقاشی استفاده‌های سالم و صحیح نمود و فرهنگ دنیا را در تسخیر خود گرفت و چه بسا اندیشیدن در این امور، از پرداختن به بسیاری از امور و مباحث دیگر مهم‌تر باشد؛ چراکه فرهنگ است که ابزار اقتصادی و اجتماعی را هدایت می‌کند و غایت بهره‌وری از آن را مشخص می‌سازد.

رقص و فتوای جواز

در اینجا برای رفع استبعاد از حکم جواز رقص، از آن جهت که رقص است و گناه و فسادی با آن همراه نیست، نمونه‌ای از فتاوا آورده می‌شود:

س: هل يجوز الرقص والتتصيف للرجال في المناسبات كالاعراس،
وهل يجوز ذلك للنساء؟

آيا رقص و كف زدن برای مردان در مجالس شادمانی، مانند عروسي‌ها، جائز است؟ رقص زن چه حكمی دارد؟
ج: لا بأس بها في نفسها ما لم يتضمن محرمًا كان ضمام الرجال
بالنساء ونحوه. والله العالم.^۱

رقص به خودی و فی نفسه تا زمانی که حرامی - مانند انضمام و به هم چسبیدن مردان به زنان - را در بر نداشته باشد، اشکالی ندارد. و در هر حال، خداوند عالم به حکم است.

آیت الله خویی علیه السلام این نکته را خاطرنشان می‌شود که رقص به خودی خود، ایرادی ندارد؛ مگر آنکه عارض و لاحق فاسدی داشته

۱ منیة السائل، آیت الله العظمی خوئی، ص ۱۷۰.

باشد. ایشان از انضمام مردان به زنان سخن می‌گوید که موضوع شناسی آن فقیه بزرگ را نمایان می‌سازد. انضمام مردان به زنان در دانسینگ‌ها و سالن‌های رقص است که مردان و زنان نامحرم و بیگانه، دست هم یا کمر هم را می‌گیرند و با هم می‌چرخند و گاه گردن هم را گرفته و در آغوش هم دور می‌زنند. چنین انضمامی میان نامحرمان حرام است؛ و گرنه ماهیت رقص اشکالی ندارد.

س: هل يجوز غناء الزوجة لزوجها خاصةً بدون استعمال آلات اللهو؟ وهل يجوز رقصها له أيضاً إذا كان المقصود منه إدخال السرور على زوجها وإثارته عليه؟

آیا آواز غنایی زن تنها برای همسر خویش و بدون استفاده از آلات لهو جایز است؟ و آیا رقص زن برای همسر خود به انگیزه‌ی ادخال سرور بر شوهر و برانگینختن وی به سوی خویش، جایز است؟
ج: لا يجوز الغناء، ولكن لا مانع من الرقص. والله العالٰم !

ـ غنا جایز نیست؛ اما مانعی برای رقص نیست و خداوند عالم است.

۱- پیشین.

فصل دوم:

نگاه به رقص زنان

نگاه به زنان

گفتیم حکم اولی رقص از آن جهت که رقص است، جواز آن می‌باشد. حکم رقص، حکمی اقتضایی است و این بدان معناست که جواز رقص و غنا تا زمانی است که گناهی با آن‌ها همراه نشود. در اینجا به بررسی حکم نگاه به رقص زنان می‌پردازیم که می‌تواند حکمی متمايز از جواز اصل رقص داشته باشد؛ به این معنا که اگر زن در معرض نگاه مرد نامحرم قرار گیرد، آیارقص وی حرام است یا خیر؟ هم‌چنین این مسأله در صورتی جریان دارد که زنان بخواهند رقص خود را به صورت زنده و برای بیگانگان اجرا کنند و در مجامع عمومی، رقص داشته باشند، یا تصویر آنان منتشر گردد. ما در این فصل، به بررسی این مسأله می‌پردازیم تا با تعیین مرزهای نگاه، موارد جواز نگاه به رقص‌های مجاز به دست آید.

برای بررسی این باب، نخست باید روایات آن را مطالعه کنیم. اما از آنجا که ما همواره در هر بحثی، نخست به قرآن کریم مراجعه می‌نماییم، آیات نگاه را در اینجا خاطرنشان می‌شویم.

نگاه از نظرگاه قرآن کریم

بیشترین احکام نگاه، در سوره‌ی نور آمده است. حق تعالی در



ابتدای این سوره، در مقام ارایه‌ی درآمد بیان احکام نگاه، می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا، وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱

سوره‌ی نور را فرو فرستادیم و احکام و قوانین آن را واجب نمودیم و نشانه‌های روشن و آشکار خود را با آن همراه ساختیم. باشد که یادآوری برای بیداری شما گردد.

خداآوند متعال سپس در آیات دوم تا هجدهم این سوره‌ی مبارکه، به تبیین احکام و حدود شرعی مرد و زنی می‌پردازد که زنا کرده یا مورد انهم واقع شده‌اند. سپس در آیه‌ی نوزدهم و بیست و یکم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحْبُّونَ أَنْ تَشْيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

همانا کسانی که دوست دارند در میان مؤمنان زشتی‌ها را رواج دهنده، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است.

آنگاه در آیه‌ی ۲۱ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَبَعُوا حُطُوطَ الشَّيْطَانِ، وَمَنْ يَتَبَعُ حُطُوطَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَّا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! قدم‌گاه شیطان را پی نگیرید؛ زیرا هر کس که راه‌های شیطانی را پیروی کند، شیطان او را به بدی‌ها و زشتی‌ها امر می‌کند. در همین راستاست که آیه‌ی نگاه، طرح می‌شود و خداوند در آیه‌ی سی‌ام و سی و یکم این سوره می‌فرماید:

﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، ذَلِكَ أَزْكَى
لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ حَسِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴾.

﴿ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُبْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ، وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ، وَلَا
يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، وَلَيُضَرِّبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ، وَلَا
يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعْوَلَتِهِنَّ، أَوْ أَبَاءِهِنَّ أَوْ أَبَاءِ
أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَخْوَانَهُنَّ أَوْ أَيْنِي إِخْوَانَهُنَّ أَوْ أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءِهِنَّ
أَوْ مَا مَلَكْتُ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعَيْنَ غَيْرُ أُولَيِ الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ
الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهِرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ
لِيَعْلَمَ مَا يُخْفِيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، وَتُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ،
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فرو گذارند و بر زنان
نامحرم تندا و تیز ننگرندا، از نگاههای حرام چشم بپوشند و پاکی
پیشه سازند که این کار برای آنان پاکیزه‌تر است و خداوند به آن‌چه
انجام می‌دهند، آگاه است؛ و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو
دارند و از نگاههای ناروا و خیره دور سازند، با دیدی کوتاه به مردان
بنگرند و پاکی پیشه نمایند و زینت‌های خود را - جز موضع طبیعی و
قهی - ظاهر نسازند.

نگاه آرام و خمار

در این آیه از «بصر» یاد شده است و نه «عين». باید دانست در زبان
عربی به چشم، «عين» و به دیده، «بصر» گفته می‌شود. «دیده» همان لحاظ
ابزار نگاه است که با آن به دیگری نگاه می‌شود و به اصطلاح، خاصیت

آینگی دارد و «ما به یُنْظَر» است و «عين» گرچه ابزاری است که به آن نگاه می‌شود، اما جهت اصلی دارد - نه آلى و ابزاری - و لحاظ حکایت و خاصیت آینگی در آن نهفته نیست و به عنوان چیزی خارجی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به اصطلاح، «ما فيه ينظَر» است.

هم‌چنین در این آیه، از «غَضْ بَصَرٍ» یاد شده است، نه «غَمْضْ بَصَرٍ». این دو واژه با آن که معنایی نزدیک به هم دارند، اما تفاوتی دقیق در میان آن دو وجود دارد. «غمض» بر هم نهادن و بستن پلک‌هاست؛ در حالی که «غض» کوتاه کردن دید و تند و تیز ندیدن یا آرام دیدن و به طور خیره و تیز نگاه نکردن است. البته تیز نگاه کردن، غیر از چشم‌چرانی است که بعضی به اشتباه، این دو معنا را یکی گرفته‌اند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: «يَغْضُوا أَبْصَارَكُمْ»؛ یعنی دیدگانتان را هنگام دیدن، کوتاه و خمار و ساده قرار دهید و به زن‌ها تند و تیز ننگرید. بر اساس این آیه‌ی شریفه، زن و مرد مؤمن نباید در معاشرت و تعاملی که دارند، دیدگان خود از هم فرو بندند یا از هم روی برگردانند یا به هم نگاه نکنند و یا به زمین و گل‌های قالی نگاه کنند؛ بلکه باید عفاف و پاکی خود را در متانت و تساهل در نگاه قرار دهند و از تجسس و چشم‌چرانی، خودداری کنند. لازم نیست زن و مرد در خیابان و هنگام مشاهده‌ی دیگری، چنان سر به زیر اندازند که جلوی پای خود را نیز نبینند؛ هم‌چنان که نباید با نگاه‌های مسموم، هم‌دیگر را تند و تیز دنبال نمایند و در تمامی فراز و نشیب‌های دیگری، فرو روند.

البته حکم دیدن و رؤیت بدوى و ابتدایی - که برای فرد، ناخودآگاه و

برای سیستم مغزی انسان، خودآگاه است و دارای امر می‌باشد - حکم جواز دارد و در صورت استمرار یا تکرار نگاه، با توجه بیش از حدّ معمول و یا با قصد سوء و به جهت لذت، حرام می‌شود که توضیح آن در ذیل روایات خواهد آمد.

زنای چشم

موضوع آیات نخست سوره‌ی نور، مردان و زنان زناکار یا متهم به گناه و فاحشه است. سپس به آیه‌ی نگاه می‌رسد و مردان و زنان مؤمن را از نگاه‌های ناسالم و حرام پرهیز می‌دهد تا عفت و پاکدامنی آنان حفظ شود. آن‌گاه به نقش نگاه ناسالم در تحقیق مفاسد، بهویژه زنا، اشاره نموده و این نکته را خاطرنشان می‌گردد که نگاه مسموم، مصدق بارزی از ردّ پای شیطان و به تعبیر روایات، تیری از تیرهای شیطان است، که می‌تواند نقش‌آفرین بسیاری از مفاسد اجتماعی باشد؛ چنان‌که در روایت آمده است:

عن علی بن عقبة عن ابی عبد‌الله علیه السلام قال: سمعته يقول: «النظرة سهمٌ من سهام ابليس مسموم وكم من نظرٍ أورثت حسرةً طويلةً^۱، امام صادق علیه السلام فرمود: نگاه آلوده، تیری از تیرهای شیطان است و چه بسا نگاهی که حسرت و اندوهی طولانی را به دنبال خواهد داشت.»

چه بی‌عفّتی‌ها و روابط نامشروعی که یک نگاه، نقطه‌ی آغاز آن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

است! چه بی بند و باری‌ها و لجام‌گسیختگی‌های خانمان‌براندازی که از نگاهی حرام شروع می‌گردد و در نهایت، به شکستن حریم عفاف و پاک‌دامنی خانواده‌ای منجر می‌شود:

«عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قال: «ما من أحدٍ إلّا وهو يصيّب حظًّا من الزنا؛ فزنا العينين التّظر».

کمتر کسی یافت می‌شود که به سهمی از زنا نرسیده باشد؛ چراکه زنای چشم، نگاه آلوده‌ی آن است».

البته علت تحقّق همه‌ی زناها و روابط ناسالم، نگاه حرام نیست؛ اما نگاه ناسالم، از اهرم‌های بسیار قوی شیطانی است که می‌تواند زمینه‌ی تحقّق این گونه مفاسد را در جوامع ایمانی فراهم آورد؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از روایات، صرف نگاه حرام، از اقسام زنا شناخته شده است.

بررسی روایات نگاه

در روایات، دو نوع نگاه مورد نهی قرار گرفته است: نگاه آلوده که زمینه‌ی پیدایش انحراف را پیش آورده و از آن به «احتمال فساد و ریبه» یاد می‌شود. ما در اینجا از آن به «نگاه بیمار و طمع آلود» یاد می‌کنیم و دیگری نگاهی است که هرچند لذت‌بری در آن نباشد، اما نوعی تجاوز و حرمت‌شکنی و نادیده‌گرفتن حریم مسلمان می‌باشد. ما از این عامل‌ها در ضمن توضیح روایات، سخن می‌گوییم. آدمی با نگاه، از دیگران کسب آگاهی می‌کند و در تعامل اجتماعی خویش، با نگاه به قضاوت می‌رسد و

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸، باب ۱۴.

تصمیم می‌گیرد؛ اما اگر نگاه عاملی برای خواسته‌های طمع آلد و گناه و یا برای تجاوز گردد، حرام می‌شود.

اهمیت نگاه نخست و نگاه ارادی

۱ - «عن أبي عمير عن الكاهلي قال: قال أبو عبد الله: النظرة بعد النظرة تزرع في القلب الشهوة، وكفى بها لصاحبها فتنة».^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نگاه دوم، شهوت را در دل می‌رویاند و برای فتنه‌انگیزی بیننده، بسنده است.

گفته می‌شود نگاه نخست، فتنه‌برانگیز نیست؛ در حالی که در روان‌شناسی، نگاه نخست حایز اهمیت فراوان است و چیزی که از نگاه اول در دل می‌نشیند، در نگاه‌های بعد چنین نیست؛ به‌گونه‌ای که ما در ازدواج، مهم‌ترین راه را برای یافت این‌که دو نفر با هم سازگاری دارند یا نه، نگاه نخست و قضاوت آن نگاه و معنایی که از آن نگاه به دل می‌نشیند، می‌دانیم؛ اما این روایت، اولین نگاه را بدون فتنه می‌داند و نگاه دوم را فتنه‌انگیز می‌شمرد. باید گفت مراد از نگاه دوم، نگاهی است که اراده در آن است و نگاه نخست، نگاهی است که اراده - مراد اراده‌ی فساد است که موضوع بحث می‌باشد و تناسب حکم و موضوع، آن را اقتضادارد - در آن نیست یا غیر ارادی است. در نگاه دوباره، اراده هست و اراده است که می‌تواند فساد بیاورد، نه صرف نگاه. با این وصف، اگر کسی نگاهی ممتد و طولانی به شخصی کند و ازوی روی برنگرداند و بگوید که نگاه وی نگاه نخست است، خود را به بازی گرفته است؛ چرا که به صرف تعلق اراده به نگاه،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹، ح ۶.

فتنه آن را تهدید می‌کند. پس مراد از نگاه نخست، نگاهی است غیر ارادی که اراده‌ی خودآگاه، به آن تعلق گرفته است.

اگر نگاه کسی بدون اراده‌ی فساد باشد، هر چند نگاه دوم، سوم و بالاتر باشد، اشکالی ندارد و همه‌ی نگاه‌های او هم‌چون نگاه نخست است. در این باب، می‌توان به سگ شکاری مثال زد که وقتی شکار را به لب می‌گیرد و با دندان، آن را می‌فرشد، چون قصد فساد ندارد، شکار وی حلال است؛ ولی سگ ولگرد، هم‌چون نگاه دوم، چون فساد‌آور و آلوده است، صید آن جایز نیست.

نگاه نخست و اراده‌ی فساد

بر اساس این توضیح، فردی که نفسی آلوده دارد، اگر از همان آغاز، اراده‌ی نگاه فاسد نماید، نگاه نخستین وی نیز آلوده و حرام است و اگر کسی که دارای نگاه پاک است، چندین بار نگاه کند، هیچ‌یک از نگاه‌های او حرام نیست؛ چرا که در آن، اراده‌ی فساد و معصیت نیست. شریعت وجه و دو دست تا مچ را از وجوب پوشش استشنا نموده است، تا انسان معلم و هراش را از هم تمایز دهد و به انسان بفهماند که خود، خویشتن را محک بزن که انسانی شایسته و درست هستی یا نادرست؟ نگاه تند و تیز، بدون طمع نیست و نخستین آن نیز که همراه با اراده است، اشکال دارد. ولی انسان سالم، به کسی طمع نمی‌ورزد و هیچ‌یک از نگاه‌های او ایرادی ندارد. وی به کارمند بانک می‌ماند که به هیچ‌یک از چک‌های مسافرتی و اسکناس‌های موجود در نزد خود، طمع نمی‌ورزد و تنها به حقوق ماهیانه‌ی خود می‌اندیشد. انسان سالم، چشم و دلی سیر دارد و این دزد

است که تا دست وی به پولی می‌رسد، آن را مورد تجاوز قرار می‌دهد و می‌دزد. یا به طور مثال، به کسانی می‌ماند که از کنار غذاخوری‌ها می‌گذرند و بوی غذاهای خوشمزه‌ی بسیاری به مشام آنان می‌رسد، حال برخی در این میان، نگاه به جیب خود می‌کنند و طمعی به غذاهای دیگران ندارند؛ ولی برخی نیز کباب را با دودش می‌خورند. نگاه نیز چنین است و برخی اگر هزار نگاه کنند، یکی از آن نیز آلوده نیست و برخی نگاه نکرده، آلوده‌اند. اگر شخصی نگاه آلوده دارد و در این امر، سیری‌ناپذیر است، باید تحت درمان‌های روانی قراگیرد و اگر این مشکل به معضلي اجتماعی تبدیل شده و بسیاری از انسان‌ها چنین باشند، باید بیمارستانی اجتماعی برای درمان آنان تأسیس نمود؛ چرا که نگاه، برای معرفت است، نه برای آلودگی. وقتی آدمی دیگری را می‌بیند، باید ببیند که دل وی چه می‌گوید: مؤمن است یا کافر؟ فهمیده است یا کم‌فهم؟ پخته است یا خام؟ بد است یا خوب؟ خلاصه نگاه، برای قضاوت و عبرت است، نه برای طمع. نگاه طمع‌آمیز، نخستین آن نیز فسادآور و گناه است.

نگاه برای کسب آگاهی و قضاوت

۲ - «أَوْلُ النَّظَرَةِ لَكُ، وَالثَّانِيَةُ عَلَيْكُ وَلَا لَكُ، الثَّانِيَةُ فِيهَا الْهَلَكَ»^۱.

نگاه اول برای توتُّت و نگاه دوم علیه تو، نه برای تو؛ زیرا در آن، هلاکت است.

این روایت، دوری از طمع در نگاه را بیان می‌دارد؛ چرا که نگاه نخست را برای انسان می‌داند. منظور از نگاه نخست، نگاهی است که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹، روایت ۸.

طعمی در آن نیست؛ زیرا انسان به چیزی که دارد، طمعی نمی‌ورزد.
 نظر اول - که حلال است - نظر قضاوت است که برای دیدن، حرف زدن، کار کردن، زندگی کردن و اجتماعی بودن لازم است و طمعی در آن نیست. مراد از «علیک» نیز همان نظر طمعی است.
 اصل اولی در روابط زن و مرد، نفی طمع است و نباید هیچ‌یک در محیط کار یا بیرون از آن، به هم طمعی داشته باشند. رعایت این اصل در ارتباطات، سبب می‌شود بسیاری از ناهنجاری‌ها از جامعه رخت برbinدد. صاحب نگاه طمع‌آمیز، چون کلب هراش است که صید آن حرام می‌باشد.

دوری از نگاه بیمار و طمع‌آلود

۳ - «لا تتبع النظرة النظرة، فليس لك يا علي إلا أول نظره»!

از نگاه پس از نگاه (استمرار در نگاه) پیروی مکن؛ پس ای علی!
 برای تو جز نگاه اول نیست.

تحلیل این روایت نیز همانند روایات دیگر است. هدف از ذکر این روایات -در ادامه‌ی بحث پیشین- این است که آزاد منشی، با تقوا قابل جمع است و طمع است که بیماری می‌باشد؛ و گرنه در سخن‌گفت‌ن معمولی، نمی‌شود به کسی تنها یک نگاه کرد.

رابطه‌ی نگاه و حرمت و کرامت انسانی

۴ - «عن الموصلی عن السکونی عن أبي عبد الله علیہ السلام قال قال رسول الله: لا حرمة لنساء أهل الذمّة أن ينظر إلى شعورهنّ و أيديهنّ»^۲.

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۱۴۰، ح ۱۱.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۴، باب ۱۱۲، ح ۱، ص ۱۴۹.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: حرمتی برای زنان اهل ذمہ نیست که به
مو و دست‌های آنان نگریسته شود.

بر اساس این روایت - و دیگر روایات مشابه که ضعف در سند ندارد -
کسی که در سرزمین کفار رفت و آمد دارد و زن‌های عربیان آنان را می‌بیند،
لازم نیست سر در گریبان خویش فرو برد؛ بلکه می‌تواند به آنان نگاه کند؛
چراکه آنان برای خویش حرمتی قایل نیستند و تنها باید مراقب دل بود که
به لذت، هوس و سوء نیت دچار نشود. این روایت نیز در ادامه‌ی آیات و
روایات پیشین، برآزاد منشی تأکید دارد.

۵ - «عن علي بن أبي طالب قال: لا بأس بالنظر إلى رؤوس النساء
أهل الذمة».^۱

حضرت امیر مؤمنان علیہ السلام می‌فرماید: نگاه به سر زنان اهل ذمہ،
اشکالی ندارد.

در این جا نظر و نگاه، به صورت مطلق آمده و مقید به نگاه نخست
نیست؛ اما موضوع احادیث پیشین، زنان مسلمان بود که حرمت دارند؛ از
این رو، به نگاه اول مقید بود.

تجاوز در نگاه

از تحلیل این روایات به دست می‌آید: نگاه نباید به حرمت‌شکنی
منجر شود. نگاهی که حریم انسانی صاحب کرامت و بزرگوار را
می‌شکند، نوعی تجاوز و حرام است. بر این پایه، از دیگر اسباب حرمت
نگاه، «تجاوز» است. تجاوز، گاه به این است که انسان با دستان خود،

۱. همان، ح ۲، ص ۱۴۹.

گریبان کسی را بگیرد، و گاه به این است که با چشم، به کسی بنگرد و حریم او را بشکند. در این نگاه، میان نگاه به زن و مرد تفاوتی نیست و اگر مردی با این قصد به مرد دیگری بنگرد، اشکال دارد؛ اگرچه لذتی نیز نبرد. البته چنین نگاه تجاوزگرایانه‌ای به کافر، ایرادی ندارد؛ چرا که او تا دین را نپذیرفته است، در نداشتن حرمت نگاه، همچون چارپایی می‌ماند؛ ولی چنین نگاهی به مسلمان - خواه هم‌جنس باشد یا خیر - تجاوز به حریم مسلمان و بی‌ادبی به شمار می‌رود. چنین نگاهی اقسام متفاوتی دارد. برای نمونه، اگر کسی در خانه‌ی شما را بزند و همسایه در را باز کند تا بیند وی کیست، نگاه او نوعی تجاوز است. نماز چنین شخصی سبک و بی معناست و اثری برای وی ندارد. سبب حرمت تجسس، تجاوزی است که در آن صورت می‌گیرد. اگر انسان، گمشده‌ای را در کوچه یا خیابان دید، نباید آن را بردارد؛ چرا که برداشتن آن، تجاوز است و کسی که به آن دست می‌زند، ذمه و عهده‌ی خویش را به آن مشغول داشته است و باید آن را در صورتی که ارزش دارد، به مدت یک سال تعریف و اعلان نماید یا آن را در پایان، به فقیری دهد.

نگاه فسادانگیز از پشت به زن‌ها - با آن که پوشش دارند - و نیز نگاه تیز، نوع دیگری از تجاوز است. اما نگاه به کافر - هرچند وی در نهایت زیبایی باشد - اشکال ندارد؛ مگر آن که زمینه‌ی انحراف را پیش آورد؛ چرا که سخن بر سر زیبایی و زشتی نیست، بلکه بر حرمت و عدم حرمت و تجاوز است.

البته در جامعه‌ی فعلی، کسی نمی‌تواند چنین نگاه‌هایی را به

دادگاه بکشاند و از کسی که نگاه تیز به وی دارد، شکایت نماید؛ هر چند وی با نگاه خود موجب آزار مؤمن و اضرار به او را فراهم کرده باشد. در جامعه‌ی غیرعلمی، به شاکی چنین تجاوزی می‌خندند؛ چراکه می‌گویند چاقو را با دسته درون شکم کسی فرو می‌کنند و نمی‌توان آن را پی‌گرد نمود، تا چه رسد به پی‌گرد قانونی فحش، غیبت یا نگاه حرام! ولی حقیقت قوانین اسلامی چنین نیست و نمی‌توان آن را با زمینه‌های موجود جامعه‌ی حاضر مقایسه نمود.

در انگلستان، نگاه تجاوزگرایانه به حریم دیگران، قابل پی‌گرد است. آب و هوای انگلستان هم‌چون شمال ایران، به صورت معمول بارانی است و اگر چند ساعتی آفتاب پدیدار گردد، مردم آن را غنیمت شمرده و زن و مرد به پارک می‌آیند و حمام آفتاب می‌گیرند تا بدن آنان ویروسی نگردد. در این میان، اگر کسی به دیگری بد نگاه کند، می‌توان از وی شکایت کرد و از او جریمه گرفت. گرچه نباید به آفت غرب‌زدگی دچار شد و اروپاییان، خود با انبوهی از مشکلات و آسیب‌های روحی و روانی، اخلاقی و جنسی زندگی می‌کنند که قابل بیان نیست، اما نباید گمان کرد آنان در تمامی شؤون لجن‌آبادی دارند که هیچ حقی را رعایت نمی‌کنند. ما مسلمانان گرچه با صفا، عاطفه، عشق و ایثار و گذشت هستیم، اما احساسات برخی نیز زود به هیجان می‌آید و جانب انصاف را بر زمین می‌گذارد؛ در حالی که باید عادلانه قضاؤت نمود و به فرموده‌ی امیر مؤمنان علیہ السلام: «إِجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًاً بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ».^۱

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵.

مرااعات عرف محل و تناسب‌ها

۶- «يَنْزَلُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَهْلِ الدُّرْجَةِ فِي أَسْفَارِهِمْ وَحَاجَاتِهِمْ، وَلَا يَنْزَلُ الْمُسْلِمُ عَلَى مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱.

مسلمانان می‌توانند به اهل ذمه در سفرها و نیازهای خود، بدون اذن وارد شوند؛ ولی مسلمان نمی‌تواند به مسلمان وارد شود؛ مگر به اجازه‌ی وی.

باید توجه داشت چنین حکمی به لحاظ دوری کافر کتابی از اسلام است؛ و گرنه مسلمان باید در هر جامعه‌ای و با هر فردی، ادب و قانون آن دیار را لحاظ نماید و حسن هم‌جواری را همواره رعایت نماید. هرگونه نادیده‌گرفتن این اصل، هم تخطی قانونی است و هم مقابله به مثل را در پی خواهد داشت.

در کشور اسلامی باید در روابط اجتماعی و نگاه و سخن و گفت و شنود، مراقب بود و بدون اجازه به حریم دیگری وارد نشد؛ اما در کشور غیر اسلامی، می‌توان به اصل اولی، به هر کس و به هرجا نگاه کرد و از هر کسی سخن گفت و نیاز به اجازه‌ی اهل کفر ندارد. البته این حکم، نگاهی فقهی دارد و اگر برخی اصول اخلاقی غیر الزامی در نظر گرفته شود، بحثی دیگر است.

البته در جامعه‌ی اسلامی، با آن‌که رعایت عرف آن لازم است، زنانی که هم‌چون کفار برای خود حرمتی قایل نیستند، نگاه به اندام برهنه‌ی آنان، چنان‌چه فساد و انحرافی در پی نداشته باشد، ایرادی ندارد.

۱. همان.

امر به معروف و نهی از منکر نیز با خشونت امکان ندارد؛ بلکه با متنات و اخلاق و با آسیب‌زدایی و حساسیت‌زدایی از جامعه قابل اجرا می‌باشد؛ گرچه متأسفانه امروزه به سبب برخی از بدرفتاری‌ها، امر به معروف، خشونت را به ذهن تداعی می‌کند.

احترام به عادت‌های منطقه‌ای در نگاه و پوشش

٧ - «سمعت أبا عبد الله عَلَيْهِ الْأَنْبَاءُ يقول: لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل تهامة والأعراب وأهل السواد والعلوج، لأنّهم إذا نهوا لا ينتهون، قال: والمجنونة والمغلوبة على عقلها لا بأس بالنظر إلى شعرها وجسدها ما لم يتعمد ذلك»^۱.

امام صادق عَلَيْهِ الْأَنْبَاءُ می فرماید: اشکالی در نگاه کردن به سر اهل تهame، اعراب و بادیه‌نشین‌ها، اهل سواد و علوج نیست؛ زیرا وقتی آنان از این کار نهی می‌شوند، آن را نمی‌پذیرند و نیز فرمود: نگاه به مو و بدن زن دیوانه و کم خرد ایرادی ندارد؛ البته اگر نگاه وی به عمد نگراید.

در این حدیث، حضرت عَلَيْهِ الْأَنْبَاءُ می فرماید نگاه به زنانی که اگر از بدپوششی نهی شوند، به آن اعتنایی نمی‌کنند، اشکالی ندارد.

أهل تهame، گروهی از بیابان‌نشین‌ها بوده‌اند که موهای خود را مانند برخی از عشاير کشور ما آویزان می‌کرده‌اند. برخی از زنان کشورها که به مکه می‌آیند، تا زانوهای خویش را نمی‌پوشانند. نگاه کردن به این زنان، اشکال ندارد؛ چرا که گروه‌های مختلف، عادت‌ها و رفتارها و اخلاق گوناگونی دارند؛ همان‌طور که هر قومی ازدواجی دارد و شیوه‌ای متمایز از

۱. وسائل الشیعه (الاسلامیة)، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

دیگر اقوام و ملل در ازدواج و عقد زناشویی دارد. البته نگاه کردن به مواضعی که زنان، پوشاندن آن را بر خود حرام نمی‌دانند، به شرط آلوده نشدن دل و تقوا، اشکال ندارد.

با توجه به این روایت و دیگر روایاتی که برخی از آن‌ها در بحث‌های مختلف این کتاب، از آن سخن گفته شد، باید گفت دین اسلام بسیار آزاد عمل می‌کند، اما برخی فتاوا، سخت‌گیرانه و دشوار است.

نگاه به زینت‌های آشکار

۸ - «عن ابن محبوب عن جمیل، عن الفضیل قال: سألت أبا عبد الله عائلاً عن الذراعین من المرأة هما من الزينة التي قال الله: ﴿ وَلَا يُبِدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعْوَلَتِهِنَّ ﴾؟ قال: نعم، وما دون الخمار من الزينة، وما دون السوارين».^۱

فضیل از امام صادق عائلاً می‌پرسد: آیا دو دست زن تا ذراع، از زینت‌هایست تا مشمول آیه‌ی «و آشکار نمی‌سازند زینت خود را مگر برای شوهرانشان» قرار گیرد؟ حضرت می‌فرماید: آری، همچنین است پایین‌تر از خمار که سروگردان را می‌پوشاند و سوار، که دو ساعد را پنهان می‌دارد.

۹ - «عن أبي عبد الله عائلاً في قول الله عزّ وجلّ: ﴿ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ﴾، قال: الزينة الظاهرة الكحل والخاتم».^۲

عبدالله بن بکیر از زراره از امام صادق عائلاً در مورد این آیه پرسید که

۱. همان، ح ۱، ص ۱۴۵.

۲. همان ح ۳.

می فرماید: «مگر آن‌چه از او ظاهر شده است.» حضرت فرمود: زینت‌های ظاهری مانند سرمه و انگشتی، نمونه‌ای از آن است.

مراد از «ما ظهر» همان اشیا و زینت‌هایی است که به صورت قهری آشکار می‌گردد؛ همانند صورت و دست و سرمه‌ای که زن به چشم می‌کشد یا آرایش معمولی وی که بر لب و چهره دارد؛ چرا که زن باید با مرد تفاوت داشته باشد. اگر زن، حلقه یا انگشتی خویش را بر دست کند یا النگویی بر دست نماید، اشکالی ندارد؛ چرا که انگشت و النگو زینت معمول است و دیده شدن آن توسط نامحرم بدون ایراد است.

حضرت در این روایت، از زینت منفصل سخن می‌گوید و در روایات دیگر، حکم صورت و دو دست تا مج - که جزو زینت متصل است - بیان شده است. برای زن، طبیعی است که در صورت خود زیستی قرار دهد و از سرمه یا کرم‌های سفید کننده، سرخاب و مانند آن استفاده کند. البته اگر زینت وی غلیظ، جلف و سبکسرانه و آلوده باشد، اشکال دارد. به طور مثال، به دست کردن انگشت در دست ایراد ندارد؛ ولی اگر کسی به همه‌ی انگشتان خود انگشت نهد، ایراد دارد؛ چرا که از حد طبیعی و عرف رایج خارج شده و شعاری استکباری را یدک می‌کشد.

نگاه به پاهای تا مج

در فتوا باید زمان و مکان و موضوع حکم را در نظر داشت. در برخی روایات، نگاه به پاهای زن (قدم) هم‌چون نگاه به چهره و دو دست تا مج، استثنای شده است. ما چنین فتوایی نداریم و پوشیدن رو یا کف پا را از نامحرم، بر زن واجب می‌دانیم؛ چرا که هم این روایات را ضعیف می‌دانیم و هم قدمنین در آن زمان، نقش پاهای نازک امروزی را نداشته

است؛ بلکه زنان آن زمان بدون کفش راه می‌رفته‌اند و پای آنان حکم کفش‌های مستعمل کنونی را داشته است و دیدن چنان پاهایی ایراد ندارد؛ ولی پاهای امروزی که بسیار نازک و لطیف است، چنین حکمی ندارد و در این استثنا داخل نیست و تغییر موضوع، سبب بار یافتن حکم ویژه‌ی خود بر آن شده است. پاهای زنان در آن زمان‌ها در حکم کفش برای آنان بوده و در دید و معرض قرار داشته است و نگاه کردن به آن همانند نگاه به کفش‌های امروزی است؛ برخلاف پاهای زنان امروزی که لطافت بسیار بالایی دارد و باید با کفش یا جوراب، پوشیده نگاه داشته شود؛ مگر آن‌که این موضوع در جایی به شکل گذشته‌ی خود باقی باشد.

نگاه به پشت زنان

در فقه، بابی است به نام «کراهة النظر في ادباء النساء الأجانب من وراء الثياب»^۱. در این باب، روایاتی می‌آید که از دیدگاه فقیهان، بر کراحت نگاه کردن به پشت زنان دلالت دارد؛ هر چند آنان پوشیده باشند. اما نگاه از رو به رو، به صورت - البته چنان‌چه آلوده به طمع و بیمارگونه نباشد - اشکالی ندارد! اما کسی که از پشت نگاه می‌کند و نگاه وی فاسد و بیمار است، اشکال دارد. از دیدگاه ما، نظر افکندن به پشت زنان - با آن‌که پوشیده است - در صورتی که نگاه آلوده باشد، حرام است.

۱۰ - «عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما يأْمَنُ الظِّيْنَ يَنْظَرُونَ فِي أَدْبَارِ

النِّسَاءِ أَنْ يَنْظُرَ بِذَلِكَ فِي نِسَائِهِمْ»^۲.

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۴، باب ۱۰۸، ص ۱۴۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسانی که به پشت زنان نگاه می‌کنند، از این‌که به این سبب به زنانشان نگاه شود، ایمنی ندارند.

۱۱- «عن أبي بصير أَنَّهُ قَالَ لِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ تَمَرَّ بِالمرأةِ، فَيُنْظَرُ إِلَى خَلْفِهِ، قَالَ: أَيْسَرَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَهْلِهِ وَذَاتِ قَرَابَتِهِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَارْضِلْ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ»^۱.

- ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض داشت: حکم مردی که زنی بر او گذر می‌کند و مرد به او می‌نگرد چیست؟ حضرت فرمود: آیا از این‌که مردی چنین به زنان و خویشاوندان شما بنگرد، خوشحال می‌شوید؟ ابو بصیر گوید: نه، حضرت فرمود: پس برای مردم بپسند، آن‌چه را که برای خود می‌پسندی و به آن رضایت داری.

این دو روایت، از مكافات عمل و آثار آن سخن می‌گوید. البته در روایت، سخنی از حکم و حلال و حرام نیست، بلکه می‌فرماید: «آیا می‌پسندی که این کار با زنان شما انجام شود و کسی این‌گونه بیمارگونه به محaram تو بنگرد؟» اگر این کار، فرآگیر و اجتماعی شود، مقید به این و آن نیست. مرحوم صاحب وسائل، در عنوان می‌گوید: «کراحت دارد کسی از پشت به زنی بنگرد». در حالی که ما می‌گوییم حرام است کسی در خیابان باشند و از روی چادر یا غیر آن، با اراده‌ی فساد، به پشت زنی بنگرد. چنین کسی فساد نفس دارد. او در صورتی که پشت دیوار نیز باشد، چنین نگاهی را اراده می‌کند.

تحلیل نگاه از پشت

۱۲- «عَنْ أَبِي الْحَسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَبَّتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ

۱. همان، ص ۱۴۵

خَيْرٌ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوْيُ الْأَمِينُ^۱، قال: قال لها شعيب: يا بنية، هذا قوي برفع الصخرة الأمين من أين عرفته؟ قالت: يا أبت إني مشيت قدامه، فقال: امشي من خلفي، فإن ضللت فارشدبني إلى الطريق، فأننا قوم لا ننظر إلى أدبار النساء»^۲.

امام عاشیل در مورد قول خداوند که به نقل از دختر شعیب می فرماید: «پدر، او را اجیر کن و به کارگری بگیر، که بهترین کارگر، کسی است که قوى و امین باشد»، فرمود: شعیب به دختر خود گفت: دخترم! این مرد قوى است؛ چرا که صخره را بلند نمود؛ اما چگونه دانستی که وی امین است؟ دختر گفت: پدر، من در مقابل او راه می رفتم، ولی او به من گفت که از پشت من حرکت کن و اگر من راه را گم نمودم، مرا راهنمایی کن؛ زیرا ما قومی هستیم که از پشت به زنان نمی نگریم.

با توجه به این آیات، دختر شعیب به راحتی و آزادانه درباره این جوان با پدر خویش سخن می گوید و گویا این جوان، چشم او را گرفته است و شعیب عاشیل با این که پیامبر است و به طور طبیعی باید از دیگران سخت گیرتر باشد، اما این گونه نیست و او نیز به راحتی با دختر خود سخن می گوید و ازوی می پرسد که ذکاوت تو درباره امین بودن وی چه مدرک و سندي دارد؟ دختر نیز گفت: «وقتی از او خواستیم به نزد شما آید، نخست ما در جلوی او به راه افتادیم، اما او گفت شما از پشت سر من بیایید و اگر من راه را به اشتباه رفتم، به من خبر دهید». علت این که

۱. قصص / ۲۶

۲. وسائل الشیعه، الحز العاملی، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ح ۲

حضرت موسی علیه السلام به دختران می‌گوید شما پشت سر من راه بروید، این است که می‌فرماید: «ما قومی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم یا از پشت، به زن‌ها نگاه نمی‌کنیم» و با این سخن می‌خواهد مرام خود را به حضرت شعیب علیه السلام بشناساند.

قومی که پشت زن‌ها را از روی فساد نگاه می‌کنند، بیماردلان هستند؛ و گرنه اولیای خدا، مؤمنان و افراد سالم، این‌گونه نمی‌نگرند. از این بیان حضرت علیه السلام در می‌یابیم: مهم این است انسان چگونه می‌نگرد؛ و گرنه پشت سر زن راه رفتن، ایرادی ندارد و نباید گمان نمود که تا زنی جلو راه می‌رود، باید گام‌های خود را تند برداشت که جلوتر از آنان بود یا او عقب بیاید تا پشت سر مردان باشد؛ بلکه همه می‌توانند آزادانه در خیابان راه بروند، اما نگاه آلوده نباید داشت. البته حضرت موسی علیه السلام چنین برخوردي دارد تا خود را به دختران بشناساند و آنان به هنگام معرفی وی به پدر خویش، او را «قوی و امین» بخوانند. موسی قوی است، چون آن‌گونه برای آنان آب کشید و امین است، چون به دختران می‌گوید پشت سر من راه بیفتید و این‌ها سند وی نزد شعیب است؛ و گرنه اگر آن‌ها در مقابل و از پیش روی وی نیز می‌رفتند، اشکالی نداشت؛ چرا که حضرت موسی علیه السلام می‌توانست قدری عقب‌تر راه رود و زاویه‌ی دید خویش را طوری تنظیم کند که دیگر دختران را نبینند و به دستور شریعت، خمار‌گونه بنگرد و فاصله‌ای میان خود و آنان بیندازد؛ ولی چون در مقام معرفی خویش است، به آنان می‌گوید: «ما قومی هستیم که از پشت به زنان نمی‌نگریم». و با این کلام، قدرت خویش را، هم به لحاظ معنوی و هم

به لحاظ جسمانی (آب کشیدن از چاه) هویدا می‌سازد؛ و گرنه موسایی که غریب است، چگونه می‌خواهد شناخته شود؟

جداسازی جنسیتی

در جامعه نمی‌توان سیاست جداسازی زنان از مردان و تفکیک جنسیتی را عملی نمود (و هر کس که در این فکر است، در خطاست)؛ بلکه باید جامعه را سالم نمود و افراد آن را بالحاظ آموزه‌های دینی سیر کرد تا از پشت دیوار به کسی نگاه نکنند و در او طمع نورزنند. در این زمینه، باید علت‌نگری داشت - نه معلوم‌نگری - و با اعمال درست سیاست‌های این روند و پرهیز از اطفار و کردار مهیج است که اگر زن و مرد در جامعه فعال باشند و کار کنند، مشکلی برای هیچ‌یک از دو جنس پدید نمی‌آید و هر دو جنس، به هم‌دیگر به چشم انسان می‌نگرند - نه به چشم جنسیت - و با این رویه می‌توان آزاد منشی را با تقوا جمع نمود.

بر فقیه لازم است که به این مسایل با چشمی تیزیین بنگرد و حقایق را دریابد؛ گرچه بسیاری از مشکلات، مانع وصول این معناست.

آزاد منشی در پرتو آگاهی‌بخشی

آزاد منشی و تقوا، راستای بلندی در اعتقاد و دیانت اسلام دارد و از مباحث کلان فقه است که ساختار اجتماعی مسلمانان را رقم می‌زند. ما آزاد منشی قرآن کریم نسبت به زنان را در ابتدای این جلد آوردیم. برای تحقیق آزاد منشی، باید استعدادها را گسترش داد و بینش‌هارا بالا برد و از ممنوعیت‌ها کاست، تا جایی که جامعه به جایی برسد که هر کاری را بر

اساس علم و اراده انجام دهد. برای آنکه جامعه به این بلوغ برسد، باید ممنوعیت‌ها در آن کاسته شود. به طور مثال، چنان‌چه انسان عاقلی با کودکی در کنار سفره‌ای نشسته باشد که در آن، همه نوع غذا یافت می‌شود و در آن هم ماست است و هم ترشی و هم گوشت قرمز و هم گوشت سفید و فبله‌ی ماهی، انسان عاقل آزادانه بر اساس آن‌چه می‌داند، دست به غذا می‌برد و آن‌چه را که برای او مفید است، می‌خورد و از آن‌چه ضرر دارد، پرهیز می‌کند؛ چراکه او عاقل، آگاه و دارای اراده است و هیچ‌گاه آب را با چایی، و ماست را با ترشی نمی‌خورد؛ اما کودکی که پای این سفره نشسته است، بر اساس آگاهی کار نمی‌کند؛ زیرا ماست را با ترشی مخلوط می‌کند و هر دو را روی برنج، و برنج را درون خورش می‌ریزد و آن را با آب می‌خورد.

در جامعه‌ی ما باید بینش‌ها را بالا برد و بر سر سفره، همه چیز را گذاشت و ممنوعیت‌ها را محدود کرد؛ اما اگر بینش‌ها اندک و پایین باشد، گریزی نیست که بر ممنوعیت‌ها افروده گردد و همانند آن کودک است که باید جلوی او گرفته شود تا آگاهی دیگری جایگزین جهل وی شود و با ارتقای بینش او، به چنان رشدی برسد که خوراک خود را بر اساس اراده و اندیشه برگزیند. در زمان طاغوت می‌گفتند رادیو حرام است. بعد از انقلاب گفتند ویدئو حرام است و هم‌اکنون نیز ماهواره را حرام می‌دانند؛ اما با بالا بردن بینش‌هاست که ممنوعیت‌ها پایین می‌آید.

گرچه در جامعه‌ی عامیانه‌گرا، عقب‌مانده، بیسواند، بی‌معرفت و فاقد ایمان و تقوا، باید ممنوعیت‌ها را افزایش داد و چاره‌ای از آن نیست

بررسی یکی از دیدگاه‌های فقهی

پس از بررسی آیات و روایات، شایسته است نگاهی به متن کتاب «العروة الوثقى» بیندازیم و میزان تأثیرپذیری فتاویٰ یکی از فقیهان برجسته را از آیات و روایات و چگونگی انطباق آن با فرهنگ این کتاب آسمانی و سنت نبوی به دست آوریم. البته تفاوت حرکت در این مسیر، چنان محسوس است که گویی از سرزمین گرم به سرزمین سرد وارد می‌شویم.

(همان طور که با کودکی ناگاه، چنین برخوردي می‌شود) اما در جامعه‌ای که بینش‌ها بالاست، پی‌آمدِ برداشتن محدودیت‌ها، کم شدن عقده‌ها، نگرانی‌ها و ناآرامی‌ها و افروده شدن بر آرامش روانی افراد است.

با بالا رفتن بینش‌ها، انسان عاقل و با اراده، تنها از چیزی که برای وی مفید است، بهره می‌برد. دین و شریعت نیز بینش‌ها را بالا می‌برد و از ممنوعیت‌ها می‌کاهد. ما اصل آزاد منشی دینی در مواجهه با زنان را پیش‌تر تبیین نمودیم؛ اما روشی که هم‌اکنون بر فقه رایج و مسلط بر جامعه، حاکم است، برخلاف این معناست. در جامعه نیز همین معنا کم و بیش دلده می‌شود و خشونت و غل و زنجیرها معلول این امر است.

چنین ممنوعیت‌هایی در فتاوا بسیار است؛ چرا که جامعه‌ای که چنین فتاوایی برای آن صادر شده است، از بینش بالایی برخوردار نبوده است. البته از عوامل این امر، ازوای چند صد ساله‌ای است که دامنگیر عالمان دینی در پرتو سختگیری دولت‌ها بر آن‌ها بوده است.

همچنین در فقه، بابی است به نام «النظرة الواحدة إلى النساء لا إشكال فيه» به این معنا که «نگاه نخست به نامحرم جایز است»، که ما روایات آن را پیش تر آوردهیم و از توضیحی که دادیم، به دست آمد عنوان دادن به روایات این باب به گونه‌ی یاد شده، خالی از کاستی نیست. این عنوان می‌گوید: گویا خداوند فرموده است یک نظر به روی هرگلی بدون اشکال است و دیدن هر نامحرمی در یک نگاه بدون امتداد، ایرادی ندارد؛ در حالی که گفته‌ی چنین نیست. اما متن عروه در این باب، چنین می‌باشد:

«ويجب ستر المرأة تمام بدنها عمن عدا الزوج والمحارم إلا الوجه والكفين مع عدم التلذذ والريبة، وأمّا معهما فيجب الستر ويحرم النظر حتّى بالنسبة إلى المحارم وبالنسبة إلى الوجه والكفين»^۱؛

واجب است زن تمام بدن خویش - به جز صورت و دو دست تا مج - را پوشاند؛ مگر برای شوهر و محارم خویش؛ البته به شرط نبوده تلذذ و ریبه؛ اما با وجود لذت و ریبه، پوشش آن واجب است و با این دو وصف، حتی نگاه به محارم نیز حرام است؛ هرچند به صورت و دو دست تا مج باشد.

صاحب عروه، حجاب را بر زن لازم نمی‌داند؛ بلکه از لزوم ستر و پوشش سخن می‌گوید و تفاوت حجاب و ستر، در انفصل و اتصال آن است.

صاحب عروه می‌گوید: اگر غیر محارم و یا محارم، از دیدن صورت و دو دست زن تا مج لذت ببرند، واجب است به آن نگاه نکنند.

البته عروه در عبارت پردازی این فتوا دارای مشکل ادبیاتی است و قید «مع التلذذ»، زوج را نیز در بر می‌گیرد که چنین نیست.

۱. العروة الونقى، ج ۲، ص ۳۱۷.

ما پیش از این گفتیم محارم نباید چنان در پوشش خود سخت بگیرند که همسر و فرزندان، به محض دیدن بیگانه‌ای، دچار مشکل شوند.

جای این پرسش در عبارت است که: چرا وقتی مردی به صورت زنی با ریبه و تلذذ می‌نگرد، زن باید خود را بپوشاند؛ در حالی که زن نمی‌داند و نمی‌تواند تشخیص دهد که آیا این فرد با نظر حرام به وی می‌نگرد یا به نظر سالم. البته اگر وی تشخیص دهد که نگاه مرد و یا حتی زنی به وی، طمع آسود و بیمارگونه است، وجوب رو برگرداندن یا پوشش، از باب مقدمه‌ی حرام، ثابت می‌شود.

در این متن، صاحب عروه از چندین «احوط» استفاده کرده است؛ در حالی که فقیه همانند جراح می‌ماند و باید با دقیق‌ترین نظر و عمل، وارد کار شود؛ چرا که بیمار با خطر مرگ رو به رost و او باید کار را به درستی و با کم‌ترین اتلاف وقت انجام دهد. در حوزه‌ی فقه نیز اگر فقیهان به «الاحوط» و «احتیاط آن است که» ادامه دهند، افراد جامعه کار خود را انجام می‌دهند و خودشان برای کردار خود تصمیم می‌گیرند و سپس حوزه‌ها دیرهنگام، حکم صادر می‌کنند. در این متن آمده است:

«احوط آن است که زن صورت و دست‌های خود تا مچ را از

بیگانگان بپوشاند؛ خواه ریبه در کار باشد یا نه.»

چنین فتاویی که احتیاط‌هایی خارج از چارچوب شرع و نوعی زیاده‌روی است، بلکه حرکت برخلاف مذاق شارع است، زن را به‌گونه‌ای تربیت می‌کند که وی نمی‌تواند با نامحرم سخنی بگوید و اگر کسی قصد

تعدی به وی را نیز داشت، مظلومانه واکنشی از او برنمی‌آید. چنین جامعه و زنی، سلامت ندارد و از اداره‌ی خود و دیگری ناتوان می‌ماند. اما در جامعه‌ی آزاداندیش - که چنین بسته نیست و دست و صورت زن آزاد است - زن به راحتی می‌تواند کارهای خویش و یا کارهای اجتماعی را با اقتدار انجام دهد؛ از رانندگی گرفته تا خوانندگی؛ اما چنین احتیاط‌هایی، او را محصور و مقید می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که قدرت نفس کشیدن را نیز از او سلب می‌کند و وی همواره نگران آن است که مبادا کسی با دیدن او به ریبه افتاد. زن می‌تواند با پوشش مناسب، بدون هیچ گونه مشکلی در اجتماع راه رود و شغل داشته باشد و حتی در میادین ورزشی، صاحب مдал شود و این مهم، بدون آزاد اندیشی فقیهان و متولیان دینی کشور و آحاد مردم، ممکن نمی‌گردد.

مستحسن نبودن پوشیه

صاحب عروه در فتوایی دیگر می‌نویسد:

«والاحوط سترها عن المحارم من السرّ إلى الركبة مطلقاً، كما أنَّ
الاحوط ستر الوجه والكفَّين عن غير المحارم مطلقاً»^۱.

- احوط آن است که زن از ناف تا زانوی خود را از محارم بپوشاند؛ همان‌گونه که احوط آن است که صورت و دو دست را از دید نامحرم پوشیده دارد؛ خواه بیکانه به ریبه به آن نگاه کند یا بدون ریبه.

صاحب عروه رحمه اللہ علیہ احتیاط را در این می‌داند که زن‌ها صورت خود را

۱. عروة الوثقى، ج ۲، ص ۳۱۷، مسئله ۳.

تربيت جنسی کودکان

صاحب عروه می‌گويد: «احوط آن است که زن از ناف تا زانوی خويش را از محارم بپوشاند مطلقاً». اين بيان، باز بودن انديشه‌ي ديني را مى‌رساند. دين با چنین نظر وسعي، مى‌خواهد انسان را با چشم و دل سير تربيت کند؛ ولی در عمل دیده مى‌شود که مرد وقتی به خانه مى‌آيد، جز كرباس و پوستين چيزی نمى‌بیند؛ چراکه زن وي از سر تا به پا، خود را زير پوشش قرار داده است و همین مرد به بیرون که پا مى‌گذارد، زن‌های بسياري را در

پوشانده و پوشيه بزنند؛ در حالی که خود فرمود: «اگر ربيه و تلذذی در کار نباشد، واجب نیست زن، صورت و دست‌های خود را از نامحرم بپوشاند». ايشان تنها به صرف احتیاط، ممنوعیت‌ها را بالا مى‌برد. البته باید اعتراف نمود که اين فتوابراي زمانی بوده است که زنان در ماه شايد چند بار از خانه بیرون مى‌آمدند و جامعه در دست آنان نبوده و دین و ديانات، حالت انزوايی داشته است؛ به عکس امروزکه صبح به صبح چند ميليون زن از خانه بیرون مى‌آيند تا به محل کار و درس خويش بروند و اگر فقيهان بزرگوار، جامعه را در چنین فضايي مى‌دينند، چنین فتوايي نمى‌دادند. پوشيه در آن زمان‌ها اشکال نداشته است؛ چراکه اجتماعي نبوده است تا زن به دست‌ها و چشم‌های خود نيازمند باشد و کم‌تر زنی نيز بیرون مى‌آمده است. البته در زمان‌های بسيار دور، کنيزان با سرهای برنه، در جامعه حضور داشته‌اند و پوشيه و چادر، نشان آزاد بودن به شمار مى‌رفت.

بیرون می‌بیند که پوشش کمتری نسبت به همسر وی در خانه دارند و طبیعی است که مرد نتواند به همسر خویش چندان دل بیندد.

لازم نیست انسان خود را جلوی محارم چنان بپوشاند که هم زن از زن بودن خود خسته شود و هم مرد از مرد بودن خویش پشیمان گردد. خداوند، اجازه داده است زن نزد بچه‌های خویش پاهایی عربان داشته باشد تا چشم و گوش فرزند بازگردد که مبادا در بزرگسالی، با انجاماد حاصل از ندیدن مشروع، با دیدن کوچک‌ترین صحنه‌ای در بیرون، منحرف گردد؛ ولی بسیاری از افراد جامعه به دلیل تربیت غلط، بد می‌دانند که مادری یا خواهری نزد محروم خویش این‌چنین زندگی کند، تا چه رسد به خاله و عمه. دین می‌خواهد به طور عملی، سطح آگاهی و بینش پیروان خود را بالا ببرد تا از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها بکاهد؛ ولی دین‌مداران، بر خود سخت گرفته و خویش را عقب نگاه داشته‌اند.

لازم به ذکر است، در نگاه به محارم - حتی به مادر و خواهر - چنان‌چه ریبه و احتمال فساد و گناه پیدا شود، نظر کردن، حرام و پوشش آنان لازم است؛ ولی تربیت جامعه و بالا بردن سطح بینش جامعه، از عهده‌ی مادر به تنها‌ی خارج است؛ بلکه مرجع تقلید و نظریه‌پردازان دینی و حکیمان و فلسفیان و نظام و سیستم است که باید چنین فرهنگی را نهادینه سازند. البته اگر از عهده‌ی این کار برنیایند، آنان به ناچار بر ممنوعیت‌ها می‌افزایند. بینش بالا نیز امری ورای سواد و سیاهی است و ممکن است کسی پس از ده‌ها سال درس خواندن، دارای بینش صحیح نباشد؛ بلکه بینش صحیح، تربیتی عملیاتی است که بیشترین نقش را مجتهد

نظریه پرداز و مادر خانواده بر دوش دارد؛ نقشی که اهمیت آن را در کتاب «دانش زندگی» خاطرنشان شده‌ایم.

پیآمد توجه به ملک‌های حکم نگاه

صاحب عروه می‌گوید: با قصد لذت بردن و با وجود ریبه، نگاه به اهل ذمه و کفار اشکال دارد. این حکم اختصاصی، در محارم نیز جاری است و به زنان مشترک اختصاص ندارد:

«يجوز النظر إلى نساء أهل الذمة بل مطلق الكفار مع عدم التلذذ والريبة؛ أي: خوف الوقوع في الحرام، والأحوط الاقتصار على المقدار الذي جرت عادتهنّ على عدم ستره في زمن النبي والاتمة، وأماماً ما استحدث في زماننا من عدم ستر المحسن، فالأحوط ترك النظر»^۱.

نگاه به زنان اهل ذمه – بلکه مطلق کفار – جایز است؛ البته به شرط نبود لذت و ریبه، که مراد از آن، خوف وقوع در حرام است. بنابر احتیاط، باید به دیدن مقداری که عادت آنان بر نپوشاندن آن در زمان پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام بوده است، بسنده نمود؛ اما مقداری از زیبایی‌ها و زیستی که در زمان ما بر آن افروده شده است و پوشیده نیست، احوط ترک نگاه به آن مواضع است.

صاحب عروه احوط را در این می‌داند که در نگاه، به مقداری از اندام زنان بسنده شود که در زمان حضور امامان علیهم السلام آن را نمی‌پوشانده‌اند؛ اما این حکم، دلیلی ندارد و ایشان بدون سند، این کلام

۱. عروة الوثقى، ج ۵، ص ۴۸۶ (حاشیه‌ی مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی).

را بیان می‌کند؛ چرا که ملاک این حکم، در روایات آمده است و احتیاط ایشان نیز نابه جاست.

افزون بر این، ملاک دیگری نیز وجود دارد و آن این است که: همان‌طور که هر گروهی را ازدواجی است، هر قومی را نیز سنت و عادتی است و اگر روش و عادت ملتی این باشد که مو، سر یا اندامی از بدن را عریان گذارند و آن را جزو امور پنهانی ندانند، اشکالی در دیدن آن وجود ندارد. البته نگاه به اندام‌هایی که آن را پنهان می‌دارند، اشکال دارد و براین اساس، نگاه به اندام عریان زنی از اهل ذمه یا کفار در استخراج‌های شنا یا کنار ساحل، گناه دارد. خاطرنشان می‌گردد این حکم، در صورتی است که ما نگاه کردن به زنان اهل کتاب را از باب عادت جایز بدانیم، نه به سبب نداشتن حرمت؛ اما براین فرض، نگاه به اندامی که پنهان می‌دارند نیز اشکال ندارد؛ چرا که حکم آنان در مسأله‌ی نگاه، حکم نگاه به چارپایان است که محدودیت گفته شده را ندارد. این حکم نیز در صورتی است که ریبه و انحرافی برای مؤمن پیش نیاورد و نگاه سالم باشد، نه بیمار.

ملاک دیگری نیز در جواز نگاه کردن به زنان کفار وجود دارد و آن، عسر و حرج مؤمن در صورت حرمت نگاه به اندام‌هایی است که آنان عریان می‌گذارند.

نقش نگاه‌های دوران کودکی در دوری از گناهان

صاحب عروه در ادامه‌ی بحث نگاه گوید:

«مسألة ٣١: لا يجوز النظر إلى الأجنبية ولا للمرأة النظر إلى الأجنبية من غير ضرورة، واستثنى جماعة الوجه والكافيين فقالوا

بالجواز فيهما مع عدم الريبة والتلذذ، وقيل بالجواز فيهما مرّةً، ولا يجوز تكرار النظر، والأحوط المنع مطلقاً^۱؛

نگاه به زن نامحرم جایز نیست و بر زن نیز جایز نیست به مرد بیگانه بنگرد؛ مگر این که ضرورت داشته باشد. در این میان، گروهی نگاه به صورت و دو دست تا مج را جایز دانسته و گفته‌اند: نگاه به آن، با نبود ریبه و لذت جایز است و گفته شده یک بار نگاه، جایز است و تکرار آن جایز نیست؛ ولی احوط آن است که نگاه به طور مطلق ترک شود.

«مسألة ۳۲: يجوز النظر إلى المحارم التي يحرم عليه نكاحهنّ نسباً أو رضاعاً أو مصاهرّ ما عدى العورة مع عدم تلذّذ وريبة، وكذا نظرهنّ إليه»^۲؛

نگاه به محارم نسبی، رضاعی یا مصاهری -که نکاح با آنان حرام است- جایز است؛ مگر به عورت. البته اگر قصد لذت و ریبه در آن نباشد. هم‌چنین نگاه زنان محروم به این فرد، همین حکم را دارد.

محرمیت، امری نسبی است و سه نوع محرمیت کلی وجود دارد: زن و شوهر می‌توانند بدون هیچ محدودیتی، به همه‌ی اندام هم نگاه کنند. محارم نیز جایز است که همه‌ی اندام هم را -به جز عورت- ببینند و در محرمیت اجتماعی، دیدن صورت و دو دست تا مج اشکالی ندارد. هم‌چنین در پوشش، نگاه به حجم بدن و چاقی و لاغری و هیأت اندامی هر فرد، اشکال ندارد.

تلذذ و لذت بردن می‌تواند پاک یا آلوده باشد، با این وصف، اگر

۱. العروة الوثقى (ط.ق) ج ۲، ص: ۸۰۳ ، النشر الاسلامى، ج ۵، ص ۴۸۷

۲. همان.

کسی از زیبایی خواهر خود لذت ببرد و «تبارک الله احسن الخالقین» بگوید و قشنگی و زیبایی او را تحسین نماید، ایرادی ندارد؛ اما اگر در زیبایی او طمع کند و به فکرهای انحرافی فرو رود، لذتی که از دیدن وی می‌برد، تلذذ حرام است.

جامعه‌ی کنونی، پوشش‌های بسیاری را در میان محارم قرار داده است و نتیجه‌ی آن، چنین است که فرزندی که در میان چنین خاندانی بزرگ می‌شود، آنقدر ندیده است که وقتی پا به بیرون می‌نهد، خود را می‌بازد؛ در حالی که اگر از همان کودکی، دست و پای مادر و خواهر یا پدر و برادر خویش را دیده بود، در بزرگی، دیدن این امور برای او طبیعی و عادی می‌شد و از استمنا و خودارضایی تا حدودی مصون می‌ماند. امروزه، یکی از مشکلات دانشگاه‌ها این است که برخی جوانان را دین‌گریز می‌سازد. این امر، علت‌های گوناگونی دارد که از جمله‌ی آن، ندیده بودن چنین جوانانی در کودکی و تحمل محدودیت‌های فراوان است. این افراد از کودکی آرزو به دل مانده‌اند که یکبار با زلف به مدرسه بروند و همیشه موهای آنان را از بیخ و بن تراشیده‌اند؛ در حالی که در جامعه‌ی بهداشتی ما نیازی به این کار نیست تا فردا که وی به دانشگاه می‌رود، همچون پرنده‌ای نباشد که تازه از قفس نجات یافته است و از فرط آزادی، بخواهد دست به هر کاری بزند.

آزادی، در گرو اگاهی است و هر اندازه اگاهی‌ها بیشتر شود، آزادی نیز بیشتر می‌گردد؛ اگرچه آزادی، واژه‌ای است مظلوم که دستخوش بازی سیاست‌بازان ناگاهی شده است که سیاست را از روزنامه

فر اگرفته‌اند، نه از فلسفه، حکمت، عرفان و فقه، به معنای حقیقی آن، که آن را در مقدمه‌ی این کتاب، توضیح دادیم. آزادی، معلول آگاهی است و با بالا رفتن آگاهی، ممنوعیت‌ها پایین می‌آید؛ اما در جامعه‌ای که آگاهی پایین است، اگر آزادی داده شود، آزادی داده شده «رهایی» است، نه «آزادی» و هرج و مرج پیش می‌آید، که در نتیجه استبداد، تخریب، بی‌عفتی و براندازی، ارمغان چنین رهایی‌ای خواهد بود.

بنابراین در پاسخ به این پرسش که: آیا باید به مردم آزادی داد یا استبداد؟ باید گفت: لازم است به افراد جامعه آگاهی داده شود؛ چرا که استبداد، معلول نادانی و آزادی معلول آگاهی است و هیچ یک، اصالت ندارد و اگر توان جامعه‌ای در علم و آگاهی و بینش پایین بود، باید به مقتضای هویت آزادی که بر پاشنه و چارچوب می‌چرخد، رهایی را از آن دور داشت. این کار همانند در قفس نگاه داشتن حیواناتی است که اگر رها باشند، به خود یا دیگری ضرر می‌زنند. نوع جوامعی که از آگاهی محروم می‌باشند، مدیریت آن، چنین سیاستی را اقتضا دارد.

دست دادن با نامحرم

«مسئله ۴۰: لا يجوز مصافحة الأجنبية، نعم لا بأس بها من وراء الثوب، كما لا بأس بلمس المحارم».^۱

دست دادن با زن نامحرم و بیگانه جایز نیست؛ البته از ورای لباس (دستکش) ایرادی ندارد؛ همان‌طور که لمس محارم بدون ایراد است.

مستند این فتواء، روایات زیر است:

۱. عروة الوثقى، ج ۲، ص ۸۰۴ (ط. ق)، ج ۵، ص ۴۹۰ (النشر الاسلامي).

الف - «عن أبي عبد الله عَلَيْهِ الْأَعْلَمُ قال: قلت له: هل يصافح الرجل المرأة ليست بذات محرم؟ فقال: لا إِلَّا من وراء الثوب»^۱.

- از امام صادق عَلَيْهِ الْأَعْلَمُ پرسش شد: آیا مرد می تواند با زن نامحرم دست بددهد؟ حضرت فرمود نه، مگر از روی پارچه.

ب - «سألت أبا عبد الله عَلَيْهِ الْأَعْلَمُ عن مصافحة الرجل المرأة، قال: لا يحل للرجل أن يصافح المرأة إِلَّا امرأةً يحرم عليه أن يتزوجها أخت أو بنت أو عمة أو خالة أو بنت أخت أو نحوها، وأمّا المرأة التي يحلّ له أن يتزوجها فلا يصافحها إِلَّا من وراء الثوب، ولا يغمز كفّها»^۲.

- از امام صادق عَلَيْهِ الْأَعْلَمُ درباره دست دادن مرد با زن پرسیدم، حضرت فرمودند: برای مردی جایز نیست با زنی دست دهد؛ مگر آن که زنی باشد که با وی محرم باشد و ازدواج با او حرام باشد؛ مانند: خواهر، دختر، عمه، خاله، خواهرزاده و مانند آنان؛ اما زنی که ازدواج با او درست است و بیگانه می باشد، نمی توان با او دست داد؛ مگر از روی لباس، به شرط آن که دست وی را فشار ندهد.

این روایت، نکته‌ای روان‌شناسانه را بیان می دارد؛ چرا که در برداشت، مرد خواسته‌ی خود را نشان می دهد و نمی تواند آن‌جهه را که درون خویش دارد، مخفی نماید و در برد بلند، این زن است که خواسته‌ی خود را پنهان می دارد؛ از این رو، حضرت به مردها می فرماید که دست زن را فشار ندهید، اما دست دادن از روی پوشش را بدون اشکال می داند.

۱. وسائل الشيعة (الإسلامية)، الحرج العاملی، ج ۱۴، ص ۱۵۱، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

گشايشى كه در دين وجود دارد، برای مصون نگاه داشتن روان آدمى است؛ اما چون به آن عمل نمى شود، جامعه از انواع بيماري هاي روحى و روانى، كه پىآمد ممنوعيتهای بسيار است، رنج مىبرد. يكى از مشكلات برخى از خانوادههای مذهبی اين است كه ممنوعيتهای داران بسيار زياد است؛ به طورى كه بسياري از افراد جامعه نمى خواهند با دختران آنان ازدواج كنند. وقتی دختران اين خانوادهها نمى توانند به راحتی با پدر و برادر خويش سخن بگويند، چگونه مى توانند در جامعه حضور يابند و در آن زندگى كنند. برگریدن چنین رفتارهایي، به هيچ وجه تقوا و پاکدامنى نىست؛ بلکه در بسياري از موارد، مصدقاق كامل ناداني است. چنین رفتارهایي گاه برخى افراد را در زندگى زناشوبي خويش و با حلال خود نيز دچار مشكل مى سازد و گاه سبب احتلامهای بسيار و خوددارضایي فرزندان آنان مى گردد. با ديدى خوشビانانه مى توان گفت: کسانى كه چنین رفتارهایي دارند، در نهايت مى توانند برای خود خوب زندگى كنند، ولی اين توانايي را ندارند كه حضوري سالم در جامعه داشته باشنند و برای مردم و جامعه مفيد باشنند و الگوي آنان قرار گيرند.

گاه برخى از زنها مى ترسند خود را نزد مرد خود، تکانى دهند و ابراز زنانگى برای او داشته باشنند؛ چرا كه مى ترسند به بي حيائي شناخته شوند؛ از اين رو، ناچارند خودنگهدار باشنند و خواستههای خود را در خويش بريزند و در نهايت، به مردهای متتحرك تبديل شوند و روشن است كه مردها در پى مرده نىستند؛ چرا كه زندههای بسياري را در كوجه و خيابان يا در فيلمهای سكس مى بینند و از شامورتى بازى زنهاي ديگر به

و جد می‌آیند و زن خویش را مانند تخته‌سنگی می‌یابند. زن‌هایی که چنین تربیتی دارند، نمی‌توانند نقش زنانگی خود را ظاهر کنند و همچون یک زن، مرد را به بازی بگیرند. این زن‌ها فرزندان خویش را با عشق و علاقه و محکم می‌بوسند؛ اما با شوهر خود، با سردی تمام رو به رو می‌شوند تا حیای خویش را پاس بدارند. چنین زنی نمی‌تواند در زنانگی خود میدانداری کند و هنر زن بودن خود را برای شوهر خویش نمایش دهد. همه‌ی این مشکلات، برآمده از سلیقه‌ها و مزاج‌های شخصی، قومی و بومی است که همچون پیرایه‌ای سنگین، بر دین سایه افکنده و شریعت از چنین سختگیری‌هایی خالی است.

نگاه به حجم بدن زن

در اینجا بر آنیم تا حکم نگاه مرد نامحرم به حجم بدن زن را بررسیم. پیش از این گفتیم که زن می‌تواند حضور سالم اجتماعی داشته باشد، به شرط آنکه پوشش مناسب خویش را رعایت نماید و به جز صورت و دست‌ها تا مج، بقیه‌ی اندام و نیز موهای خویش را بپوشاند. اینک محور سخن آن است که زنان باید چه نوع پوششی داشته باشند؟ آیا پوشش آنان باید همانند چادر، حتی حجم بدن را نیز بپوشاند یا چنان‌چه حجم بدن - نه خود پوست بدن - در پوشش‌های مانتویی یا چادری که در سال‌های گذشته رایج شده است، آشکار باشد، اشکال ندارد؟ آیا احتمال این معنا می‌رود که حرمت رقص به سبب دیده شدن حجم بدن رقصان بوده است؟ چرا که زنان رقص، برفرض که در مجالس زنانه عریان نباشند، چون بخشی از لباس‌های خود را بر می‌دارند و خود را



سبک می‌سازند، حجم بدن آنان قابل رؤیت بوده است و زنان رقص، زیباترین لباس‌های مجلسی خود را - که متناسب با مجالس زنان و بر اساس روان‌شناسی‌ای که از زنان داشته‌اند - می‌دوخته‌اند؛ لباس‌هایی که چاقی و لاغری و ظرافت و پستی و بلندی و خلاصه، چگونگی اندام زن را به‌خوبی می‌نمایاند و در این صورت است که رقص آنان با حضور نامحرم حرام است؛ مگر آن‌که سایه‌ی رقص آنان بر روی پرده باشد.

به‌طور خلاصه، بحث اصلی این است که: آیا رؤیت پوست بدن زن نامحرم است که اشکال دارد؟ یا دیدن حجم بدن وی نیز داخل در این حکم است؛ هر چند پوست آن پوشیده باشد؟

ما از بررسی ادله‌ی این باب، به این نتیجه می‌رسیم: بر زنان، پوشاندن پوست بدن واجب است، نه حجم آن. البته داشتن پوشش‌های نازک و شیشه‌ای و نیز پوشش‌های مستهجن، جلف و سبکسرانه و لباس شهرت، حرام است. در ادامه، روایات این باب می‌آید:

پوشش شیشه‌ای، نازک و بدن‌نما

۱۳ - «روی عن رسول الله ﷺ : من أطاع امرأته أكبه الله عزّ وجلّ على وجهه في النار، قال علي عليه السلام : وما تلك الطاعة؟ قال: يأذن لها في الذهاب إلى الحمامات، والعرسات، والنیاحات، ولبس الثياب الرقاق»^۱.

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: اگر کسی در چند مورد، همسر خویش را اطاعت نماید و به او سرسپردگی نشان دهد، خداوند او را

۱. وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۶.

به رو در جهنم خواهد افکند. پرسیده شد: چنین سرسپردگی چیست؟ حضرت فرمود: این که زن از او بخواهد به حمام (عمومی) رود یا در مجالس عروسی و عزا شرکت کند و یا لباس نازک بر تن نماید و مرد با خواهش او موافقت نماید.

بر اساس این روایت، شرکت زنان در برخی از مجالس حرام است. این مجالس در زمان صدور روایات، مجالس گناه بوده و متن روایت، به آن مجالس انصراف دارد. در این روایت، موضوع سخن ما فراز اخیر آن است که پوشش‌های نازک و شیشه‌ای را بر زنان حرام می‌داند و شوهری که برای همسر خویش جوراب نازک یا پوشش نازک بدن‌نما می‌خرد تا همسر وی با همان لباس در حضور نامحرم حاضر شود، موضوع این روایت قرار می‌گیرد و استحقاق جهنم را می‌یابد.

دین هیچ‌گاه بدون ملاک و معیار سخن نمی‌گوید. زنی که لباس نازک بر تن می‌کند، بیشترین برانگیختگی شهوانی را در مردان به وجود می‌آورد و وی با نوع پوشش خود، آنان را فریب می‌دهد؛ در صورتی که اگر آن تورها را از خود برکند، دیگران درمی‌یابند که آن‌گونه که وی می‌نماید نیست و چه بسا که او با این کار، عیوب‌های جسمانی و زشتی بدن خود را پوشانده است. پوشیدن لباس تور، پهن کردن دام برای صید جنس مخالف است. زن نباید از سویی تنها لباسی از تترون بسیار نازک و رقیق بپوشد که به هنگام بارش باران، همه چیز او نمایان شود، و از سوی دیگر، زن نباید خود را مانند کودک بیچاره‌ای قنداق‌پیچ نماید. گاه زنان، افرون بر مانتو و چادر، بلوز، پیراهن، زیر پیراهن و... بر تن دارند و خود را در بنده لباس نموده‌اند. ما در کتاب «زن؛ مظلوم همیشه‌ی تاریخ» گفته‌ایم: زنان



می‌توانند به پوشیدن یک لباس و پیراهن بر تن خود، بستنده نمایند و پوشش شرعی را رعایت کنند. عمدۀ آن است که پوشش آنان، بدن‌نما، نازک و تور و نیز جلف، سبک‌سرانه و لباس شهرت نباشد و در این صورت است که غرض شارع تأمین می‌شود.

برای دریافت مرزهای دین در این زمینه، باید به چند نکته توجه داشت: یکی آن که تمامی اندام زن و موهای وی - به جز صورت و دو دست تا مچ - عورت و پنهانی بوده و پوشش آن، واجب است و هرگونه عریانی یا بدن‌نما بودن این موضع، حرام است. عورت به چیزی گفته می‌شود که باید پنهان باشد و پوشش آن ضروری است. این حکم، کرامت، متانت، مطلوبیت و ارزش زن را نمایان می‌سازد، نه رشت بودن یا ناپستندادشن وی را.

تفاوت پوشش اسلامی و حجاب متعارف

امر به پوشش که در قرآن کریم آمده است، به هنگامی بوده است که تمام زنان عرب جلباب و خمار - چادر و روسری عربی - می‌پوشیده‌اند، ولی حجاب آن‌ها بیشتر با بدحجابی همراه بوده است و آنان به برخی از زنان بی‌بند و بار چادری در زمان طاغوت می‌مانندند. در آن زمان، زن‌های عرب با آن‌که از جلباب و خمار استفاده می‌کردند، موها و سر و گردن و موضع حساس‌گوش و بنگوش و سینه و پاهای خود را نیمه‌عریان می‌گذاشتند و بدحجاب بودند؛ از این روست که در آیات پوشش، موضوع «جلباب» و «خُمُر» ذکر شده است.

زنان عرب در آن زمان، در واقع «حجاب» داشتند، ولی «پوشش» نداشتند و اسلام برای آنان پوشش آورد و بدحجابی آنان را با پوشش

درست تصحیح نمود. شریعت نیز نسبت به نوع پوشش اهتمامی ندارد که جلباب و خمر باشد یا چادر و مانتو یا چیز دیگر؛ بلکه آن‌چه برای دین اهمیت دارد، پوشش تمامی پوست بدن و موهاست؛ آن هم پوششی که عفاف، وقار و سلامت شؤون فردی و اجتماعی زن را تضمین نماید و چنان‌چه این ملاک، بدون «جلباب» و «خُمْر» هم فراهم آید، نظر شریعت تأمین شده است. شریعت در این زمینه، روش «امضا» و ارشاد را پی‌گرفته است و در پی «تأسیس» حکمی نیست.

دین با احکام ارشادی، امور متعارف عقلانی را توصیه می‌نماید و با فرامین «تأسیسی = مولوی» در صدد دورسازی جامعه از کجی‌ها و ایجاد تعادل لازم در امور متعارف بشری است که عقل به آسانی به آن راه ندارد و یا در جامعه‌ی زمان صدور آن حکم، چنین چیزی متعارف نبوده، و در آن زمان‌ها با رواج بدحجابی، اسلام «ستر» و «پوشش» را تأیید نموده است. درست است که معنای پوشش - که در فرهنگ عرب «ستر» خوانده می‌شود - به حجاب نزدیک است، اما این دو امر، تفاوت و فاصله‌ی بسیاری دارند؛ چرا که حجاب، مانع خاصی است که باعث انفصال دو چیز از یک‌دیگر است؛ در حالی که ستر و پوشش، «انفصال» و «جدایی» را ندارد و بر مانع بودن، جدایی و بیگانگی دلالتی ندارد. درست است که هر حجابی اگر کامل باشد، پوشش است، اما چنین نیست که هر پوششی، حجاب باشد. نسبت میان این دو، از نظر منطقی، عام و خاص مطلق است. حجاب در واسطه بودن، باری سنگین‌تر بوده و مانع بیشتری را دارد؛ چرا که معنای آن، نوعی پرده‌داری و پرده داشتن به‌طور

انفصالي است؛ اما «پوشش» به پرده و فاصله نيازی ندارد و می‌تواند متصل و چسبیده به بدن باشد. البته اين امر، در صورتی است که حجاب كامل باشد؛ وگرنه نسبت ميان اين دو، عام و خاص منوجه است؛ زيرا می‌شود حجابي كامل باشد و پوشش خوانده شود و می‌شود حجابي كامل نباشد و پوشش نباشد و حجاب و پوشش، هم از هر دو سو، نقطه‌ی افتراق دارند و هم داراي نقطه‌ی اشتراك و اجتماع می‌باشند. توجه به اين تفاوت مفهومي و ماهوي ميان پوشش و حجاب، در چگونگي وظيفه و تکليف شرعى مكلفان بسيار تأثيرگذار است. اگر بگويم: «بر زنان واجب است حجاب داشته باشند»، با اين گزاره که «بر زنان واجب است پوشش داشته باشند»، تفاوت تکلifi چشمگيری دارد.

در قرآن كريم و فقه اسلامي درباره عفاف بanonan تنها از واژه‌ی «ستر» استفاده شده است و حتی يك مورد نيز عنوان «حجاب» کاربرد ندارد. فقيهان، همواره لزوم پوشش زنان را با چنین عباراتی: «يجب ستر المرأة» و با عناوين: «فصل في الستر والساتر» می‌آورند.

در قرآن كريم پنج مورد واژه‌ی «حجاب»، دو مورد «حجاباً» و يك مورد نيز «محجوب» آمده است: ﴿ وَبَيْنُهُمَا حِجَابٌ ﴾^۱، ﴿ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴾^۲، ﴿ وَمِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ ﴾^۳، ﴿ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴾^۴، ﴿ مِنْ

۱. اعراف / ۴۶.

۲. ص / ۳۲.

۳. فصلت / ۵.

۴. اسراء / ۴۵.

دُونِهِمْ حِجَاباً^۱، و ﴿عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۲؛ که هیچ یک از این موارد، مربوط به پوشش زن نیست؛ مگر در یک مورد که تنها دستوری است به اصحاب پیامبر اکرم ﷺ درباره زن‌های آن حضرت، و با «تفصیل مناط» می‌توان گفت: مکلف این حکم و مخاطبان آن، مردها هستند. در این مورد می‌فرماید: ﴿فَأَشَأْلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾؛ از پشت پرده و در حالی که بیرون خانه هستید، از زنان پیامبر ﷺ پرسش نمایید یا چیزی را دریافت دارید. این فراز در سوره‌ی احزاب است؛ آن جا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النِّسَاءِ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكُنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعُمْتُمْ فَاتَّشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِنَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النِّسَاءَ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَأَشَأْلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾.^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر آن‌که به شما اجازه دهد و شما را بر سفره‌ی طعام خود دعوت نماید. در آن هنگام نباید زودتر از وقت آمده و به ظرف خالی غذا بنگرید؛ بلکه هنگامی که دعوت شده‌اید، در آمده و وقت شناس باشید، و چون غذا را تناول کردید، بروید و در آن‌جا به سرگرمی و بحث‌های حاشیه‌ای نپردازید که این کار شما پیغمبر را آزار می‌دهد و او از

۱. مریم/۱۷.

۲. مطففين/۱۵.

۳. احزاب/۵۳.

شرم، نگرانی خود را به شما اظهار نمی‌کند؛ اما خداوند در اظهار حق حیایی نمی‌ورزد. البته هرگاه از زنان رسول خدا چیزی می‌خواهید یا پرسشی دارید، از پس پرده خواسته‌ی خود را بیان کنید که این کار برای شما و آن‌ها پاکیزه‌تر است و نباید رسول خدا را بیازارید. هم‌چنین پس از وفات پیامبر ﷺ، هیچ‌گاه زنان وی را به نکاح خود نگیرید که این کار نزد خدا گناهی بسیار بزرگ است.

در این آیه، خداوند به مؤمنان آموزش می‌دهد که پرسش‌ها و خواسته‌های خود را که از زنان پیامبر دارند، از پس پرده پی‌گیری کنند و بی‌مهابا وارد منزل آن حضرت ﷺ نشوند؛ چون ممکن است آنان در میان خانه، آمادگی و پوشش لازم را نداشته باشند.

در این آیه، اگرچه امر به حجاب به صورت کلی آمده است، اما این تکلیف، نخست بر دوش مردها گذارده شده، و سپس تکلیف به حجاب شده است؛ آن هم در مورد خواستن چیزی از آنان است که در خانه می‌باشدند. امروز هم اگر کسی از زنی که در خانه‌ای زندگی می‌کند پرسشی دارد، نباید سرزده وارد آن خانه شود؛ بلکه خواسته‌ی خود را باید از پس پرده یا پشت در مطرح نماید؛ زیرا ممکن است زن در خانه، پوشش کافی و آمادگی لازم را برای رویارویی با نامحرم نداشته باشد و این برداشت، همان «تنقیح مناطق» شرعی است که به آن اشاره شد؛ ولی در هر صورت، این امر هیچ ارتباطی با پوشش زن از نامحرم در خانه و اجتماع ندارد.

برای روشن شدن این بحث، باید آیاتی را که امر به پوشش می‌نماید، تحلیل نمود. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ﴾

مِنْ جَلَابِيهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعَرَّفَنَّ فَلَا يُؤْذِنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًاٰ .

ای پیامبر، به همسران و دختران خود و زن‌های مؤمنان بگو: جلو و اطراف چادرهای خود را به یک‌دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و باز و رها نسازند. این امر برای عدم شناسایی آنان از سوی منافقان بهتر است، تا مورد آزار و اذیت آن‌ها قرار نگیرند و در هر صورت، خداوند متعال، بخشندۀ و مهربان است.

«جلابیب» جمع «جلباب»، مصدر ریاعی، مانند «دحراج» است که با تکرار لام، دوام و تمامیت جلب را می‌رساند. «جلباب»، پوششی است که تمام بدن را مانند چادر عربی در برابر می‌گیرد. جلب و چادر، آن‌گونه که برخی تصوّر کرده‌اند، بر مقنעה، خمار و روسری اطلاق نمی‌شود؛ پس معنای «جلب» در این آیه، که به همراه «یُدْنِين» - که به معنای نزدیک‌سازی است - چنین است: پوشش خود را باز و رها نسازند تا مواضع پنهانی و زمینه‌های زینت آنان نمایان نشود.

در فراز نورانی دیگری آمده است:

﴿وَلِيُضْرِبُنَّ بُخْمُرِهِنَّ عَلَى جُبْوِهِنَّ﴾^۱؛ باید زنان روسربی را برگریبان [و به صورت قهری برگردن و سینه] بیندازنند.

«بُخْمُر» جمع خمار است؛ مانند: كُتُب که جمع کتاب است. خمار، همانند مخامر، مصدر و به معنای روسربی است که زیر چادر قرار

۱. احزاب / ۵۹

۲. نور / ۳۱

می‌گیرد. دو طرف خمار را هم می‌شود به پشت گردن برگرداند و هم می‌توان آن را به روی گردن و سینه انداخت. باید توجه داشت که خداوند در این آیه، فعل «لیضربن» را به جای «لیلبسن» به کار برده است تا در پوشش زن، لزوم و ثبات هرچه بیشتر روسربی را نسبت به چادر بیان نماید. هم‌چنان هنگامی که روسربی بر سر قرار می‌گیرد، پوشش سر، قهری است؛ به همین خاطر، متعلق «ضرب» در آیه، «جیوبهنهن» است و به صورت «علی جیوبهنهن» از آن تعبیر نموده است؛ نه «علی رؤسنهن»؛ بنابراین با به کارگیری این لفظ، فرمان الهی شامل پوشش‌گوش، بناگوش، گردن و سینه نیز می‌شود.

با توجه به این دو آیه‌ی شریفه، خداوند همان‌طور که نسبت به چادر فرمود: «يُذِّنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيَّهِنَّ»؛ دو طرف چادر را نزدیک هم و جمع نگاه دارند، در این آیه می‌فرماید: «وَلِيُضْرِبُنَ بِخُمُرِهِنَ عَلَى جُبْيَّهِنَ»؛ باید زنان روسربی را برگریبان - به صورت قهری برگردن و سینه - بیندازند؛ یعنی هم‌چون رسم اعراب جاهلی، آن را به پشت گردن برنگرداند تا مواضع زینت آنها - چون‌گوش و بناگوش و گردن و سینه - آشکار شود.

قرآن کریم، این بیان را به جهت رسم موجود در آن زمان دنبال می‌کند؛ زیرا زن‌ها در آن دوران، اطراف چادر خود را خوب نمی‌گرفتند و هم‌چون زمان ما بدحجابی وجود داشت که هم چادر، پوشش منطقی و مناسبی نبود و هم آنها اهمال به خرج می‌دادند؛ از این رو، خداوند می‌فرماید: زنان باید دو طرف چادر را به هم نزدیک کنند تا لباس زیر و زیور و زینت و سینه و بدن یا مواضع پنهان آنها آشکار نباشد.

مستثنیات پوشش

حکم وجوب پوشش تمامی اندام برای زن، سه استثنای دارد: یکی برای زنان سالم‌مند است، دیگری صورت و دست تا مچ و سومی برای محارم. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّلَّا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضْعُنَ شَيْءَهُنَّ عَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾^۱

زنان سالم‌مندی که برای ازدواج مناسب نیستند، می‌توانند جامه‌ی خود را بردارند؛ البته در صورتی که خودنمایی به تجمل و زینت خود نداشته باشند. این آیه به زنان کهنسال اجازه می‌دهد تا به طور معمول و غیر محرك و به صورت معقول، از پوشش عمومی خود بکاهند.

استثنای دیگر حکم کلی پوشش چنین است:

﴿وَلَا يُنِيدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾^۲

زنان باید زیبایی‌ها و زینت خود را آشکار نسازند، جز آن‌چه را که مانند دست‌ها تا مچ و گردی صورت که به طور قهری آشکار می‌شود.

استثنای سوم نیز محارم هستند که چگونگی و مراتب آن گذشت:

﴿وَلَا يُنِيدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا بِعُولَتِهِنَّ﴾

زینت زنان

در این آیه، امر به پنهان داشتن «زینت» شده است. زینت بر هر

۱. نور / ۶۰

۲. نور / ۳۱

چیزی اطلاق می‌شود که مهیّج باشد و توجّه دیگران را به خود جلب کند و رغبت آورد. زینت، اعم از لباس، آرایش، مو، صورت و دیگر اعضای بدن و زیورآلات می‌باشد. زن باید هر قسمتی از بدن خود را که مورد توجه و رغبت قرار می‌گیرد و مهیّج (هیجانزا) است، بپوشاند؛ مگر آن بخشی را که به طور قهری و طبیعی آشکار و نمایان است؛ بنابراین، با آن که دست و صورت از موارد زینت - بلکه نماد زیبایی زن است - این آیه آن را از لزوم پوشش استثنای می‌نماید.

چهره؛ زبان بدن

صورت و دست‌ها، در «چهره‌شناسی»، نماد شناسایی موقعیت بدنی و شخصیت هر فردی است و خداوند حکیم که انسان را راست‌قامت آفریده است، نمی‌خواهد دست‌ها و چهره‌ی انسان را پنهان سازد. زن، هم‌چون مرد باید با شخصیت و هویّت رسای خود زندگی کند و دست‌ها و چهره، از لوازم طبیعی و قهری این امر است.

گرچه اسلام حفظ عفاف را اصل اولی خود می‌داند و چهره‌ی زن از این جهت، بیش از دیگر مواضع بدن، پوشش و عفاف را طلب می‌کند (زیرا در «چهره‌شناسی» آمده است که می‌توان موقعیت تمام اعضا و جوارح هر کسی را از صورت وی به دست آورد) اما خداوند آن را سبب آزمایش و امتحان مردان قرار داده است تا موقعیت عفاف زن و تقوای مرد، با آزادی آنان در انتخاب شکل گیرد و شاید به همین دلیل است که زنان را در مراسم حج - که نمایش اوج بندگی صادقانه، بی‌پیرایه، صافی و عین خلوص و صفات - از

گذاشتن نقاب نهی کرده‌اند و گذاشتن نقاب یا روپند و پوشیه را در احرام و مراسم حج، ناپسند شمرده‌اند.

ناپسندی و فریب‌نمایی نقاب

«نقب» گشايش در امر است. شاهدی را که از پنهانی‌های امری خبر می‌دهد، «نقیب» می‌گویند. «ثُقُب» جمع نقاب است. عرب گوید: «غطّت وجهها بالثَّقَاب»؛ یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاند. البته هرچند نقاب صورت را پنهان می‌سازد، به اعتبار سوراخ‌ها و منفذ‌های آن - که دیدن را هموار می‌سازد - نقاب نامیده می‌شود. همچنان در عرف عرب، نقاب به پوششی می‌گویند که تنها به چشم و ابروی زن جلوه می‌دهد و ناهمواری‌های صورت را می‌پوشاند و بعضی از زن‌ها جهت انحراف و فریب مردها و زیبانمایی خود، از آن استفاده می‌کنند. بعضی از رقصان عرب - که نیمه عربان می‌رقصندند - برای جذابیت و زیبانمایی خود، از نقاب استفاده می‌کردند. نقاب از آنجا که زمینه‌ی فریب و زیبانمایی دارد، مفسدۀ آور است.

جهت فسادانگیزی قابلی پوشیه

پوشیه از اقسام نقاب است و به تنقیح مناطق می‌توان گفت: همان‌گونه که نقاب، با پوشش بخشی از صورت، فریب‌دهنده و مفسدۀ آور است، پوشیه نیز می‌تواند چنین مفسدۀ‌ای را به دنبال آورد و برای زن، در جهت فریب و خودنمایی به کار رود و برای مردها نیز هر چیزی که منع و پوشیده شود، می‌تواند تحریک‌کننده، برانگیزاننده و فسادآور باشد و



چون وجود مفسدہ نسبت به جهت قابلی (مرد) است، می‌تواند این امر، بدون فساد زن و لحاظ جهت فاعلی (زن) نیز تحقق پذیرد.

تفاوت نقاب با پوشیه‌ی موجود، در این است که نقاب توسط خوانندگان زن استفاده می‌شده و فساد فاعلی داشته است، اما در پوشیه ممکن است شایستگی فاعلی داشته باشد؛ حتی در صورتی که زنان عفیف و مؤمن از آن استفاده کنند، اثر وضعی و مشکل قابلی آن، باقی است و منع از رؤیت مردان، سبب تحریک آنان می‌شود؛ از این روست که ناخوشایند و غیر لازم می‌باشد. برداشت جامعه نیز چنین امری را از آن تداعی می‌کند. البته نقاب زنان خوانند، با نقاب زن‌های مؤمن، به ویژه در مناطق جنوبی، تفاوت دارد؛ اما زمینه‌ی فاعلی و قابلی آن باید مورد توجه و دقت قرار گیرد و قداست فاعلی و مذمومیت قابلی آن یا هر دو، تفاوت آن را مشخص می‌سازد

ناپسندی پوشش افراطی

در روایت است:

١٤ - «عن عیص بن قاسم قال: قال أبو عبدالله علیه السلام : المرأة المحرمة

تلبس ما شاءت من الثياب غير الحرير والقفازين، وكره النقاب»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی که در حال احرام است، می‌تواند هر نوع

لباسی جز حریر و قفتاز را - که نوعی دستکش پنبه‌ای است و زنان

عرب برای جلوگیری از سرما آن را به دست می‌کردند - بپوشد،

ولی پوشیدن نقاب و روپند ناپسند است.

۱. الكافى، ج ٤، ص ٣٤٤، ح ١.

همچنین در «وسائل الشیعه» بابی به این عنوان وجود دارد: «عدم وجوب ستر المرأة وجهها في الصلاة بل يستحب لها كشفه»^۱; ستر و پوشش صورت زن در نماز واجب نیست، بلکه مستحب است که زن صورت خود را

در نماز باز بگذارد؛ چنان که برای نمونه در روایت است:

۱۵ - «عن سماعة قال: سأله عن المرأة تصلي متنقبةً، قال: إذا

كشفت عن موضع السجود فلا يأس به، وإن اسفرت فهو أفضل»^۲.

از امام علی^{علیہ السلام} در مورد زنی که نماز می‌گزارد، در حالی که نقاب زده است، سؤال کردم، فرمود: زمانی که نقاب بر موضع سجاده قرار نگرفته باشد، اشکالی ندارد؛ اگرچه بازگذاری صورت، بهتر است.

همچنین در باب دیگری آمده است: «و جواز النقاب في الصلاة للمرأة على كراهيّةٍ»^۳؛ در نماز برای زن استفاده از نقاب جایز است، اما کراحت دارد.»

غرض از ذکر این موارد، این است که همانگونه که بی‌حجابی یا استفاده از پوشش‌های بدن‌نما و نازک حرام است، استفاده‌ی افراطی در پوشش نیز ناپسند است و همواره باید رعایت تعادل و اعتدال را در زندگی داشت. زن می‌تواند به راحتی و بدون زحمت و مشکل تراشی و تعصّب و غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد، با پوشش طبیعی و مناسب، به عفاف و پاکی خود دست یابد؛ بدون آنکه نیازی به حجاب و تسدیل و یا پوشیه و چادر داشته باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳۳، ص ۳۰۶.

۲. التهذیب، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳۵، ص ۳۰۶.

پوشش حجم بدن در فقه

پس از روشن شدن مرزهای لزوم پوشش برای زن، اینک به بحث اصلی خود باز می‌گردیم و آن این که: آیا لازم است زنان پوششی داشته باشند که حجم بدن آنان را بپوشاند یا خیر؟

فقیه بر جسته، سید طباطبایی یزدی در «العروة الوثقى» در مورد پوشش فرد بالغ در غیر نماز و نیز در حال نماز چنین می‌فرماید:

«لا يشترط في الستر الواجب في نفسه ساتر مخصوص، ولا كيفيّة خاصة، بل المناط مجرّد الستر ولو كان باليد، وطلي الطين ونحوهما. وأمّا الثاني؛ أي: الستر في حال الصلاة، فله كيفيّة خاصة، ويشترط فيه ساتر خاص، ويجب مطلقاً؛ سواء كان هناك ناظر محترم أو غيره أم لا، ويتفاوت بالنسبة إلى الرجل والمرأة، أمّا الرجل فيجب عليه ستر العورتين؛ أي: القُبْل من القضيب والبيضتين، وحلقة الدبر لا غير...، والواجب ستر لون البشرة، والأحوط ستر الشبح الذي يرى من خلف الثوب من غير تميّز لللون، وأمّا الحجم؛ أي: الشكل، فلا يجب ستره، وأمّا المرأة فيجب عليها ستر جميع بدنها حتى الرأس والشعر إلّا الوجه، المقدار الذي يغسل في الوضوء، وإلّا اليدين إلى الزنددين، والقدمين إلى الساقين، ظاهرهما وباطنهما، ويجب ستر شيء من أطراف هذه المستثنيات من باب المقدمة»^۱؛

در غیر نماز، پوشش (ستر) ویژه‌ای واجب نمی‌باشد و کیفیت

۱. العروة الوثقى (ط. ق)، ج ۱، ص ۵۵۱، مسألة ۳. ج ۲، ص ۳۱۹ (النشر الاسلامي).

خاصی نیز برای آن تعیین نشده است؛ بلکه تنها پوشش و سترا - در صورتی که بیننده‌ای نامحرم باشد - واجب است؛ هرچند با دست یا گسل و مانند آن انجام شود.

اما در قسم دوم - که پوشش در حال نماز است - کیفیت و سترا خاصی دارد و به صورت مطلق، اعم از آن که بیننده‌ی محترمی باشد یا خیر، واجب است. البته این حکم، میان مرد و زن تفاوت وجود دارد. در مرد، تنها پوشیدن قبل (قضیب و دو بیضه) و نیز حلقه‌ی دبر واجب است... و نیز پوشاندن رنگ و بشره و پوست، واجب است و احوط آن است که شبیحی که از زیر لباس دیده می‌شود نیز پوشانده شود؛ بدون آن که رنگ آن دیده شود. اما در مورد حجم بدن، وجوبی برای پوشش آن نیست.

بر زن واجب است همه‌ی بدن خویش، حتی سر و مو را بپوشاند؛ مگر صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و نیز دست‌ها تا مچ و پاها تا به ساق؛ خواه ظاهر آن باشد یا باطن. البته واجب است بخشی از آن را از باب مقدمه‌ی واجب بپوشاند.

این فقیه بزرگوار، دیده شدن حجم بدن مرد یا زن را بدون اشکال می‌داند و پوشاندن رنگ بدن و به‌طور احوط، شیخ آن را واجب می‌شمرد.

ما در بازنگاری متن کتاب «عروة‌الوثقی» - که آن را با عنوان «حقیقة الشريعة في فقه العروة» بازپرایی نموده‌ایم - مرزهای پوشش را در جلد یکم آن از مسائله‌ی ۱۱۰۱ تا ۱۱۱۰ مشخص نموده‌ایم که خواننده می‌تواند به آن کتاب، که رساله‌ی عملی ما به زبان عربی است، مراجعه نماید.



از نظر ما، آنچه در روایات غناخوانی، سبب حرمت غناخوانی زنان گردیده است، ورود مردان بر زنان آوازه‌خوانی بوده که نیمه‌عريان بوده‌اند، نه آشکاری حجم بدن آنان و پنهان نمودن حجم، لزومی نداشته است. همین معیار در بحث رقص نیز وجود دارد. البته حجم بدن تا جایی می‌تواند آشکار باشد که از جلف و سبک‌سرانه بودن دور باشد؛ بر این اساس، زنان خواننده یا رقص چنان‌چه با پوششی حاضر شوند که حجم بدن آنان را می‌نمایاند، اما لباس آنان جلف و سبک‌سرانه نیست و عفاف و حرمت آنان را پاس می‌دارد، اشکال ندارد.

در ادامه‌ی کلام و برای مستند بودن بیان، به ذکر روایاتی دیگر از حضرات معصومین علیهم السلام می‌پردازیم که دیدن حجم بدن را منع نکرده است.

مواردی از رؤیت حجم بدن در روایات

۱ - «محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن عبيد الله الراقي (في حدیث) أنه دخل حماماً بالمدينة، فأخبره صاحب الحمام أنَّ أبا جعفر عليه السلام كان يدخله فيطلي عانته، وما يليها، ثم يلتف إزاره على أطراف إحليله ويدعوني فأطلبي سائر بدنِه، فقلت له يوماً من الأيام: إنَّ الذي تكره أنَّ أراه قد رأيته، قال: كلاً إنَّ النورة سترة (سترها)». ^۱

رافقی گویید: روزی به حمامی در مدینه درآمدم و حمامی به من خبر داد که امام باقر عليه السلام به حمام داخل شده است، وآن حضرت عانه‌ی

۱. وسائل الشيعة (الإسلامية)، الحرج العاملی، ج ۱، ص ۳۷۸، باب ۱۸، ح ۱.

خویش و اطراف آن را نوره می‌کشید؛ سپس آن حضرت از ار خود را به اطراف عورت خود پیچید و مرا به سوی خود خواند و من سایر بدن ایشان را نوره زدم. من روزی از روزها به ایشان عرض نمودم: چیزی را که شما دیدن آن را ناپسند می‌دارید، دیدم. آن حضرت فرمود: هرگز چیزی ندیدی؛ چون نوره آن را می‌پوشاند.

این روایت، جواز دیدن حجم بدن مردان و حتی عورت را ثابت می‌داند و چون پوشش خاصی برای زنان تشریع نشده است، این حکم برای زنان و مردان مشترک است.

اماں باقیر علیہ السلام می فرمود: ہر کس بے خدا و روز قیامت اعتقاد دارد، داخل حمام نمی شود، مگر بالنگ۔ راوی گوید: روزی حضرت وارد حمام شد و به خود نوره زد۔ حضرت وقتی نوره را بر بدن خود گذاشت، لنگ خویش را کنار زد۔ یکی از دوستان یا غلامان ایشان عرض نمود: پادر و مادرم بے فدایت، شما بے ما در مورد لنگ ولزوم آن توصیہ نمودید، در حالی کہ خود آن را کنار زدید؟ حضرت

۱. همان، ح۲.

فرمود: مگر نمی‌دانی که نوره، عورت را می‌پوشاند و دیگر چیزی پیدا نیست.

نکته‌ای که یادآوری آن لازم است، این است که امام باقر علیه السلام چگونه آزادانه زندگی می‌نموده است و ما چقدر زندگی را بر خود مشکل ساخته‌ایم و گاه نعوذ بالله آزاد اندیشی آن بزرگان را زیر سوال می‌بریم. ما چنان امامان معصوم علیهم السلام را موجودات تجردی محض دانسته‌ایم که پذیرش چنین روایاتی برای ما مشکل است؛ در حالی که نه حقیقت تجردی آنان را می‌شناسیم و نه شیوه‌ی زندگی ناسوتی آن حضرات را، و تنها درگیر تعصبات فکری خویش می‌باشیم و دین را چنان معرفی نموده‌ایم که غریبان و تجدده طلبان نیز بر این باور رسیده‌اند که دین از سیاست و دنیا جداست و سکولاریسم را نسخه‌ی رهایی کشورهای جهان سوم از عقب‌ماندگی‌های دنیایی و فن‌آوری‌های نوین می‌دانند.

باید توجه داشت دین و اولیای معصومین علیهم السلام هم‌چون آب قلیل نیستند که کسی بتواند ساحت قدسی آنان را آلوده سازد؛ بلکه ایشان چونان اقیانوسی بی‌کران هستند. عرف رایج و سنت‌های قومی و ملی آلوده، با دین خلط شده است و آن را برای مردم سخت جلوه می‌دهد. با این‌که آن حضرت می‌توانست لنگ را کنار نزند، ولی گویا می‌خواهند به یاران خویش بیاموزند که امام صادق علیه السلام کیست و دین چگونه است و چگونه باید زندگی کرد؟ آن‌چه در تمام روایات، مورد اهتمام است و دین بر آن تکیه دارد، لزوم پوشش است؛ به گونه‌ای که پوست زیر لباس معلوم نشود یارنگ پوست هویدا نباشد؛ و گرنه نمایان شدن حجم بدن -نه پوست آن- با توجه به دیگر روایات، تا به جلفی و سبکسری نرسد، اشکال ندارد و روایات نیز با صراحة، بر این مطلب دلالت دارد.

لزوم پوشش ظاهر

۳ - «وَبِإِسْنَادٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ السِّيَارِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادَ رَفِعَهُ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَائِدَ لِقَالَ: لَا تَصْلِّ فِيمَا شَفَّ أَوْ وَصَفَ»^۱.

امام صادق علیه السلام می فرماید: در چیزی که شفاف و بدن نماست و آن چه بدن را حکایت می کند، نماز مگذرید.

در این حدیث، تنها سخن از پوشش ظاهر است و از پوشیدن حجم آن، چیزی نمی گوید و اگر مردی به عورت خود نوره یا گل بزند و یا زنی تمام بدن خود را - غیر از گردی صورت و دو دست تا مچ - گل بممالد، توانسته است پوشش خود را رعایت نماید و مراد شارع را به دست آورد (البته اگر در خانه‌ی خود باشد و بخواهد نماز گزارد، نه در محیط اجتماع فعلی که چنین حضوری را سبکسری می داند).

با این بیان، روشن می شود که پوشیدن لباس‌هایی که حتی قدری نازک است، اما شیشه‌ای نیست تا بدن را نمایان سازد و رنگ پوست آن را بنمایاند، اشکال ندارد. هم‌چنین اگر زن در پشت شیشه‌های مشجری که پوست بدن او را نمی نمایاند و کمی از آن دور است، عریان باشد و تنها سایه و شبیحی نامفهوم از حجم بدن وی آشکار باشد، اشکال ندارد؛ مگر این‌که زمینه‌ای دیگر به عنوان ثانوی، باعث حرمت آن شود.

دین می خواهد با چنین احکامی، آزادی و عفت عمومی را پاس بدارد و آن‌که در این احکام سخت‌گیری می نماید (مانند نقابی که زن بر چهره

۱. وسائل الشیعه (الاسلامیة)، ج ۳ ص ۲۸۲، باب ۲۱، ح ۴.

می‌زند تا مردان را به سوی خود جلب نماید) بر عوامل تحریک مردان و زنان می‌افزاید و بر انگیختگی شهوانی و نفسانی را در میان مردان و زنان افزایش می‌دهد و در این صورت است که عفت عمومی خدشه‌دار می‌گردد. البته تکلیف جامعه‌ی بیمار، از این حکم جداست و باید بیماری را از این جوامع رفع نمود. رفع آن نیز به افزودن حجاب زنان نیست؛ بلکه باید فرهنگ ایمان، قداست، محبت و صفا را افزود و برای رفع مشکلات روحی و روانی افراد و ریشه‌کنی فقر و نااگاهی، برنامه‌ریزی و تلاش داشت.

جامعه اگر نتواند فرهنگ ازدواج و کار را ترویج نماید، در حالی که بیست میلیون جوان عزب دارد، به فساد می‌گراید و کنترل آن از دست مدیران کارگزار خارج می‌شود و آنان با نداشتن سیاست درست، نمی‌توانند جلوه‌دار طغیان و فساد چنین جامعه‌ای شوند و توقع دوری جوانان از گناه در چنین شرایطی - که آنان در زیر انواع فشارهای روانی ناشی از نداشتن کار مناسب و فقر اقتصادی به سر می‌برند - انتظار پسندیده‌ای نیست.

این مدیریت صحیح است که می‌تواند انقلاب اسلامی را از این چالش، گذار دهد. در این زمینه، باید از زندگی حضرات معصومین ﷺ الگو گرفت. آن حضرات چنان بی‌پیرایه و به دور از هر گونه تکلف بودند، که بازخوانی سیره‌ی آنان برای افراد جامعه مشکل است. در «توحید مفضل» امام صادق علیه السلام حیا را تشریح می‌نماید و به تبیین آلت تناسلی می‌پردازد، ولی برخی به خاطر بیماری‌های درونی و نفسانی، ممکن است به حضرت خرده بگیرند که اگر آن حضرت از حیا سخن می‌گوید، چرا

سخن از آلت تناسلی پیش می‌کشند؛ در حالی که آنان حیارا نشناخته و آن را باریا اشتباه گرفته‌اند. اگر احکام و مقتضیات دین تبیین نشود، سالوس و ریا و نفاق و استکبار و استبداد - که ریشه‌ی تمامی گناهان است - جامعه را فرا می‌گیرد و آن‌گاه است که جوانان و گاه متدينان، پنهانی به سراغ فیلم‌های ماهواره یا اینترنت می‌روند و گاه با چت، به جنس مخالف می‌پردازند و خود را در دنیای مجازی اینترنت، به گناه آلوده می‌سازند و به اندام‌نمایی یا استمنا و استشها رو می‌آروند و آمار طلاق بالا می‌رود و فرهنگ غربی تا مغز استخوان اندیشه و احساسات را می‌سوزاند؛ در حالی که گسترش فرهنگ ریا و نفاق سبب می‌شود آنان خود را در ظاهر، انسانی صالح جلوه دهنده و روز به روز از پاکی درون خود بگاهند و صفا و صمیمت از فضای دل‌ها و محیط جامعه رخت بندند.

امروزه بیست میلیون جوان متراکم شهوت باید ظرف ششماه تخلیه و خنثی شوند. البته جوانان ما نجیب و مؤمن هستند. آنان جوانان پاکی هستند که شب و روز مشغول درخواست و دعا می‌باشند تا به‌گونه‌ای بر شهوت خود فایق آیند. برخی از آنان آرزو دارند کسی از تلویزیون یا ماهواره و اینترنت بیرون آید تا مشکل خود را با او حل کنند؛ ولی می‌دانند که از آن نیز کاری که ساحل آرامش آورده، بر نمی‌آید. برای این جوانان، باید مدیریت درست دینی داشت و حل این مشکل، نه در دست جوانان محجوب و نجیب، که در دست متولیان دین و جامعه است و انتظار آگاهی و مدیریت صحیح امکانات و فرهنگ را باید از آنان خواست.

رابطه‌ی نگاه سالم و حورالعين

۴ - «من نظر إلى إمرأة فرفع بصره إلى السماء أو غضّ بصره لم ير تد
إليه بصره حتّى يزوجه الله من الحور العين»^۱.

هر کس زنی را ببیند و به آسمان بنگرد یا چشم خویش را خیره
نسازد و نگاه خویش را کوتاه نماید، پیش از آن که چشم به حالت
عادی بازگردد، خداوند حورالعینی را به ازدواج او در خواهد آورد.
برخی از نکات روایت، به اختصار ذکر می‌گردد:

یکم - چگونه است که فرد پیش از این که دید خود را کوتاه نماید،
خداوند حوریه‌ای را به تزویج او درمی‌آورد و این حواله را به قیامت
نمی‌اندازد.

دوم - نسخه‌ای که در روایت پیچیده شده است، برای کسانی است
که نوعی بیماری در این زمینه دارند. وقتی فرد بیمار، به زنی نگاه می‌کند و
می‌داند که مشکل پیدا می‌کند، نباید خیره بنگرد یا باید سر خویش را
برگرداند یا به آسمان بنگرد؛ چرا که نگاه، او را گرفتار می‌کند؛ از این رو،
باید اکنون اراده داشته باشد که آلوه نشود. حال برای این که اراده‌اش
تقویت شود، خداوند به او وعده‌ی حورالعین می‌دهد.

سوم - اگر این نسخه برای افراد بیمار باشد، پس افرادی که چنین
نیستند و ضرری هم برایشان ندارد، می‌توانند نگاه کنند.

وعده‌ی حورالعین برای این است که فرد اراده کرده است فاسد
نشود و گناه نکند و شخص زجر کشیده و دندان روی جگر گذاشته است و
هر چیزی در این عالم، حساب و کتاب خود را دارد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹، ح ۹.

البته باید بگوییم و عده‌ی خداوند نسیه نیست و باید همواره هر و عده‌ای را به قیامت حواله نمود. وقتی که این شخص، چشم خویش را خیره نساخته است، خداوند کریم، صفاتی باطنی در دلش قرار می‌دهد که همان حورالعين است و در واقع، خود لذت ترک گناه، همان حورالعين است؛ زیرا کسی که اراده ندارد، نمی‌تواند چشم را خیره نسازد و دید خود را کوتاه نماید و وقتی که نگاه می‌کند، نجاست‌خوار است؛ ولی وقتی دریافت که ممکن است در نگاه ضعیف یا غیرعادی باشد یا آن زن، غیر عادی باشد، باید بگوید که نگاه اول ایراد ندارد؛ بلکه به محض خطر، باید روبرگرداند که صفاتی باطنی از دست نرود؛ بنابراین، حورالعينی که به او می‌دهند، همان صفاتی باطنی است، اگر آن را نگاه دارد و آن را از دست ندهد. البته داشتن صفاتی باطن در دنیا، هزاران حورالعين آخرتی را نصیب فرد می‌سازد و و عده‌ی آخرتی این روایات، محفوظ است. باید دین و شریعت را همواره بدھکار و و عده‌های آن را نسیه حساب کرد. صفاتی باطن، خود نطفه‌ی حوریه است و همین است که حوریه می‌شود و عمل است که بهشت را برای ما می‌سازد؛ زیرا «لَيْسَ لِإِلَّا سَعَى»^۱؛ این خود فرد است که بهشت را می‌سازد. دین به او سفارش می‌کند که چشم خویش را خیره مساز و نگاهت را کوتاه ساز و حوریه بساز که از دنیا تا قیامت همراه تو باشد که اگر رو برگردانده نشود، جهنمساز می‌شود.

صفاتی باطن - که می‌گوییم حوریه است - نمود تجسمی آن در بهشت است، ولی حورالعين آن جا یکدهم صفاتی باطن اینجا لذت ندارد و

به طور اساسی، صفاتی آخرت، در حد این گونه صفات‌های دنیوی نیست؛ چرا که صفاتی آخرت، معلول همین صفاتی در دنیاست. از همین روست که بهشتِ امیر مؤمنان عليه السلام در دنیاست و در آخرت ممکن است بسیاری از بهشت خویش را به این و آن بذل و بخشش نماید؛ چرا که می‌گوید: اگر بهشت من این است، من آن را در دنیا گذرانده‌ام و آمدن من به آخرت، برای غیر این است. آن جاست که می‌بینیم حضرت به غیر از جنات عدن و بالاتر از آن، راضی نمی‌شود.

کلام شارع در باب نظر، هم‌چون کسی است که به مردمان می‌گوید: به دریا بروید و هرجا که احساس کردید زیر پایتان خالی می‌شود، برگردید؛ و گرنه غرق می‌شوید. این ارشاد عقلایی است، نه تعبد شرعی. خلاصه‌ی سخن، آن‌که در باب نگاه باید گفت: ملاک جواز یا حرمت، نگاه اول و دوم نیست؛ بلکه عمدۀ، اراده‌ی فساد داشتن یا نداشتن است؛ از این رو، گاهی نگاه اول هم حرام می‌شود و گاه صد نگاه هم در طول زمان یا در مدت کار، ایرادی ندارد. این‌ها مسایل تعبدی نیست؛ بلکه همه، مسایلی علمی و روان‌شناسانه است که امامان عليهم السلام آن را بیان داشته‌اند.

فصل سوم:

**کف زدن، سوت، بشکن
و ابراز شادمانی**

کف، سوت و بشکن

فطری بودن احکام دینی

لسان دین، لسان فطرت و طبیعت است؛ چرا که فطرت به نهاد آدمی، و طبیعت به موجودات بازمی‌گردد و دین در مورد هردو سخن دارد و برنامه‌ی زندگی بر پایه‌ی منش‌های طبیعی و خلق و خوهای انسانی می‌باشد. اسلام، لسان فطرت و طبیعت را دنبال می‌کند و امری تأسیسی نیست، بلکه ارشادی می‌باشد و همان چیزی را که در میان مردم و طبیعت رایج است، امضا می‌کند؛ مگر آنکه مردم توان درک آن را نداشته باشند یا در شناخت آن به انحراف گراییده باشند. قرآن کریم بعد از آنکه می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ توضیحی دیگر نمی‌دهد؛ چرا که می‌خواهد لسان فطرت و طبیعت و واقعیت‌ها را بنمایاند. برای نمونه، دین می‌فرماید: «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۲ برای آن است که می‌خواهد حرمت

۱-آل عمران / ۱۹.

۲-بقره / ۲۷۵.

ربا را تشریع کند و بفرماید «وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۱، وگرنه گفتن آن جایی نداشت. دین، تنها در مواردی که عرف به خطأ می‌رود و راه را گم می‌نماید، مؤسس است. عرف، ربا را با بیع یکی می‌شمرد و آن را جایز می‌داند. یا موارد پاک را از نجس تشخیص نمی‌دهد و از آن بی‌خبر است و تنها نظافت و تمیزی را می‌شناسد و اگر نجاسات دهگانه از طرف شرع برشمرده نمی‌شد، عرف نمی‌دانست که چه چیزی نجس است. انبیای الهی علیهم السلام و کتاب‌های آسمانی در پی براندازی جوامع و قوانین و سنت‌های رایج در آن نبوده‌اند؛ بلکه می‌خواهند جامعه را اصلاح نمایند و اگر مورد خطای را بیابند، آن را درست سازند؛ مانند معلمی که املای شاگرد را تصحیح می‌کند و ایرادها و اشتباهات آن را خاطرنشان می‌شود و آن‌چه را که بر آن دست نگذارده است، درست می‌داند.

البته دین بر آن است تا غفلت و تباہی را از انسان‌ها بزداید و هیچ‌گاه دین احکامی را وضع نمی‌کند که آنان را به غفلت فرو غلتانند. در این راستاست که دین از پرخوری و خواب یا خوشی بسیار و مُفرط پرهیز می‌دهد. کسی که همواره در خوشی است، سادیسم پیدا می‌کند و به نوعی از مشکلات روحی و روانی یا دیوانگی می‌گراید. اسلام لذت و کامیابی را انکار نمی‌کند؛ بلکه خود به این امر توصیه کرده و آن را تشویق می‌نماید و پیروان خود را از رهبانیت دور می‌دارد، همان طور که از استکبار نهی می‌کند. هم‌چنین اسلام، خوشی افراطی را نبز نهی می‌کند؛ زیرا خارج شدن از مدار طبیعی انسانی است. هریک از احکام الهی باید

۱- همان.

شاپرکی و باشده و دارای میزان و تناسب باشد و کمترین افراط و تقریطی در آن دیده نشود و سادگی، متناسب و آرامش را به دنبال آورد. دین، سرشار از بی‌پیرایگی و دور از سختی‌هاست و ساده‌ی ساده به پیش می‌رود؛ از این رو، سخن ما این است که بسیاری از پیرایه‌ها و سختگیری‌ها برای مترجمان دین و باگذر زمان، با چیرگی سلایق برخی فقیهان ظاهرگرا پدید آمده و البته برخی نیز برای زمان آنان مناسب بوده است؛ اما در بیرون آن محدوده، قابل اجرا نیست.

دین به خودی خود حظ و لذ آدمی را برمی‌انگیزد و انسان را عاشق خویش می‌گرداند. انبیا و اولیا نیز در زندگی خود ساده و به دور از هرگونه پیرایه بودند؛ زیرا چنین دینی را شعار خویش قرار می‌دادند. اگر امروز کسی در کشورهای آزاد پا نهاد، به راحتی می‌تواند دریابد که چه کسی مسلمان و چه کسی غیر مسلمان است؛ زیرا مسلمانان سرشار از سادگی هستند؛ به عکس دیگران که قیافه‌ها و لباس‌های آنچنانی دارند. البته مراد از سادگی، کثیفی، بی‌نظمی و شلختگی نیست؛ زیرا مسلمانی که کثیف و چرک‌آلود و با کفش پاره یا سوراخ در خیابان به راه می‌افتد، از سادگی بهره‌ای نبرده است؛ بلکه باید گفت وی شلخته است. اسلام دینی مدرن و پیشرفتی است، به خصوص عالم که باید وارسته و شایسته باشد و هم از سادگی و هم از زیبایی بهره‌مند است. عالم باید به گونه‌ای باشد که وقتی کسی او را دید، ناخودآگاه پیامبر اکرم ﷺ را به یاد آورد و چنان‌چه گبری نیز او را دید، بگوید: اگرچه من نمی‌دانم او تابع چه دینی است، ولی شعار دین او تمیزی، پاکیزگی، سلامت، ادب، متناسب، اخلاق و انسانیت است.

کف و سوت زدن از نگاه قرآن کریم

﴿ وَمَا لَهُمْ أَلَا يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءُهُ إِنْ أُولَيَاؤهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَصْدِيَةٌ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكُفُّرُونَ ﴾ .

- و آن‌ها چه کردند که خداوند عذابشان نکند، در حالی که راه مسجدالحرام را به روی بندگان خدا می‌بنندند و آن‌ها سرپرستانی شایسته برای تولیت آن نیستند. سرپرستان آن، به جز اهل تقوا نباشند؛ اما بیشتر مردم آگاه نیستند. و نماز آن‌ها در خانه‌ی کعبه جز صغیر و سوت زدن و کف زدنی که خلق را از خانه‌ی خدا باز می‌دارد، نیست. پس در آخرت به آنان خطاب شود: بچشید طعم عذاب را به کیفر آن‌که به خدا کافر بودید.

در این آیه، ملاک منع از سوت و کف زدن، به صراحة بیان شده است. گروهی در کنار خانه‌ی خدا کف و سوت می‌زدند و می‌خواستند با این کار، جنجال به راه اندازند و از انجام عبادت مسلمانان در مسجدالحرام مانع شوند. با توجه به این مطلب است که باید گفت: اگر آنان حتی با قرائت قرآن کریم و صلووات نیز بر آن باشند تا نماز پیامبر ﷺ را مختل سازند، قرائت و صلووات آنان دارای اشکال می‌گردد؛ از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: نماز آنان کف و سوت بود. این بیان، به طور دقیق چنین معنایی دارد که اینان نماز نمی‌گزارند، نماز آن‌ها جز جنجال‌آفرینی و سوت و کف زدن نبود.

حال اگر گروه مزاحم یاد شده که قصد اختلال و به هم ریزی آیین مسلمانان را داشتند، فارغ از این هدف و بدون آنکه مزاحم کسی شوند، کف و سوت زند و گناه و معصیتی در میان نباشد، دلیلی نیست که کف و سوت زدن آنان اشکال داشته باشد. آنچه در نکوهش این کار باید به آن التفات شود، این است که آنان به «وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۱ توصیف شده‌اند که می‌رساند جبهه‌ی باطل، بر سوت و کف زدن دست گذاشته است و آن را به عنوان سلاح خود برای مبارزه با جبهه‌ی حق برگزیده است و با وجود این وصف، اگر آنان نمازو و صلووات را نیز دستاویز خود قرار دهند، کار آنان باطل است. کار آنان به این می‌ماند که شاگردی به عمد، در کلاس درس، نماز را با صدای بلند بخوانند تا در کلاس ایجاد آشوب کند. کف زدن و سوت زدنی که مانع از راه خدا باشد، به طور قطع اشکال دارد، اما آیا کف و سوتی که در غیر این مسیر باشد و در جبهه‌ی باطل قرار نگیرد نیز اشکال دارد یا خیر؟ پاسخ این است که: اصل برائت در آن جاری می‌شود و اشکالی ندارد.

وعده‌ی عذاب «فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۲ نیز به کف و سوت باز نمی‌گردد؛ چون این دو، کفر دانسته نمی‌شود؛ بلکه قید «وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» است که کفرآفرین است و می‌رساند آنان در برابر اهل حق و صاحب ولایت، جبهه‌ای گشوده‌اند. در کتاب «فقه غنا و موسیقی» نیز به یکی دیگر از اقسام کفر و از دیگر سلاح‌های جبهه‌ی باطل

۱- انفال / ۳۴

۲- انفال / ۳۵

اشاره کرده‌ایم و در آنجا گفته‌ایم که برخی از کافران و جبهه‌ی باطل، هزینه‌های بسیاری می‌دادند تا با افسانه‌ها و مثل‌ها، مردم را سرگرم سازند و آنان را از آموزه‌های قرآن کریم و جبهه‌ی حق باز دارند. مانند آیه‌ی زیر که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُعْلَمُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْسَرُونَ»^۱. متأسفانه در جوامع بسته و عقب نگاه داشته شده، هر دو قسم از این انسان‌ها وجود دارند. برخی صحنه‌گردان امور می‌شوند و در سایه، دولت تشکیل می‌دهند و انسان‌های ضعیفی را به استخدام می‌گیرند تا سیاهی لشکر و کارگر آنان در انجام و رتق و فتق امورشان باشند. مانند برخی از ائمه‌الکفر که خود رنجی نمی‌بینند و دست به سیاه و سفیدی نمی‌زنند، ولی سود اصلی بازار قاچاق مواد مخدر را بدون تحمل هیچ زحمتی می‌برند و مباشران آنان هستند که خاک بیابان می‌خورند و زندان می‌بینند یا اعدام می‌شوند؛ اما آنان چنان پول و سرمایه دارند که می‌توانند حتی قانون را تغییر دهند و آن را به نفع خویش بنگارند.

حکومت اسلامی برای بقای خود باید شاخ ائمه‌الکفر را بشکند.

متأسفانه اگر کسی در روزهای ملاقاتی، به زندان‌ها برود، خانواده‌هایی می‌بیند فقیر، ضعیف و بیچاره که مردانشان در دست حکومت، اسیر و زندانی هستند؛ ولی دریغ از دیدن شاخ‌دارها در پشت میله‌های زندان یا بالای چوب دار.

باید عوامل اصلی جرم را دید و چنان‌چه گروه نخست - که **﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾** هستند و نقش عروسک‌گردان را دارند - به پای میز محاکمه کشیده شوند، بسیاری از مشکلات و بزهکاری‌ها از میان می‌رود و ریشه‌های فساد خشک می‌شود.

هم‌چنین باید توجه داشت جبهه‌ی باطل، تمامی شعارهای جبهه‌ی حق را نسخه‌برداری می‌کند و با بهره‌گیری از مقدسات و چهره‌های آیینی، به ترویج خود در میان توده‌ها می‌پردازد. ما شرح جبهه‌ی باطل را در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» آورده‌ایم. تمام مقدساتی که جبهه‌ی باطل از آن بهره می‌برد، تا وقتی که در آن جبهه است، نمونه‌ای از باطل است و مانند قرآن‌هایی می‌باشد که معاویه و عمرو عاص در جنگ صفين، خود را در پناه آن‌ها قرار داده بودند و مسلمانان باید آنان را آماج تیرهای خود قرار می‌دادند، اما چنین نکردند. هر چیزی که در خدمت جبهه‌ی باطل و در برابر حق قرار گیرد، چنین است؛ خواه غنا، موسیقی، رقص، بشکن و هرگونه پایکوبی و شادمانی باشد یا بهره بردن از قرآن کریم، صلوات، نماز، روضه، نماز جمعه و مجالس آیینی.

صوت و کف زدن براندازانه

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، لزوم مراعات عناوین اولی و ثانوی و توجه به عدم پیدایش عناوین ثانوی است؛ به طور مثال، جنجال و هو کردن و تمسخر نمودن دیگران حرام است؛ اما در برخی مواقع، گفتن آن واجب می‌شود؛ مانند جایی که بتوان با این کار،

مانع اندراس دین شد. همان‌طور که صلووات، اقدس اذکار است و به نظر ما آنتی‌بیوتیک تمام ذکرهاست و چنان‌چه کسی صلووات را از خود دور کند و فقط دعاهايي را مداومت داشته باشد که صلواتي در آن نیست، به آسيب‌ها و ويروس‌ عوارض سوء دچار مي‌گردد. سفارش بسيار به اين ذكر و يادکرد از آن در مأثورات و در آغاز و انجام هر دعا، اين نكته را خاطرنشان مي‌شود. حال، با اين‌که اين ذكر چنین اقدس و متعالي است، در صورتی که کسی بخواهد عالمي را با آن به چالش کشد يا به تمسخر گيرد و در ميان کلام وي، پيوسته صلووات فرستد، حرمت ثانوي بر آن عارض مي‌شود و نه تنها استحباب اولی خود را از دست مي‌دهد، بلکه حرام مي‌شود؛ چراکه نباید از صلووات برای ریختن آبروی مؤمنی استفاده شود؛ با آن‌که صلووات، به صورت اولی جايگاهي بسيار بلند و معنوی دارد و هرگز در دل خويش ميلی به آن نيايد، داراي نفاق است و مانند کسی است که در تابستان، به آب ميلی نداشته باشد که وي به صورت قهری دچار مشكل مزاج گردیده است. کسی که به گفتن ذكر صلووات و «لا اله الا الله» ميل ندارد و آن را برابر لب جاري نمی‌سازد، مشكل نفساني دارد و نفاق در او رخنه کرده است و باید آن را به گونه‌ای درمان و جبران سازد؛ چنان‌که اگر کسی محبت به حضرت امير المؤمنان علیهم السلام را در دل خود احساس نکند، مشكل باطن دارد.

به هر روی، در صورتی که ذکر با عظمت صلووات -با تمام قداستي که دارد- اهرمي برای حق‌کشی دیگران قرار گيرد و حرمت مؤمنی محترم و در جبهه‌ی حق را لکه‌دار سازد، به اعتبار ثانوي حرام مسلم مي‌گردد؛ زيرا اين جبهه‌ی باطل است که بر صلووات دست نهاده است. چنین صلواتي مانند قرآن‌هايي است که معاویه و عمرو عاص عاص بر نيزه‌ها كردنده و برای

حرمت‌شکنی آن‌ها اشک می‌ریختند و مانند ولایتی است که شمر برای یزید قایل بود و به خاطر حفظ آن، به کربلا آمد؛ چنان‌که خود صبحگاهان، بعد از نماز صبح، برای آن، هم استغفار می‌کرد و هم توجیه می‌آورد که برای دفاع از حاکم مسلمین، چنین کرده است.

با حفظ این مقدمات، عرض می‌کنیم: نفس سوت زدن، کف زدن و بشکن زدن، به حکم اولی اشکال ندارد. کف زدن، به خودی خود و از آن جهت که کف زدن است، بدون هیچ قید و همراهی، اشکالی ندارد؛ هر چند برای اظهار شادی و انجام تفریح باشد؛ همان‌طور که بشکن زدن و نیز سوت زدن نیز ایرادی ندارد. اما در صورتی که این امور، آدمی را به غفلت کشاند و او را به خود معتمد سازد و مصدق لهو باطل و خوضی گردد، به‌طور قهری و به صورت ثانوی، اشکال دارد. همان‌گونه که خوردن زعفران و گلاب مفید است، اما مصرف زیادی آن، جز ایجاد اضطراب و جنون، به همراه ندارد؛ پس هرگاه این امور به حد حرمت رسید - که ملاک آن ضرر و مفسدۀ داشتن آن است - نمی‌توان آن را انجام داد.

از این رو، باید احکام اولی را با عنایین ثانوی خلط نمود. اگر کسی سیگار بکشد، گرچه مردم را اذیت می‌کند، اما چون دلیل اولی بر حرمت آن در دست نیست، نمی‌توان حکم به حرمت آن داد؛ زیرا تنها شارع است که دلیل را بیان می‌کند و چنان‌چه این کار به مفسدۀ فراوانی بینجامد، آن‌گاه است که می‌توان به حکم ثانوی، آن را حرام نمود. ضرر تدریجی نیز موجب حرمت چیزی نمی‌شود؛ و گرنه راه رفتن نیز زانوها را به تدریج پوک می‌کند و نفس کشیدن و آب خوردن هم معده را بزرگ می‌کند؛ در حالی که گریزی از راه رفتن و نفس کشیدن نیست.

به طور خلاصه، باید مراقب بود که عنایین ثانوی و استحسانات

عقلایی با احکام الهی خلط نشود. اگر از شما بپرسند خوب است روزی پنج دقیقه بشکن بزنید یا نافله بخوانید، روشن است که می‌گویید نافله مقامی عالی دارد و بشکن برای کسانی است که دلی کوچک دارند و می‌خواهند شادی خود را به سرعت و این‌گونه ابراز کنند. ولی موضوع سخن ما تنها عالمان دینی و مؤمنانی همانند آنان نیستند که نافله را ترجیح می‌دهند، بلکه باید نگره و چشم‌انداز دید را وسعت بخشید و فرانگر بود و چند میلیارد نفر را مورد نظر قرار داد و برای آنان با توجه به مراتبی که دارند، حکم داد. آیا می‌شود آنان را با توان و علائق و سلایق و میل به مشتهیاتی که دارند، همیشه به مستحبات مؤکد توصیه نمود؟! یا باید کف زدن، سوت زدن و بشکن زدن را که در شرع حرام نیست، برای آنان ناپسند نشمرد و هر چیزی را در هر جایی که شایسته‌ی آن است، پسندید.

برخی از امور، با آن که حرام نیست، خوب هم نیست و پاره‌ای از دیگر امور، خوب است، اما حرام هم نیست. مگر می‌شود بدون داشتن دلیل شرعاً، چیزی را که خوب و شایسته نیست، حرام کرد و هر چیز خوبی را حلال یا مستحب یا واجب دانست؛ با آن‌که فقیه، فقط ترجمان دین است، نه مشرع و قانون‌گذار.

کف و سوت زدن، از آن جهت که کف و سوت است، دلیلی بر حرمت ندارد. با این حال، برخی دیدگاه‌های فقهی، به حرمت آن حکم داده‌اند. به طور نمونه، آمده است:

س: دست زدن به صورت مطلق در هر مجلسی، اعم از عروسی و مولودی و مهمانی، بدون آلات لھو، چه حکمی دارد؟
ج: اگر دست زدن به نحو لھوی باشد، اشکال دارد.

پیش از این گفتیم صرف لھو و نیز خوشایندی و لذت بردن،

اشکالی ندارد؛ مگر آنکه به عاملی بازدارنده از راه خدا تبدیل گردد و در آن افراط شود. در استفتایی دیگر آمده است:

س: حکم کف زدن در مجالس عروسی یا برای تشویق چیست؟

ج: اگر مناسب با مجالس لهو باشد، حرام است.

باید پرسید: مگر کف زدن بر چند نوع است که بخشی از آن با مجالس لهو مناسب داشته باشد؟ نوع دست به هم خوردن، تفاوتی ندارد و آن‌چه قابل اهتمام است، این است که کف زدن، عامل منعی برای برگزاری آیین‌های به حق دینی نشود و در خدمت جبهه‌ی باطل و صدای آن قرار نگیرد. البته چنین امری به کف و سوت زدن منحصر نیست و هرگونه ایجاد مزاحمت و آشوب طلبی را فرا می‌گیرد و حتی عبادات نیز در دایره‌ی آن واقع می‌شود و اگر عده‌ای بخواهند با برپایی نماز جماعت و یا مجلس روضه، جبهه‌ی حق و صاحب ولايت حقیقی و صاحب شرایط ولايت را - که ولايت وی مقبول مردم است - در شعاعی که وی مقبولیت دارد، در مخاطره قرار دهند، مجلس آنان مانند مسجد ضرار است.

هم‌چنین نباید پنداشت کف و سوت زدن، ویژه‌ی قوم و ملتی خاص یا گیرها و کفار است و نباید از آن در مراسم اعیاد و شادی‌ها استفاده نمود؛ چرا که کف زدن برای دست و رقص برای کمر و سوت برای دهان است و همه‌ی آن‌ها ریشه‌ی طبیعی دارد. باید هر کسی خوشایندهای خویش را کنار گذارد و تنها بر آن باشد که حکم خدا و شریعت را به مردم ابلاغ نماید.

ضرورت مهندسی کامیابی، سرگرمی‌ها و ابراز شادمانی
کامیابی و نشاط از عوامل دخیل در سلامت و سعادت است.

کسانی که به هر دلیلی فرصت کامیابی را به دست نمی‌آورند، به اختلالات روحی و روانی مبتلا می‌گردند و انسان‌های حسرتی، عقده‌ای، روانی و سادیسمی می‌شوند که از مدار طبیعی انسانی خود بیرون می‌روند. بیشترین سهم بیماری‌های روانی را انسان‌های عقده‌ای و افراد گرفتار به کمبودهای حسرت‌زا به دلیل نداشتن کامیابی‌های سالم و دوری از نشاط و سرزندگی دارند. همان‌طور که بیشترین جنایات، دزدی‌ها و فسادهای اجتماعی، معلول عقده‌های روانی و مبتلایان به حسرت‌های حاصل از کمبودهاست. بیشتر جرم‌ها، معلول فقر و گرسنگی نیست؛ بلکه فقر و گرسنگی هنگامی که در کسی ایجاد عقده کند، او را به ورطه‌ی مفاسد اجتماعی می‌کشاند؛ و گرنه انسانی که فقیر است، اما ایمان دارد و دچار عقده‌ی روانی و روحی نگردیده است، حتی اگر قطعه قطعه شود، دست به خلاف و جنایت نمی‌زند. فقر به صورت مستقیم نمی‌تواند کسی را منحرف کند؛ بلکه اگر بتواند کسی را نخست از درون ویران و عقده‌ای سازد؛ سپس خرابی او را به اجتماع سرایت می‌دهد. از این روست که در روایت می‌فرماید: «کاد آن یکون الفقر کفراً». توجه شود که در این روایت، از فعل مقابله‌ی «کاد» استفاده شده است، که نهایت درایت در بیان است؛ چرا که «کاد» هم‌چون «صار» معنای صبر و روت را می‌رساند. فقر در ابتدا فرد را عقده‌ای و روانی می‌گرداند و سپس این بیماری را به کفر یا دزدی و قتل تحويل می‌برد؛ و گرنه محال است که مؤمنی اسیر فقر شود و به سبب فقر، کافر یا قاتل شود. فقر، علت تسبیبی این آسیب‌هاست، نه سبب مباشر.

کامیابی، از عوامل عمدی رفع عقده‌ها، حسرت‌ها و بیماری‌های است و با این وجود، چگونه می‌توان گفت طرب و خوشامدی

نفس، که از شادمانه‌ها و نشاط‌زاها بی‌چون رقص و کف زدن حاصل می‌شود، اشکال دارد. فتواهایی که مقتضیات طبیعی انسان‌ها را نادیده می‌گیرند و پیرایه‌ای را به احکام دین وارد می‌آورند، بیماری‌های روانی را در سطح وسیعی از جامعه‌ی اسلامی - آن هم در جامعه‌ی عزیز مقلدان دین دار - پدید می‌آورند و سبب می‌شود سالوس آن را فرا گیرد و حرص و طمع را در جامعه‌ی گسترش داده و آنان را با پیشامد محیط معصیت، بدون توان بازدارندگی نماید، در نتیجه بر آمار جنایت و معصیت افزوده شود، ولی باز هم برخی مصلحت نفس خویش در این می‌بینند که بگویند بد است، و مصلحت دین و نظرگاه آن را بر زمین می‌گذارند!

مشکلات جامعه و جوانان را باید با کامیابی‌های حلال حل نمود، نه فقط با امر به ریاضت و روزه و نقاوه؛ چرا که گاه حتی روزه‌گرفتن نیز زیان‌آفرین می‌شود و این‌که روایت می‌فرماید: «صوموا تصحّوا» در مقام بیان علت تامه‌ی آن نیست؛ زیرا روزه اقتصادی صحت را دارا بوده و از عوامل رفع بیماری‌هاست؛ اما یکی از این عوامل است و نه همه‌ی آن. گاه روزه‌داری زیان‌آور می‌شود و سلامت روحی و روانی فرد را به خطر می‌اندازد؛ همان‌طور که ریاضت نیز در برخی از موضع، فساد‌آفرین است. جامعه‌ی اسلامی باید به جای گسترش سالوس‌بازی و ریاکاری و وارد آوردن اتهام‌های ناروا، موانع کامیابی را برطرف سازد و آن را به صورت مشروع و سالم در جامعه‌ی گسترش دهد. ما مهندسی کامیابی مشروع را در کتاب «فقه صفا و نشاط» آورده‌ایم.

عصبیت جاھلانه و دوری بیشتر از حقیقت

هر محقق آزاد اندیش می‌داند که یافت حقیقت، با گریز از هرگونه تعصب، ممکن می‌گردد. عصبیت و دگم‌اندیشی، انسان را همواره از

حقیقت دور می‌دارد. در بررسی علمی، باید سخن دانشمندان و کارشناسان اهل فن را جست‌وجو نمود و تعصبات‌های سنتی، قومی، عقیدتی و مذهبی را کنار گذاشت. در تحقیق، آنچه مهم است، دقت بر دلایل ارایه شده و نقد و قدرت بررسی صحت و سقم آن است. باید از وارد آوردن اتهام‌های عجولانه و شتابزده و صدور فتوای «کافر است» یا «پیرو اهل جماعت است» و مانند آن، پرهیز کرد و منش رفتاری امام صادق علیه السلام در برخورد با همانند ابن‌أبی‌العوجاها و مباحثه با آنان را سرمشق قرار داد و افراد ناگاه و مخالف را با رفتار کریمانه و حکیمانه، متلاuded ساخت.

حکمت و تعقل می‌گوید به هیچ‌کس نمی‌توان با دیده‌ی تحقیر یا بعض نگریست. عالم ربانی، کسی است که به تمام بندگان خدا با نگاه مرحمت بنگرد و همه‌ی بندگان خدا را دوست داشته باشد. چنین فردی در مورد بندگان خدا شتابزده و عجولانه حکم صادر نمی‌کند و نیز به خود اجازه نمی‌دهد که در جای شارع، جلوس کند. محبت و بعض به هر کس باید خدایی باشد و اگر حب و بعضی شخصی یا فرقه‌ای شد، جز حقد و کینه و یا رقت قلب چیزی نیست. به هر حال، هر کس به اندازه‌ی فهم خود مسلمان است. در گذشته، برخی از فقهیان، بی‌درنگ نسبت کفر به برخی از افراد می‌دادند و او را بی‌دین می‌خواندند؛ ولی امروزه اگرچه از آن نسبت‌ها خبری نیست و کفر برای خود، دارای تمدن و تجدد گردیده است، اما برخی افراد در نهاد و در اندرون و یا در رسانه‌های نوشتاری و گفتاری، انواع اتهام‌هارا به دیگری وارد می‌آورند و به حریم دیگران تجاوز می‌نمایند و حتی حرمت مسلمان بودن را پاس نمی‌دارند. این در حالی است که مسلمان مصونیت دارد و کسی حق ندارد به حریم و آبروی او

تعرضی داشته باشد و اگر کسی بدون دلیل و ملاک شرعی این کار را انجام دهد، مجرم است و پیگرد شرعی و قانونی دارد.

بحث علمی باید با رعایت ادب کامل انجام گیرد و حریم‌ها رعایت شود. امروزه در میادین مسابقاتی مانند گشتی، بوکس و کاراته، دو نفر میدان‌دار، به مقتضای کار، یکدیگر را بسیار می‌زنند؛ ولی هیچ‌یک (اگر دارای تربیت انسانی باشند) به دیگری بی‌احترامی نمی‌کند و در پایان نیز بازنده و برنده، یکدیگر را می‌بوسند و از هم دلگیر نمی‌باشند و یکی دیگری را سرزنش نمی‌کند. این امر، اقتصای ادب و شأن انسانی است.

شهادت و غربت

نکته‌ای که در مورد بحث غنا، موسیقی، رقص، سوت، کف و امور مشابه باید مورد توجه باشد، این است که زمان نزول روایات، اوج غربت شیعه بوده است؛ به ویژه آنکه بعد از شهادت پیامبر اکرم ﷺ، چیزی جز مظلومیت و اندوه برای اولیای الهی باقی نماند. تاریخ نشان می‌دهد که در زمان پیامبر اکرم ﷺ حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام مزاح و شوخی می‌کرد، همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب شاد می‌زیسته‌اند، اما بعد از شهادت حضرت رسول الله ﷺ غربت شیعه آغاز گردید و ظلم‌ها خود را نمایان ساخت. بر حضرت فاطمه ؑ آن رفت که رفت و زبان از ذکر مصایب حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام الکن است و سیل اشک پدیده‌ها، اندک. فجایع و مصیبت‌های واردہ بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنان فراوان و عظیم است که هر کسی در می‌ماند در کدامین غم بگردید و بسوزد. از غم زهر علیهم السلام بگوید یا در اندوه علی علیهم السلام بگردید یا مظلومیت و

نهایی حسن علیه السلام را ببیند یا آنچه را که حسین علیه السلام در بیابان کربلا و حضرت زینب علیه السلام در مسیر شام پرپلا دید به یاد آورد! یا از چهل سال اشک و آه حضرت سجاد علیه السلام بسوزد و یا.... .

البته پیشوایان دین در زندگی خصوصی و با زن و فرزند خویش با غم، غصه و گریه برخورد نمی‌کردند. هم‌چنین آنان در زندگی سیاسی، نسبت به دستگاه حاکم موافقت نداشتند، بلکه به آن‌ها اعتراض می‌کردند؛ در نتیجه، عوارضی چون غربت و غیبت را برای آنان موجب شد. تمامی محافل و نشست‌ها و تالارهای رقص و شادمانه‌ها در دست خلیفه‌ی جور و سلاطین و اویاش و ارادلی بود که در خدمت آنان بودند و آنان می‌خواستند چنان جو و فضای حاکم را در شلوغی و اختناق نگاه دارند که کسی نه به یاد آورد و نه این جرأت را به خود بدهد که امام و پیشوایی معصوم برای مسلمین وجود دارد و به سراغ وی رود.

ما باید تاریخ روایات و زمان و شأن نزول آن را مشاهده کنیم و اگر موضوع آن با حاکمیت اسلام و ولایت فقیه تغییر یافته و یا دست کم آن را در مقام اقتضا یافتیم، از انصراف موارد یاد شده به همان زمان، غفلت نورزیم. البته دقیقت در پژوهش‌های فقهی برای یافتن متن احکام شریعت در زمان حاضر، که حکومت شیعی استقرار یافته و باید اهرمهای قدرت را دنبال نماید، بسیار حائز اهمیت است و اگر اندکی غفلت شود، دنیا استکبار با هجومی که بر آن می‌آورد، می‌تواند آن را به چالش کشد؛ همان‌گونه که همواره در طول سالیان گذشته، بر علیه این نظام شیعی توطئه‌های بسیار چیده که غالب آن با هوشیاری و حضور قدرتمند مردم،

ختنی شده است. آنان راهکار نظامی و سیاسی را امتحان نموده‌اند و بر آن هستند با اشاعه‌ی فساد و فحشا و پیش آوردن زمینه‌های فقر، این نظام را بر زمین برنند. آنان حاضر هستند که حتی با خودزنی، این رقیب قادر را ناکار سازند و چه بسا این تقابل، به سقوط امپراطوری آمریکا بینجامد.

هنر؛ آوردگاه رزم ولایی

در بازار پرهیاهو و پرآشوب نزاع حق و باطل، ما باید از همه‌ی اهرم‌های قدرت استفاده ببریم و امروزه هنر، غنا، موسیقی، رقص و شادمانی و کامیابی‌های برنامه‌ریزی شده و نظاممند، از بهترین پشتونه‌های نظام اسلامی است که متأسفانه هم‌اینک در دست دشمنان قرار دارد و شیعه باید بتواند ابزار کارآمد هنر را از دست آنان بگیرد و با رعایت استانداردها و احکام شرعی، آن را به چنان کیفیتی برساند که جهان را خواهان آن نماید و هنر را ابزاری کارآمد برای جبهه‌ی حق بسازد.

چهره‌نگاری و تصویرسازی از پیشوایان معصوم علیهم السلام

از نمونه‌ی هنرهای مجاز نقاشی، تصویرگری، مجسمه‌سازی و ساخت تندیس است. نقاشان ولایی ما می‌توانند بر اساس اطلاعاتی که تاریخ از چگونگی چهره‌ی امامان معصوم علیهم السلام به ما داده است، به طراحی چهره‌ی آن حضرات بپردازند و یا آن چهره‌ی قدسی و نورانی را به تصویر کشند؛ اما به شرط این‌که بتوانند جلوه‌ی مناسب، ملکوتی، قدسی، پرهیبت و باشکوه از آنان را بنمایانند تا موجب تخریب نگردد؛ و گرنه چنان‌چه کم‌ترین ضعف و خللی به آن وارد شود، نشر آن حرام می‌گردد. انجام چنین کاری بسیار سخت است و کم‌تر کسی می‌تواند دست به خلق

چنین اثری بزند و شایسته است نامآوران نقاشی و هنر فیلم‌سازی و سینمای ایران، خود را به این ساحت قدسی نزدیک نمایند، نه کسانی که مهارت و برتری چشمگیر در این زمینه ندارند یا تنگنظرانه و جناحی و در چارچوب باندهای خود عمل می‌کنند و نمی‌توانند از تمامی ظرفیت‌ها و استعدادها بهره ببرند.

اگر کسی از حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام تصویری ارایه دهد که بیشتر به درویش‌ها شباهت دارد یا قد آن حضرت را کوتاه بکشد یا بازوی کلفتی یا شکم بزرگی را برای حضرت ترسیم نماید، کاروی اشکال دارد و ارایه و تبلیغ بد دانسته می‌شود. متأسفانه گاه برخی از نقاشان چنین تصاویری را ارایه می‌دهند.

صنعت اسباب‌بازی و مجسمه‌سازی

از دیگر نمونه هنرهای مجاز، صنعت مجسمه‌سازی و اسباب‌بازی برای کودکان است که در ایران دست‌کم گرفته می‌شود. باید در این زمینه، بر اساس داده‌های روان‌شناسی کودک، سرمایه‌گذاری نمود. عروسک‌ها، مجسمه‌ها و دیگر اسباب‌بازی‌ها برای فعال نمودن ذهن کودکان بسیار مناسب است. شایسته است کودکان از همان ابتدا به آموزش کامپیوتر تشویق شوند تا ذهن آنان پویایی خود را از دست ندهد و دچار سیستمی، خمودی و رخوت نگرددند.

ما برای این‌که ذهن فرزندان خود را تند و فعال بارآوریم و آنان را با امور واقعی آشنا سازیم، به فرزندان خود می‌گفتیم همه‌ی وسایل خانه، اسباب‌بازی است و به آنان اجازه می‌دادیم تا از قابل‌مeh و گوشت‌کوب

گرفته تا بشقاب‌ها، همه را بردارند و بازی کنند. اگر ذهن کودک در بازی سرعت یابد، وقتی که بزرگ می‌شود و به جدّ به زندگی می‌پردازد، همان‌گونه تند و تیز و اکتیو باقی می‌ماند؛ اما کودکی که با «هیس» و «بنشین» بزرگ شود و در خانه حبس گردد، سست و همراه با رخوت بزرگ می‌شود و در بزرگی نیز با سستی زندگی می‌کند.

امروزه گاه در هوایی‌ها یا برخی از قطارها، به کودکان اسباب‌بازی‌هایی می‌دهند تا آنان را سرگرم دارند؛ چرا که آنان می‌دانند یک کودک، توان آن را ندارد که برای حتی ساعتی در نقطه‌ای ثابت بنشیند و به جلوی خویش نگاه کند. آنان با این کار، حقوق کودکان را پاس می‌دارند، از این رو، کار نیکی را انجام می‌دهند. شایسته است دولت همان‌گونه که شیر مدارس را تأمین می‌نماید، بودجه‌ای را نیز برای تهییه اسباب‌بازی کودکان تخصیص دهد. البته دولت باید بر مراحل طراحی تخصصی و ساخت اسباب‌بازی نیز نظارت علمی داشته باشد. دولت اسلامی با عملیاتی نمودن طرح واکسیناسیون رایگان کودکان و مهار بسیاری از بیماری‌ها، ثابت نموده است که می‌تواند بسیاری از کارها را با سازماندهی بسیار بالا انجام دهد. پیشنهاد می‌شود در زمینه اسباب‌بازی‌ها و نیز بازی‌های رایانه‌ای، برنامه‌ای اجرایی را تدوین و تصویب نماید. در هر حال، سخن ما این است که شایسته است در ردیف بودجه‌ی دولت، سهمیه‌ای برای ترویج اسباب‌بازی، ورزش، رایانه و مانند آن برای کودکان قرار داده شود تا کودکان وقتی نمی‌توانند تحرک لازم را در مدرسه یا خانه پیدا نمایند، بتوانند با این امور، ذهنی جویا و پویا و جسمی توانمند داشته باشند.

مجسمه‌سازی و صنعت عروسک‌سازی برای کودکان بسیار کاربرد دارد. زمانی مجسمه بت بود و مورد پرستش قرار می‌گرفت و تا فردی مجسمه‌ای را می‌دید، برای آن به سجده می‌افتد و بیانی شرک‌آمیز می‌گفت؛ ولی اکنون که موضوع مجسمه تغییر یافته و از موضوع خدایی افتاده و به بازی تبدیل شده است و به عنوان سرگرمی کودکان و برای هوشیاری آنان کارآمد است و کودک پیش از اینکه مدرسه رود، بدین وسیله، حیوانات مختلف را می‌شناسد و با جنگل و اهل آن و نیز با انسان و انواع آن آشنا می‌گردد، استفاده از آن جایز است. البته اکنون نیز ساخت و فروش مجسمه و عروسک در مناطقی که بت‌پرستی رایج است، حرام می‌باشد.

پی‌آمد خفغان صوتی و حرکتی کودک

استعداد ایجاد صوت خوش و موزون و نیز داشتن حرکات موزون و زیبایی‌نمایی، در همه نهفته است، اما مشکلات جانبی و زیست‌محیطی هم‌چون تربیت خانواده، جامعه و نیز فقر امکانات، مانع شکوفایی آن است. باید کودکان را از کودکی تحت تعليمات خاص برای طبیعی ساختن صدا و رفتارهای حرکتی آنان قرار داد و نیز به آنان آزادی داد تا فریاد برآورند و نیز خود را بجنبانند و به رقص آورند. اگر کودک در محیط خانه آزاد نباشد تا فریاد بزند، آواز برآورد و به کسی آهنگ دهد و خود را به رقص و ادارد، به ضعف اعصاب دچار می‌شود؛ هر چند در میهمانی باشد. کودک باید انرژی متراکم درون خود را آزاد کند تا فردا آن را با انجام کارهای خلاف، رها نسازد و پشت میله‌های زندان قرار نگیرد. جوانی که

پس از دوازده سال آموزش، برای ایراد سخنرانی یا منبر یا اقامه‌ی نماز، همواره در حالت تندیگی و اضطراب به سر می‌برد، مشکل طینی داشته است و خانواده بر او سختگیری نموده‌اند و وی در کودکی نتوانسته است صدای خود را رها سازد و از خود حرکتی موزون و رقص داشته باشد. کودکانی که اجازه‌ی فریاد زدن یا کارهای ناموزون کودکی را ندارند، افزون بر آثار نامناسب روحی و روانی، کیسه‌های هوایی آنان نیز دچار آفت می‌گردد. کودکی که فریاد نمی‌زند و آواز بر نمی‌آورد و نمی‌رقصد، نمی‌تواند از همه‌ی توان ریه‌ها و کیسه‌های هوایی، برای گرفتن اکسیژن بهره ببرد و نفس‌های وی بریده بریده می‌گردد که افزون بر مشکلات تنفسی، موجب سفیدی زودهنگام موها نیز می‌شود.

کسی که از همه‌ی گنجایش کیسه‌های هوایی خود استفاده نمی‌کند، نمی‌تواند اکسیژن مناسب و بازدم خود را نگاه دارد و آن را به اندازه هزینه کند. برای نمونه، چنین کسی با خواندن سوره‌ی حمد، به «ولا الصالین» که می‌رسد، با کمبود اکسیژن روبرو می‌گردد یا نفس خود را قطع می‌کند. نفس‌های غیرعمیق برای عروق، گردش خون و اعصاب نیز مشکلاتی را سبب می‌شود. اگر کسی شیوه‌ی تنفس خود را با ورزش‌های لازم و تمرین‌هایی که مراکز متولی آن در اختیار دارند، تصحیح نکند، موزونی صوت وی شکل درست خود را نمی‌یابد. برای داشتن تنفس صحیح باید ورزش را در برنامه‌ی روزانه‌ی خود داشت. از خواص ورزش این است که ریه را باز و تخلیه می‌کند و همه‌ی زواید آن را دور می‌ریزد و صوت را صاف می‌سازد. کسی که ورزش نمی‌کند، به‌طور کلی از زندگی

متمدناهه به دور است و زیست وی بدوى است. بدنى که نرمش ندارد، با گذشت زمان، اعتدال خود را نيز از دست می‌دهد. رقص، از هنرهایی است که کودکان باید داشته باشند و ضرورت آن را برای کودکان، در ابتدای این بحث، خاطرنشان شدیم.

ضرورت رعایت تناسب‌ها

گرچه پیش از این گفته‌ایم، اما باز به دلیل اهمیت موضوع و دخالت تناسب‌ها در حکم شرعی می‌گوییم: اگرچه بسیاری از امور حلال و برخی حرام است، اما در حلال‌ها و امور مباح نیز باید تناسب‌ها را رعایت نمود و احکام شرعی برای انسان‌ها با مراتب کمالی متفاوت، مختلف می‌شود. درست است که ماهیت رقص بدون اشکال و ایراد است، اما مؤمن عالم حلال‌ها را باید با توجه به تناسب آن برگزیند و برای نمونه، چنین نباشد که در ملأ‌عام به رقص رو آورد. مخاطب ما در این کتاب، جامعه‌ی جهانی است؛ از این رو باید حکم همگانی داد؛ و گرنه خواص، قدر خویش را می‌دانند و پاکی و طهارت برتر را که شعار دین است، پاس می‌دارند. به قول مرحوم خواجه: عالمی که حکمت و موعظه بیان می‌کند، خوب نیست شوخي کند؛ از این رو، شایسته نیست عالمان دینی بر فراز منبر آقا رسول الله ﷺ شوخي کنند و باید حرمت منبر پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق علیه السلام را با این امور نشکنند؛ گرچه شوخي در جای خود و به اندازه خوب است، ولی هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. عالمان دینی بر منبر باید به گونه‌ای سخن گویند که مردم را به یاد پیامبر اکرم ﷺ و امام

باقر و امام صادق علیهم السلام بیندازند و حکمت و علم را برای مردم تداعی کنند؛ اما این حکم را برای خود بدانند، نه برای مردم عادی و بر آن‌ها نباید سختگیری بی‌مورد و مزاجی داشت. منبر را باید به شیوه‌ی درس‌گفتار آورد و با تحلیل‌های علمی پربار ساخت؛ همان‌طور که پیشوایان دین علیهم السلام این‌گونه خطبه می‌خوانده‌اند و منبر می‌رفته‌اند. آنان کرسی درس داشته‌اند، نه منبر برای سن تئاتر.

حکم جواز رقص، همانند حکم به جواز استفاده از تلویزیون یا بازی‌های رایانه‌ای است؛ ولی این، دلیل نمی‌شود که یک طلبه یا روحانی عمر خود را به پای آن بریزد و آن را هدر دهد. مرحوم خواجه در کتاب «اخلاق ناصری» می‌گوید: «بعضی از امور، در شأن مردم عادی است و برای آنان اشکالی ندارد؛ اما شأن خواص عالمان دور از این امور است؛ چرا که حسنة الابرار، سیئة المقربین».

به همین قیاس، کاری که در شأن مردم عادی ناپسند است، آن‌گاه در شأن بزرگان، بسیار بسیار ناپسند است و در عرف، کبیرهای محسوب می‌شود. برای نمونه، کشیدن سیگار در عرف اشکال دارد؛ اما اگر طلبه یا عالمی سیگار بکشد، بسیار قبیح است و از چشم مردم می‌افتد! طلبه باید از هر جهت مظهر تمیزی، بهداشت، صفا، صمیمت، اخلاق و متانت باشد؛ چنان‌که پیشوایان دین که وی به او انتساب دارد، چنین بوده‌اند. کسی که سیگار می‌کشد، بوی دهان وی دیگران را آزار می‌دهد و آنان را از او متنفر می‌سازد و حالت خفگی به دیگران دست می‌دهد. همین‌طور چه زشت است که طلبه نان امام زمان را بخورد و به جای این‌که به فکر دین

حق باشد، عمر خود را با دیدن فیلم‌های تلویزیون، آن هم به بهانه‌های گوناگون بگذراند! حال، یا به بهانه‌ی علمی بودن یا تحلیل و یا چیزهای دیگر از این قبیل. البته استفاده از تلویزیون یا فیلم اشکال ندارد و ممکن است در بعضی از مواقع خوب و مناسب باشد، ولی نمی‌شود شغل و کار فردی شود یا بیش از اندازه مورد استفاده قرار گیرد.

در بیان ابن سیناست: «شأن عالم أجل از آن است که به دنبال قصه و رمان رود». کسی که خود را با رمان، فکاهی، داستان و مانند آن مشغول دارد، ذهنی غیرعلمی پیدا می‌کند. کسی که سهم امام مصرف می‌کند، نباید خود را به خواندن روزنامه یا دیدن تلویزیون یا... معتقد کند؛ حتی اگر یک تومان سهم امام می‌گیرد، به همان مقدار مسؤول است و باید پاسخ‌گو باشد. البته نمی‌خواهیم بگوییم که استفاده‌ی آن به طور مطلق اشکال دارد؛ چراکه طلبه و روحانی باید اطلاعات کامل و بهروزی از اوضاع زمان خود داشته باشد؛ اما لزوم این امر به این معنا نیست که عمر خود را با چای قندپهلو در کنار این امور ضایع کند و دائم به نقالی‌های دیگران مشغول باشد.

هر حکمی برای کسی است و فتاوا را باید هم‌چون نسخه‌ی پژوهشی با ویزیت شخصی دریافت کرد. هر مرتبه‌ای، تناسبی خاص و حکمی ویژه می‌طلبد. کسی که فلسفه می‌خواند، چنان‌چه رمان نیز در کنار آن بخواند، ذهن او دچار تشتت و از هم‌گسیختگی می‌شود؛ اما کسی که ادبیات و دستور زبان می‌خواند، اگر رمان را در کنار آن بخواند، بهتر می‌تواند ذهن خود را بیندد. انسان فلسفی اگر زیاد منبر برود، نمی‌تواند

برای فلسفه و دریافت نیک و همه‌جانبه‌ی مسایل فلسفی و تحلیل و نقد آن، استجماع نماید؛ زیرا منبر، امری کشکولی است و فلسفه مانند ریاضی نظاممند است.

همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ «طبیب دوار بطّه» بوده است، عالمان نیز باید برای هر فردی طبابت و ویزیت جدا داشته باشند. شخصی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید؛ ولی حضرت او را به ذکریابن‌آدم در قم ارجاع دادند تا ایشان، که در دسترس آن شخص بود، به صورت مرتب او را تحت ویزیت خود قرار دهد و کار، زمینه‌ای کاربردی و ارتباط ملموس و تنگاتنگ داشته باشد.

رعایت تناسب در توجه به هدف عالی آفرینش

ما ضرورت قداست و پاکی را برای عالمان دینی خاطرنشان شدیم؛ اما از این سو، برخی عالمان، قداست، تقوا، پاکی و طهارت نفسی را که خود داشتند، برای مردم لازم می‌دانستند. چنین توقعی از افراد عادی اشتباه است. این امر می‌تواند ریشه در ناگاهی از شناخت انسان‌ها و حقایق اجتماعی داشته باشد. برخی از عالمان زاهد - و البته ظاهرگرا - گمان می‌نمودند همه‌ی مردم باید زندگی پیامبرگونه داشته باشند و یا دست‌کم مقدس اردبیلی شوند.

اگر گفته شود که قرآن کریم خود می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱، باید گفت: هدف آفرینش دارای مراتب است و این

گفته، هدف عالی خلقت است. همچنین در صورتی که مراد از این بیان، عبادت تکوینی باشد، این امر به خودی خود حاصل است و اگر عبادت تشریعی منظور است، چنین نیست که عبادت غایت آفرینش باشد؛ بلکه عبادت طریق است و انسان‌ها در طریق هستند، نه در غایت، و این گونه است که تقسیم انسان‌ها بر سه گروه صحیح است و چنان‌چه کسی بخواهد مردم عادی را به عباد الرحمن یا مؤمنان متوسط برساند، بی‌دینی آنان را نتیجه خواهد گرفت؛ چرا که در طریق هدایت دینی، هرکس را باید به خود و توانایی‌های خویش رساند، نه به دیگری. عالمان دینی نباید دیگران را به طرف خود بکشند و از آنان توقعی نابه‌جا داشته باشند؛ به ویژه آنکه حتی نسبت به گروه دوم نیز نمی‌توان برای رساندن آنان به عباد الرحمن با فشار برخورد نمود؛ چرا که شاید به تلنگری بازگردند و به مرتبه‌ی مردم عادی نزول یابند. کسانی که برخلاف این اندیشه باور دارند، خوب است به کوچه و بازار بروند و مردم را در آزمایشگاه جامعه از نزدیک ببینند و با جامعه و گروه خون‌های متفاوتی که برخی با برخی دیگر سازگاری ندارد، آشنا شوند؛ گرچه چنین توفیقی به جامعه‌ی علمی داده نشده است.

هرکس باید در جای خویش هزینه شود و برای خود باشد. ما این معنا را در کتاب «حقوق نوینیاد» و نیز «دانش زندگی» توضیح داده‌ایم. تقواو ایمان نیز این‌گونه است و نمی‌شود از همگان انتظار انجام یکسان آن را داشت. همان‌طور که ما در جنگ تحملی که هشت سال به درازا انجامید، تنها بخشی از افراد را در جبهه‌ها می‌دیدیم و نه همه‌ی ملت را؛ با آنکه در

هشت سال دفاع مقدس، هریک از ملت به نوعی به جبهه‌ها امدادرسانی می‌کرد؛ به گونه‌ای که سکوت و خویشتن‌داری برخی از افراد نیز سبب امنیت روانی و کمک به رزمدگان به شمار می‌رفت. البته این انتظار را نمی‌توان از همه داشت. نه تنها در جنگ، بلکه در تمامی امور، همین حکم جاری است و همه نمی‌توانند در تمامی عرصه‌ها به صورت یکسان شرکت داشته باشند و نباید این امر موجب سرزنش برخی باشد؛ چرا که سرنشت آدمیان متفاوت است. اگر از مسجدها آمار گرفته شود، عده‌ی کمی هستند که در مسجد سر بر خاک می‌سایند و چنان‌چه آماری از میکدها و قمارخانه‌های قدیم یا پارتی‌های امروز به دست آید، باز شمار اندکی هستند که چنین رویکردی در زندگی خود دارند. هفت خط‌های روزگار، در مسیر زندگی خود به شیطانی بزرگ تبدیل می‌شوند و مسلمانان عابد و زاهد نیز توان آن را دارند تا اسوه‌های پرهیزگاری گردند. چنین تربیتی، معلول و برآمده از مراتب متفاوت انسان‌هاست.

در مسیر تربیت، تا می‌شود باید بهترین بهتران را تربیت نمود؛ و گرنه به تربیت افراد متوسط و در نهایت عادی باید بسنده نمود؛ اما نباید انسان‌ها را عصبانی، ستیزه‌گر و معاند با دین الهی ساخت. دعوت همگانی هفتادمیلیون جمعیت به عبادتی چون نماز شب، روسربی‌ها را نیمسری و لباس‌ها را از دو سو به بالا و پایین می‌آورد و به هر جای آن نیز که ممکن باشد، چاکی داده می‌شود؛ ولی اگر جامعه باز باشد و مشرکان نیز به کارهای عادی خویش بپردازند و حریم و حرمت دین نیز آن‌گونه که دین از ما خواسته است، پاس داشته شود، هم برای دین‌مداران، جامعه‌ای سالم است و هم نابسامانی‌ها به صورت فرآگیر و همگانی به وجود نمی‌آید.

هشت سال دفاع مقدس، هریک از ملت به نوعی به جبهه‌ها امدادرسانی

می‌کرد؛ به گونه‌ای که سکوت و خویشتن‌داری برخی از افراد نیز سبب امنیت روانی و کمک به رزمدگان به شمار می‌رفت. البته این انتظار را نمی‌توان از همه داشت. نه تنها در جنگ، بلکه در تمامی امور، همین حکم جاری است و همه نمی‌توانند در تمامی عرصه‌ها به صورت یکسان شرکت داشته باشند و نباید این امر موجب سرزنش برخی باشد؛ چرا که سرنشت آدمیان متفاوت است. اگر از مسجدها آمار گرفته شود، عده‌ی کمی هستند که در مسجد سر بر خاک می‌سایند و چنان‌چه آماری از میکدها و قمارخانه‌های قدیم یا پارتی‌های امروز به دست آید، باز شمار اندکی هستند که چنین رویکردی در زندگی خود دارند. هفت خط‌های روزگار، در مسیر زندگی خود به شیطانی بزرگ تبدیل می‌شوند و مسلمانان عابد و زاهد نیز توان آن را دارند تا اسوه‌های پرهیزگاری گردند.

چنین تربیتی، معلول و برآمده از مراتب متفاوت انسان‌هاست.

در مسیر تربیت، تا می‌شود باید بهترین بهتران را تربیت نمود؛ و گرنه به تربیت افراد متوسط و در نهایت عادی باید بسنده نمود؛ اما نباید

انسان‌ها را عصبانی، ستیزه‌گر و معاند با دین الهی ساخت. دعوت همگانی هفتادمیلیون جمعیت به عبادتی چون نماز شب، روسربی‌ها را نیمسری و لباس‌ها را از دو سو به بالا و پایین می‌آورد و به هر جای آن نیز که ممکن باشد، چاکی داده می‌شود؛ ولی اگر جامعه باز باشد و مشرکان نیز به کارهای عادی خویش بپردازند و حریم و حرمت دین نیز آن‌گونه که دین از ما خواسته است، پاس داشته شود، هم برای دین‌مداران، جامعه‌ای سالم است و هم نابسامانی‌ها به صورت فرآگیر و همگانی به وجود نمی‌آید.

فتواهای دینی، با توجه به تفاوت مراتب انسان‌ها، نمی‌تواند کلی و برای همه به صورت یکسان باشد و چنین سخنی نیز از سر مصلحت گفته نمی‌شود؛ بلکه خداوند، انسان‌ها را چنین خلق نموده و توجه به ساختار خلقتی انسان‌هاست که آن را ضروری می‌سازد. البته نباید فراموش کرد که بسیاری از احکام الهی برای همه‌ی مردم یکسان است و چنین احکامی برای حداقلی از مردم است و نگاه حداقلی، آسیبی به تفاوت‌ها نمی‌زند.

الگوگیری از زندگی امام خمینی علیه السلام

عالم دینی چون به میان مردم می‌رود، خود باید با صفا، مرحومت و پاکی خاصی برود و لازم است هم‌چون مرحوم امام باشد که مربی شایسته‌ی همگان بود و همواره حرمت مردم را پاس می‌داشت و به مردم اعتراض نمی‌نمود؛ اما چون به خود می‌رسید، می‌گفت: «من دو رکعت نماز برای خدا نخوانده‌ام» و با این سخن نیز بر آن نبود تا شکسته‌نفسی داشته باشد؛ بلکه وقتی نماز حضرت امیر مؤمنان و امام سجاد علیهم السلام را می‌دید، از نماز خود شرمنده می‌شد.

همین مرد الهی از مردم بسیار خشنود بود و آنان را تمجید می‌کرد، آن هم نه به سبب سیاست‌بازی، بلکه چون عارفی بزرگ بود، مردم را به درستی می‌دید و برای هر کسی در حد و اندازه‌ی او سخن می‌گفت. مواعظ و نصایح ایشان زمینه‌هایی کلی داشت و نوع مواجهه‌ی ایشان با مردم، سبب می‌شد تا آنان جان و روح خود را در طبق اخلاص به ایشان هدیه نمایند. روش ایشان برآمده از فرهنگ دینی و از درون فقیهی حکیم

و حکیمی عارف که انسان‌شناس و جامعه‌شناس بود، سرچشمه می‌گرفت. ایشان می‌دانست که اگر بخواهند همه را تبدیل به نمازگزاران درجه یک بسازند، بی‌نمازها بسیار می‌شوند.

امروزه اگرچه دسته‌ای از کارگزاران و متولیان دینی تا حدودی از مشی حضرت امام علیه السلام فاصله گرفته‌اند و دین‌داری با اعمال خشونت همراه شده است، اما می‌شود از مردم آمار گرفت و دریافت که آیا گزاردن نماز نسبت به سالیان پیش، بیشتر شده یا کاهش داشته است؟ آیا حسن نیت‌ها، گذشت‌ها، ایثارها و منفی‌بافی‌ها کاهش یافته است یا افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد؟

دوباره تأکید می‌شود که احکام عام نباید احکام حداقلی را نادیده بگیرد و نباید حکم به یکسانی همه‌ی مردم در تمامی احکام الهی شود و بر اجرایی شدن آن نیز اعمال فشار گردد و پای خشونت به میان آید. پی‌آمد طرح و اجرایی شدن چنین اندیشه‌هایی، موجب ریزش مردم از دین‌داری و انقلاب اسلامی و رویش طایفه‌ای ضد انقلاب می‌گردد، که شمار آنان نیز اندک نیست - بهویژه اگر نگاه کیفی به آنان و تخصص‌هایی که دارند، بشود - و نمی‌توان آنان را نادیده گرفت؛ اما در برابر، آزادی‌های معقول و آسان‌گیری مورد تأیید شریعت، تحکیم امنیت و نهادینه شدن ارزش‌های اخلاقی در فرد و اجتماع می‌شود.

شریعت سهل، ساده و عشق‌محور

مرا م شیعه مرا م صفا، آسایش، حیات، نشاط و زندگی کام‌جویانه و

دوری از هرگونه گناه، تباہی و غفلت است. دوری از گناهان به جای خود امری واجب است؛ اما عبوس بودن و سخت گرفتن در فتوا بر مردم، آن هم به بهانه‌ی احتیاط‌های فراوانی که شمار آن هم اندک نیست، از احتیاط و تقوا به دور است و کمبود و نقص به شمار می‌رود. همان‌گونه که دین ما دین یسری و سهله و سمحه است، عالمان نیز باید یسری باشند. اگر کسی عسری گردد، چنان خود را هم می‌گیرد که کسی نمی‌تواند حتی چیزی از او بپرسد. البته کسانی چنین اخلاقی را بر می‌گزینند که در علم و دانش مرتبه‌ی پایینی دارند و از این‌که نتوانند پرسشی را پاسخ گویند، واهمه دارند؛ از این رو، با ترش نمودن چهره، یا بر آن هستند که جرأت پرسش را از دیگران بگیرند و یا نقد آنان بر مطالب علمی، راه بسیار آسان اخونمودن و ایجاد جنجال و غوغایی‌گری است. سخت‌گیری، سبب دین گریزی مردم و به‌ویژه جوانان می‌شود. این لطافت قلب پیامبر اکرم ﷺ و عطوفت ایشان بود که مردم را به سوی آن حضرت گسیل می‌داشت:

﴿فِيمَا رَحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِلَّا تُؤْتَ لِهِمْ وَأَنَّ كُنْتَ فَطَّاً غَلِيلَ الْقَلْبِ لَا نَفْضُوا مِنْ حَوْلَكَ﴾.

اسلام و تشیع آیین نرمی، عطوفت، مهربانی، محبت و ولایت است. این اصل از اصول اولی دین، و حاکم بر هر چیزی است؛ همان‌طور که در اسمای الهی نیز همین حکم جریان دارد و تا خطا و اشتباهی از ناحیه‌ی بنده سر نزنند، اسم‌های ثانوی - و در عین حال ذاتی خداوند - ظاهر

نمی‌شود. خداوند، رحیم و رحمان است؛ ولی اگر کار به خطای فاحشی برسد، وی بر اساس حکمت و بر مدار عدالت خویش، شدید العقاب نیز هست. رحمت و رأفت دین، اصلی گسترده است که مردم را به سوی دیانت تشویق می‌نماید و این اصل باید بر متولیان و کارگزاران امور دینی نیز حاکم باشد. از رحمت پروردگار در کتاب «چهره‌ی عشق»، به تفصیل سخن گفته‌ایم؛ کتابی که مذاق حق تعالی را در تمامی امور، از جمله «فقه»، به دست می‌دهد. فقه نیز باید محتوا و مفاد کریمه‌ی **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** را الگوی استنباطی و حاکم بر خود قرار دهد و هریک از کتاب‌ها و بحث‌های فقهی را با آن آغاز نماید.

ما حسن ختم این کتاب را ذکر دو روایت نورانی قرار می‌دهیم که هم آگاهی و آزادی و تقوا و آزاد منشی را ارج می‌نهد و هم بر ساده و آسان بودن شریعت و دوری آن از سختگیری بر بندگان خدا تأکید دارد؛ به این معنا که اگر تنها آنچه را که خداوند از ما خواسته است، انجام دهیم و مرزهای شرعی را پاس بداریم، زندگی ما آسان و بدون دغدغه خواهد بود و فاصله گرفتن از شریعت است که زندگی را بر بندگان سخت، ناهنجار و ناخوشایند می‌سازد. خاطرنشان می‌شود رابطه‌ی حق تعالی با بندگان خویش بر معیار عشق و صفات است. ما از این رابطه در کتاب‌های «چهره‌ی عشق»، «محبوبان و محبان»، «محبوب عشق» و نیز «خدایی که می‌پرستم» سخن گفته‌ایم:

۱ - «وسائل سلیمان بن جعفر الجعفری العبد الصالح موسی بن

جعفر علیہ السلام عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبة فراء لا يدرى

أذكية هي أم غير ذكية أ يصلّي فيها؟ فقال: نعم ليس عليكم المسألة.
إنّ أبا جعفر علیه السلام كان يقول: إنّ الخوارج ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم،
إنّ الدين أوسع من ذلك)!

- سليمان جعفری از امام کاظم علیه السلام پرسید: مردی به بازار می‌رود و
پوست می‌خرد، اما نمی‌داند آن حیوان تذکیه و ذبح شرعی شده
است تا آن پوست پاک باشد یا خیر؟ امام فرمود: «بله، در این امور،
جای پرسش نیست. همانا امام باقر علیه السلام بارها می‌فرمود خوارج، به
سبب ناگاهی و جهله که داشتند، بر خود تنگ گرفتند و زندگی را بر
خود ضيق نمودند. به درستی که دین، وسیع تر و بازتر از آن است».

٢ - روی عن امیر المؤمنین علیه السلام: «كُلُّ شَيْءٍ مِّن الدُّنْيَا سَمِاعَهُ أَعْظَمُ
مِنْ عِيَانَهُ . وَكُلُّ شَيْءٍ مِّن الْآخِرَةِ عِيَانَهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمِاعَهُ . فَلِيَكُفُّوكُمْ
مِّنْ الْعِيَانِ السَّمَاعِ، وَمِنْ الْغَيْبِ الْخَبْرِ . وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقْصَنَ مِنَ الدُّنْيَا
وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرًا مَمَّا نَقْصَنَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا . فَكُمْ مِّنْ
مَنْ قُوْصَرَ رَابِحٌ وَمُزِيدٌ خَاسِرٌ . إِنَّ الَّذِي أَمْرَتُمْ بِهِ أَوْسَعَ مِنَ الَّذِي نَهَيْتُمْ
عَنْهُ . وَمَا أَحَلَّ لَكُمْ أَكْثَرَ مَمَّا حَرَمَ عَلَيْكُمْ . فَذَرُوهَا مَا قَلَّ لَمَّا كَثُرَ، وَمَا
ضَاقَ لَمَّا اتَّسَعَ . قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأَمْرَتُمْ بِالْعَمَلِ، فَلَا يَكُونُنَّ
الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبَهُ أُولَى بِكُمْ مِّنَ الْمُفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلَهُ».

- امیر المؤمنان علیه السلام فرمودند: هر چیزی در دنیا، شنیدن آن شُکوه
بیشتری دارد تا دیدن آن. و هر چیزی که در آخرت است،
مشاهده‌ی آن شگرف‌تر است تا شنیدن آن؛ پس در دنیا به جای

١- شیخ صدق، من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٥٧.

٢- نهج البلاغة، خطب الإمام علي علیه السلام، ج ١، ص ٢٢٥.

دیدن، به شنیدن آن و از غیب، به خبر آن بستنده کنید. بدانید و آگاه باشید که آن‌چه از دنیا کاهش یابد و بر آخرت بیفزاید، بهتر است از چیزی که از آخرت بکاهد و بر دنیا اضافه کند. پس چه پسا کاسته شده‌ای که سودآور است و افزوده‌ای که زیان‌بار است. همانا چیزی که به انجام آن امر شده‌اید، از چیزهایی که از آن منع شده‌اید، بسیار بیش‌تر است، و آن‌چه برای شما حلال شده است، از آن‌چه بر شما الزامی گردیده، فراوان‌تر است؛ پس اندک را برای دستیابی به بیش‌تر فرو نهیل، و آن‌چه را که بر شما سخت گرفته شده است، برای رسیدن به گشايش‌ها دست بردارید. همانا رزق و روزی شما ضمانت شده است و به عمل فراخوانده شده‌اید؛ پس آن‌چه که انجام آن برای شما ضمانت شده است، از عمل به آن‌چه بر شما الزامی گردیده است، برتر نباشد.

← ۱۰۹ →

